کبیر المعارف ملا عبد الله بهدانی

اگر وجوب وجود امر سلبی باشد چگونه میتوان گفت که در وجود عین واجب است چنانکه وجود فی حد ذاته منافی عدم است
و وجود بعد مفهومات است از قبول عدم زیرا که ماهیات با وجود ممتنع از قبول عدم لذاته نمیشد بلکه بواسطه وجود
و سلب نیست که واجب بوجود آنچنانکه منافی عدم لذاته است نه آنکه منافی عدم بواسطه غیر باشد این مقدار حرف
سخنان آن بزرگ است رحمة الله علیه — در بیان توحید واجب الوجود

نفی شرکت از واجب در مفهوم وجوب وجود پس میگوئیم هرگاه فرض کنیم دو موجود که هر دو واجب الوجود باشند
هر آئینه مشترک باشند آن دو در وجوب وجود و متغایر و ممتاز خواهند بود و ما به الامتیاز یا بتمام حقیقت
خواهد بود یا بجزو حقیقت خواهد بود و امتیاز بتمام حقیقت نمیتواند بود زیرا که هرگاه امتیاز بتمام حقیقت بود
امر مشترک وجوب وجود لازم حقیقت واجب الوجود خواهد بود و این محال است چنانکه اگر ما بیان کردیم که وجوب وجود عین
حقیقت واجب الوجود است و باید دانست که مبنی قول حکما را اگر میگویند که وجوب وجود عین حقیقت
تعالی است این است که ذات واجب بنفس ذات خود

بمرور دهور فکر در الوجود ... براکز خاطر بر ایشان ...

۲

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی نجانا من العلوم الرسمیة ... وسقانا کاس المحبة من خمر ... قطب ... تجلیاته ... الکشف والمعاینة ... والهمنا اسرار کتابه واطلعنا علی اشارات سنة نبیه ... صلی الله علیه ... من به بدء الوجود وعود الوجود

سلطنة محمد المبعوث الی کافة الانام وخلقه ... وخلفائه القائمین فی مقامه ... الهادین بهدایته اما

بعد ... ابن ... عبدالرحیم بن محمد ... کتابی است مشتمل

بر بعضی اسرار که در کتب ... اکابر عرفا ... تحریر ... نموده اند

از اشارات ... در این کتاب مذکور است ... آن اشارات را ... نموده و ...

قلبیه ... کتاب ... و مقامات در کتب

داشت ... و مترددم ... کتب ... طالب ...

واهل ظاهر ... رسانند ... در این ایام ... درمیان

آوردن ... لهذا ... در میان ... ره نمودم از کلام مجید این آیه

در خیال ره آمد وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک وجاءک فی هذه الحق وموعظة وذکری

للمؤمنین ... معلوم است که ... نموده که ... از مؤمنین ...

منتفع ... در ... نموده ... ام ...

مانع حفظ ... این جماعت ... منتفع نمودند ... بار الها ...

قطبی

قطبی خلق نماید با ظاهر رسیده بود که بعضی مکاشفات ... که با بن [illegible] الله واقع شده

مناسب مقام باشد نقل نمایم که اظهار شکر منعم است وتشویق طالبان ... در این تردد ...

نمودم در سه وقت مختلف ... این آیه شریفه آمد فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان

الله یجزی المتصدقین ... وقت دیگر این آیه شریفه آمد ولما بلغ اشده آتیناه حکما وعلما وکذلک

نجزی المحسنین لهذا بعضی از مکاشفات خود را نقل نمایم ان شاء الله ... واین کتاب ... تذکره است برای

عارف و تبصره است ... برای سالک صادق و ... مسمی شده ... مفتاح اسرار الحسینی موافق تاریخ

اتمام ... آن جناب ... بنام نامی او مسمی شده است ومشتمل است بر ... و

مفتاح اول ... در ... مفتاح دوم ۱۰ در بیان دلیل مبدا ومعاد ... کلام ... ربانی

... قدس سره مفتاح سیم ۱۳ در ... وجود واجب ودلیل آن مفتاح ۱۵

۱۹ مفتاح پنجم ... در مفهوم وجوب وجود ... در بیان ...

مفتاح ششم ۲۱ در بیان فرق میان علم ومعرفت وعالم وعارف ... در بیان ... طریق عرفا

مفتاح هفتم ۲۳ مفتاح هشتم ۳۱ در شرح لفظ کلام معجز نظام مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام

مفتاح نهم ۳۶ در بیان بطلان ... در بیان ... اهل سلوک

مفتاح دهم ۴۰ در بیان ... شدن حجاب ... عارف ... حکم

حجاب ... فنا فی الله مفتاح یازدهم ۴۲ در بیان فرق جمع وفرق میان فصل ووصل وحرکت وسکون

مفتاح دوازدهم ۴۶ در ... مقام مفتاح سیزدهم ۴۹ در تحقیق عدم ظهور ...

است برای ... مفتاح چهاردهم ۵۱ در تحقیق رویت ... انواع

تجلیات الهیه مفتاح پانزدهم ۵۷ در تحقیق طلب رویت ... مفتاح شانزدهم ۵۹ در رویت مومنان

حق را مفتاح هفدهم ۶۲ در بیان موضوع علوم وفرق میان وحی والهام مفتاح هجدهم ۶۶

مفتاح اول

در اثبات در شناسایی این معانی است باید دانست که آدمیرا که باید استعانی دو راه است یکی راه
ظاهر و یکی راه باطن لیکن راه باطن راهیست که از آن کمتر توان رسید راه ظاهر راهیست که باعتبار
توان نشست از دور لیکن تا رسیدن فرق بسیار است و صعوبت در راه باطن است تا پرده های وهم و خیال
از پیش نظر بر نخیزد و یاس کلی از ما سوا حاصل نشود دیدنی دیده نمیشود چه هرگاه گذشت و هوا انجام
شد دیدنی دیده میشود وجود ممکنات که دست بر داشته و فضای اندیشه و خیال جدا است
غبار آلود تا گرد نشسته غیر که بنظر در نیاید تعلم است آن سر آن الکه نتوان رفتن بی دیده بغبار

نتوان رفتن

نتوان رفتن گرد هست میان من و تو خیال هستی تا ننشیند غبار نتوان رفتن فهو در راه ظاهر
چندان صعوبتی نیست چه راه ظاهر استدلالات و استدلال مقدور بر عاقلی است که از آثار پی بموثر
برد و بعثت انبیا برای ارشاد در راه ظاهر و استدلال نیست باین معنی که بادراک این موقوف بنزول پیغمبر
باشد و در لازم آمدی چه تصدیق پیغمبر بسبب که وارد شده است موقوفست بتحقق حجیت او پس بلکه کار
پیغمبران در هدایت راه ظاهر از باب بیدار کردن غافلان است یا کسیکه خفته صحیح البصر را بیدار کنند اما
او ببصر خود اشیا را ببیند و آن بیدار کننده در دیدن بیدار شده زیاده از بیدار کردن مدخلیت
ندارد و نتواند بود دیگری خود تحقیق بیدار شود و اشیا را ببیند چه بیدار شدن البته موقوف به بیدار
کردن دیگری نیست قال الله تعالی و لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا فضل الله محمد صلی الله
علیه و آله و رحمته قرآن است معلوم شد که طایفه قلیله هستند که بهمان عقول کامله خود بخود بیدار میشوند
و علما در تفسیر این آیه جمعی از صحابه را با سامی ایشان نقل کرده اند که ایشان پیش از ظهور دعوت حضرت بوده اند و حدیث است
که پیغمبر صلی الله علیه و آله به جعفر رضی الله عنه فرمود که یا جعفر خدای تعالی چهار صفت ترا شکر کرده است بعبده بت نکردی
و شراب خمر نخوردی و زنا نکردی و دروغ نگفتی جعفر گفت یا رسول الله بت را عبده بت را عظیم حکم کرد که لا نفع و لا یضر
است و شراب خمر ندیدم که عقل را زایل میکند زنا نکردم دانستم که هر که زنا کند با اهل او زنا خواهند کرد دروغ
نگفتم باعتبار اینکه دروغ نقص مروت دانستم عقل حال اینست حوالت تحقیق حسن و دم حال بیدار
شوند از خواب غفلت فی عقل از پرده غفلت بدر آمده انکار بر نبند بخوبیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمایند به تقی چندرا
دانسته شنیدنش لیست که عقل انکار بر نبند بنا شنیده مثل کسیکه از خواب بیدار شده چشم باز نکند تا اشیا را ببیند
و معنی سبب انانکه بیدار بعثت انبیا و بیدار کردن انبیا مراتب اعلی الایمان بنا و رده اند و همراهی تجلی در قرآن است که اعلی مجید
و عنا خوانده به حجه دانسته کسی چیزی بیاد داده اند و گویند که فراموش کرده اند در قرآن مجید بسیار تعجب میفرماید افلا یعقلون افلا
یتعقلون افلا یتفکرون افلا یتدبرون و امثال این بسیار که عقل است از در سلوک راه ظاهر و استدلال از آثار بموثر مستقل

مشغول شد بشی چند بی تعب مستعد گردی و نهایت سعی بعقل داشتن مفهومات است و احکام کلیه آن اما معرفت
خواص افعال و اعمال مرتبه چه چیز را ... کند و کدام چیز از دور گرداند مقدور عقل بشری نیست پس در حکمت
الهی واجب است ارسال انبیا که بعضی بشارت دهند ... و بعضی را منذر گردانند و آن اشیائی باشند که موجب توجه
یا زیادتی توجه بمطلوب حقیقی شوند و یا موجب اعراض یا زیادتی اعراض از غیر مطلوب حقیقی باشند آن بعضی احرام و ... کرده
کنند و آن اشیائی باشند که موجب استغراق یا زیادتی استغراق بغیر مطلوب حقیقی شوند و یا موجب اعراض و زیادتی
اعراض از مطلوب حقیقی باشند و در جمیع احوال ... کرده‌اند که سالک از یاد مطلوب حقیقی غافل
نشود و مقرر قوم است که راه استدلال مقدم است بر راه سلوک چه ناکسی ... طلب ... نمی‌بود
نتوانند کرد کما قیل طلب الدلیل قبل الوصول قبیح وطلب الدلیل بعد الوصول قبیح و بعضی از سالکین وارد این فقیر
شدند و حال خود را به این فقیر عرض کردند که ما در ... الشوق بودیم ... بعضی ... رفیق شدیم و ...
دهری قایل ... و غیر محسوس را انکار ... آن سالک را ...
... از دلیل خبری ... و ... هم ...
... بعضی از ... نبود ...
علم ... که سالک ... الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة
حالی والمعرفة رأس مالی والعقل اصل دینی والحب اساسی والشوق مرکبی والخوف رفیقی والعلم سلاحی والحلم صاحبی
والتوکل ردائی والقناعة کنزی والصدق منزلی والیقین مأوای والفقر فخری وبه افتخر علی سائر الانبیاء والمرسلین
و علم سلاح است ... را ... سالک ... چند دلیلی برای اثبات صانع نقل ... که
آن ادله متعلق با جسام و حرکت است و شیخ الهی قدس سره که مشهور است بشیخ الاشراق ... ادله که متعلق
است با جسام و حرکت از جهتی ترجیح داده ... باعتبار ظهور و وضوح آن ادله و قرب آنها
بفطرت بشریه و میگوییم هر متحرک را پس برای محرک است غیر جسمیه و هر گاه محرک ... جسم با جسم نباشد

غیر بودن

غیر بودن او جسم ... کل جسم متحرک ... اجسام در جسمیت ... باعتبار
سکون ... اجسام ... پس محرک حرکات غیر جسم است اگر آن محرک واجب
الوجود است تعالی شانه ثبت المطلوب والا منتهی میشود بواجب باعتبار ابطال تسلسل و اگر کسی بگوید که
... اجسام ... طبیعت هم میگویند باعتبار ... زاید
بر حرکت و سکون ذاتیین ... میگویند باعتبار ... در غیر ... هم میگویند برای ... نوع
بالفعل ... جواب میگوییم ... محتاج است در تشخص ... بالذات ... بود ... صورت نوعیه ...
افاضه ... واجب تعالی ... اجسام ... که ... جمیع ...
باری تعالی است ... عقلیه و مفارقات روحانیه
و صور نوعیه ... کما ذهب الیه ... و کما قال علیه السلام
وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد — دیگر آنکه حرکت امریست حادث
و هر حادث را علة فاعله ... و آن محرک بالنفس متحرک است و یا غیر او ... الکل
باعتبار آنکه محرک ... است ... و ... که شیء واحد
و ... پس محرک غیر نفس متحرک بوده باشد اگر واجب ... تعالی شانه ثبت المطلوب
والا منتهی بواجب شود بسبب بطلان تسلسل و ... که عمده غرض از ابطال دور و تسلسل الزام حکمت
حکیم است در استدلال بر وجود واجب تعالی شانه دو دلیل ابطال دور با یک دلیل دیگر بر اثبات وجود صانع ...
... دو دلیل ابطال تسلسل را ... ذکر میکنیم — برای ابطال تسلسل طرق
متعدده ذکر کرده‌اند و ما ... طرقی ... میکنیم که ... باشد ... علة ... که
موجود باشد با معلول در زمان وجود معلول که اگر موجود نباشد علت در زمان وجود معلول ... میان علت

و معلول جایز باشد و جایز باشد که هر یک بدون دیگری موجود نشوند پس علیت و معلولیت منتفی
باشد میان ایشان و چون این مقدمه دانسته شد میگوییم که تسلسل محال است و تسلسل عبارت است از اینکه
ممکن را استناد باشد در وجود بعلت مؤثره که آن علت مؤثره مستند باشد بعلت دیگر مؤثره و همچنین الی غیر
النهایة و مراد از علت مؤثره موجبه است و بجهة این دلایل گفته اند یکی آنست که ممکن بالطبع محتاج است
در وجود بغیر و ممکن طبیعت کلی است پس این حکم شامل جمیع افراد باشد اکنون اگر تسلسل شود پس عقل امر کند که مجموع افراد
سلسله ممکنه لا متناهی را موجود فرض کند بحیثیتی که هیچ فرد ممکن از آن خارج نباشد و این حکم بالضرورت محتاج
بغیر بر آن مجموع صادق است پس آن مجموع سلسله لا متناهی را که عقل موجود فرض کرده محتاج بغیر باشد معلوم نشود که
آن غیر ممکن باشد چه فرض کردیم که جمیع افراد ممکن در ضمن آن مجموع ملحوظ است پس هیچ فرد ممکن خارج از آن مجموع نباشد
و آن مجموع محتاج است بغیر پس البته آن غیر واجب است تعالی شانه و الا هیچ ممکن موجود نباشد از سر حدوث بیرون مجموع و جمیع و جمله
و مثال اینها را بر متناهی اطلاق میتوان کرد و ما غیر متناهی گفته ایم جواب آنست که این نزاع لفظی است زیرا که مراد
از لفظ مجموع همان آن ممکنات است بحیثیتی که از آن فردی کم خارج نشود و این امری است معتبر و معقول اگر
در امور متناهی و هم در غیر متناهی و گفته نشود که اعداد ممکنه مسلسله الی غیر النهایة امور متعاقبه اند که یکی از
عقب دیگری است پس اینها مجموعی موجود نباشند در زمانی که زیرا که گفتیم که تحقیق اینها که مادر علتهای مؤثره است که
دو جهت جمیع ایشان با معلول در جمیع اجزاء زمان موجود و سایر ادله ابطال تسلسل در کتب مبسوط است
که بجهة تعیین در نظر بوده ایم بعضی غرا آمد دریشان که بجهت حقیقت همه امری در آن میتوان یافت عقلی میرود که در جواب قایل
به تسلسل بعضی از مصوبین فرموده اند که چون منتهی شد سلسله بحکم العقل بدانست و ابطال دور در بیان علمای
و معنی دور توقف شی است بر شیء دیگر که آن شیء دیگر موقوف بهمان شی اول باشد پس هرگاه زید علت عمرو باشد
و عمرو علت زید لازم آید که زید بر عمرو بواسطه علت مقدم باشد و چون عمرو علت زید است او نیز بر زید مقدم
باشد و همچنین عمرو بر زید که برادر مقدم است مقدم باشد پس تقدم شی بر نفس بر نفس خود بدو مرتبه لازم آید و این

محال است

محال است پس دور باطل است و جمعی از مشرکین بسته میگویند که این عالمی است که در آن تخم از درخت بود درخت
از آن تخم همیشه حاصل میشود با قضای طبیعت و هیچ احتیاج بوجود واجب ندارد و با ابطال دور سخن ایشان نیز
منقطع میشود زیرا که حاصل میشوند و نبات دخل میکنند و میگویند که این سخن باطل است زیرا که وجود درخت موقوف است بوجود
تخم زیرا که تا تخم نباشد درخت وجود نیابد و وجود تخم نیز موقوف است بوجود درخت که اگر درخت نباشد تخم وجود نیابد پس
تخم موجود باشد و نه درخت و حال آنکه هر دو موجودند پس البته محتاج است که نه از درخت حاصل شده و نه از تخم
ابطال قول مشرکین بسته باطل بعلت دور و غلط است چنانچه اهل کلام کرده اند از آنجمله محمد ابن عبد الکریم الشهرستانی
در مصارع الکلام مثل حجه ما ذکر کرده ایم ذکر کرده است بلکه بمغالطه شده در بیان و مشتبه شده است دور
بتسلسل بر اهل کلام و حجت مذکوره دور نیست مگر در انعطاف خشبه الکرسی هرگاه توقف داشته باشد وجود او بر چیزی
که محتاج باشد آن چیز در وجود خود بمثل آن شیء است این دور نیست که دور آن بود که شیء بر چیزی که محتاج باشد آن چیز
در وجود خود بغیر آن شیء نه بمثل آن شیء این دور کی است قال سلطان المحققین نصیر الملة و الدین قدس
سره العزیز فی المصارع فی الجواب عن فاضل المذکور حیث یا علامة العلماء فیما لیس عند العوام و الصبیان
فانه لیس بدور الا فی اللفظ لان الشی اذا توقف وجوده علی ما یحتاج فی وجوده الی مثل ذلک الشی
لا یکون دورا لا یؤدی الی ان لا یحصل بل ربما یتسلسل و التسلسل الی ان ینتهی الی ان وجب ان یکون
له مبدأ فهذا ما تنبه الدور بالتسلسل عن المصارع و اینکه نقل نمودیم دلیل است بر اثبات صانع
تعالی شانه بر سبیل حقیقت و این دلیل با تمام عوام نزدیکتر است از سایر ادله که از مخلوق بر خالق
و از ممکن بر واجب استدلال مینمایند و اگر کسی بگوید که ازین ادله همین برآید که این عالم را مبدأ است
که آن مبدأ مخصوص نیست چه نهایت که آن مبدأ غیر محسوس نفس باشد یا طبیعت باشد یا دهر جواب گوییم
که این قول حکما منقضی در این نظام عجیب که عقل متحیر شد در آنها میبیند که مبدأ علم و قدرت ندارد هیچ عقل
تجویز نمیکند صدور آنها را از مبدأ غیر عالم و غیر قادر و از این قبیل مجمله صادر است از مبدأ که آن مبدأ

علم و قدرت از خود دارد پس آن واجب الوجود است میخواهی بنفس گو باد هر نزاع ما بر لفظ نیست و اگر علم و قدرتش
از خود نیست از دیگریست پس مبدا فی الحقیقه آن دیگریست اما طریقه اصطلاحی و متالهین که از واجب
بر ممکن و از خالق بر مخلوق استدلال میکنند شاید این است که ایشان از استدلال اخذ نمیکنند متکلمان یا حدوث
در اجسام را مثل متکلمان و حرکت را اخذ نمی کنند در استدلال مثل طبیعیین و اشاره بطریقه این دو طایفه در
قرآن مجید است سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و اشاره بطریقه حکمای الهیین
است قوله تعالی اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید این طایفه علیت استدلال بر ذات باری تعالی نموده
بملاحظه مفهوم وجود و مشاهده مفهوم وجود مقتضی فرد واجب بالذات است بعد از آن نظر میکنند بر غیریکه
لازم وجوب ذاتی است بر صفات ذاتیه او پس نظر بصفات او بر کیفیت صدور افعال و جهة العقد
واحد من العقول المجردة اولا ثم النفوس الفلکیة ثانیا ثم الاجسام الفلکیة و البسائط العنصریة ثم المرکبات
من الجماد و النبات و الحیوان کل ذلک بلا ملاحظة الخلق فی شیء من المراتب حتی انهم لو لم یشاهدوا وجود
العالم علی هذا الوجه المحسوس لم یکن اعتقادهم فی حق الله تعالی و صفاته و کلیات فعاله غیر هذا الاعتقاد الذی هم علیه
انتهی حاصله کلام مهم طریقه متالهین و طریقه متکلم متقابل اند متاله از معقول بمحسوس یعنی از واجب بممکن می آیند
دیده بحقی این بنیه فرجوع از بدو بوجود حسم صورت بر رجع النفس از او شود و متکلم از محسوس بمعقول
و از ممکن بواجب میرود و مانند بالنفس پای ارض نموت **مفتاح دوم** در بیان دلیلی است از عالم مع۲
ربانی و عارف حقانی مولانا محمد صادق اردستانی قدس سره که در اثبات مبدا و معاد نوشته است
و نفس الامر این است که باین حیثیت تصاور روتا می نام حال کسی بیان ننموده است و برای تیمن و تبرک نوشتیم و
هذه عبارته علیت مجهول یا جاعل ممکن نیست که بنحو ذات باشد چه فرد اگر چه در تصور محتاج است به تصور طبیعت
نیست اما طبیعت محتاج است بفرد در وجود عینی چه اگر هیچ فردی از افراد آن طبیعت موجود نباشد حالی طبیعت
موجود نخواهد بود بالضروره پس وجود فرد حافظ وجود طبیعت است پس چگونه ممکن است بودن مجعول فرد از آن

طبیعت

طبیعت و ایضاً طبیعت خواه جنسی و خواه نوعی در حد ذات خود نیست مگر حال طبیعت باین معنی که نه در ذات خود
وجود و نه عدم و نه وحدت و نه کثرت و نه کلیت و نه جزئیت و نه غیر اینها از سایر احکام اگر چه در واقع خالی نیست
از اینها چه در واقع یا موجود است و یا ثابت و یا واحد است و یا متعدد نیست بلکه کثیر است و همچنین در سایر
نیست بلکه کثرت و همچنین در سایر احکام نهایت اگر آن معانی در ذات آن طبیعت ماخوذ نیست بنحو
کلیت و جزئیت بلکه اینها حکمی خارج اند از آن طبیعت و طبیعت با هیچ یک مساوی النسبت با اینها و محتاج است
در اتصاف بهر یکی از اینها بسببی از خارج ذات خود مثل است در معنی حیثیت کننده و نیست در معنی آنکه
متبرا بود با عدم سبب و همچنین در سایر احکام پس چگونه ممکن است قول باین که مجعول فرد است و جاعل طبیعت
و ایضاً حصول تقدیر منظور نیست چه جاعل تمام جاعل و واجب است که در وجود مستغنی داشته باشد و مجعول خود باین
دو لیسه که طبیعت و فرد موجود نه بیک وجه بلکه اینها مخلوط است بوجود فرد گویا همین قدر کافی است در ابطال
این احتمال و ایضاً ممکن نیست که مجعول هر دو باشد جاعل باشد نه بر سبیل تعدد و نه ترکیب چه بر تقدیر اول حصول غنا
خواهد بود از متحرک شدن جاعل بسببی از اسباب و بر تقدیر ثانی عبارت خواهد بود از متحمل شدن جاعل
بجزئی که از آن مولف شده است بسبب واردی بر وجهی شیء خود که متحمل نمیشود بجزئی که از آن ترکیب یافته
و همین قدر نیز کافی است در بطلان این شق و بطلان عکس این دو شق ظاهر است از اینکه محض یافته بر
صدق پس باقی نماند از احتمالات مگر قول بجزئیت مطلقه یعنی نسبت مجعول قیاس بجاعل محض یکی باشد
یا قول باینکه مجعول از وجهی عین جاعل باشد و از وجهی غیر چه قول باینکه نسبت محض عینیت باشد لفظ است
و قسم اول از این دو قسم نیز باطل است چه غیریت مطلقه مستلزم نسبت که جایز باشد شدن هر چیزی از هر چیز
بلکه بر این تقدیر جایز است عدم بلکه وجوب استناد اشیاء بعضی به بعضی بنحو علیت و معلولیت و قول
باین قول بعد بیان هیچ و مرج است پس قسم سیم حق است و کلام استاد ایم قدس سره که فرموده اند پس
قسم سیم حق است و آن این است که فرموده اند مجعول از وجهی عین جاعل باشد و از وجهی غیر و ناچار تحقق برای

از این قسم نموده‌اند و گویند این تحقیق است که کلام قدوة العارفین امیر المؤمنین علیه السلام و حدیث شریف این است و توحیده
تمییزه من الخلق و حکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة یعنی میان جاعل و مجعول محض شرکت نیست قال العارف
لا وصل و لا بون و حدیث شریف در صحیح است نهایت تقرر آن خالی از خفائی نیست پس لازم است بر ما
بیان این قسم تجلی که خفا از میان برخیزد و میگوییم چیزی از عقلا را شکی در این نیست که مجعول را ممکن نیست که در رتبه
و منزلت جاعل باشد بلکه واجب است که در رتبه وجود دون رتبه جاعل باشد چه فوقیت یا مساوات از جمله کمالات
باول عقل و ما دون ما دون است محض فقدان رتبه ما فوق و چیزی که نسبت بچیزی یا بی نسبت باشد ممتاز نیست از آن
چیز مگر بمحض فقدان و نقصان و فقدان نیست مگر عدم آن کمال و چون مغایرت هر چیزی با چیزی بکمال آنکه با هر یک
از این دو متغایر جهتی امتیاز یکی باشد از دیگر منظور نیست پس در ما نحن فیه جهت امتیاز مجعول از جاعل بجز فقدان کمال و
تمامی جاعل نیست نه در جاعل بجز تمامی و کمال امری یافت یعنی اینکه اگر ممکن باشد رفع آن نقصان از مجعول
پس مجعول جاعل خواهد بود بالضروره و همچنین در آن جانب نیز و هرگاه امر چنین است پس درست است آنکه مجعول از وجهی
عین جاعل است و از وجهی غیر جاعل است عین است با قطع نظر از نقصانی که لازم مجعولیت مجعول است و غیر است
هرگاه اعتبار کنی تو او را با نقصان و لهذا مجعولات و مخلوقات را آثار میخوانند چه اثر هر چیزی علامت و نشان آن چیز
است و علامت هر چیزی حکایتی علامت آن چیز است که حکایت کند آن چیز را لکن حکایت ناقص و حکایت
ناقص ممکن نیست مگر آنکه نسبت میان حاکی و محکی عنه نسبتی باشد که مذکور شد چه اگر اصلا ربط و هویتی نباشد ممکن
نخواهد بود حکایت و اگر ربط محض عینیت باشد حکایت حکایت تامه خواهد بود و نهایت این که این را رفع
جعل جاعل و مجعول خواهد بود و سفر و تعین جعل متصف است و بالجمله مجعول بما هو مجعول ممکن نیست که مقابل باشد جاعل خود
بلکه بمیل الوجود در تحت حیطه جاعل است و ممتاز نیست مگر بجهة فقدان مرتبه جاعل و از این جهت و پس
قائم است بجاعل و از این جهت است که هست امکان مجعولات حتی الکثره رفع نقص مستلزم رفع ممکن است
بما هو ممکن و لهذا قیل بالفارسیه
چو ممکن گرد امکان برفشاند
بجز واجب دیگر چیزی نماند

وهرگاه

و هرگاه امر چنین است پس هر ممکنی از وجهی باقی است ترکیبی چنانچه مانور است در مسلم اول و چون هر ممکن
مرکب است از وجهی که با جاعل دارد که با آن توجه باقی است و هالک نیست کل شیء هالک الا وجهه و از وجهی
که با آن وجه فاقد و هالک است پس ممکن نیست ربط میان جاعل و مجعول بجز ربطی که مذکور شد یعنی
هو هویت از وجهی و لا هو هویت از وجهی و هرگاه معلوم شد ربط مجعول با جاعل میگوییم که فعل عبارت
از اظهار رکعات جاعل از خود مثال ذات خود را یعنی حاکی ذات خود را پس اگر جاعل بذات خود جاعل است
مانند ایزد تعالی پس از خود تجلی از برای خود مظهر است بلکه بغیر خود در برای غیر خود مانند عقل و نفس و سایر
فواعل از ممکنات و وجه بودن ایزد تعالی فاعل بخود و از برای خود آنکه ایزد تعالی بسیط محض است من
کل الوجوه و او را وجهی بخود و وجهی بغیر خود نیست چه بذات خود بر پا است و چیزی که بذات خود موجود
ممکن نیست که فاعل باشد الا بذات خود بلکه چنانچه فاعل غیب است بذات خود و بخود در سایر صفات
جلالیه و جمالیه و چون فاعل تام است بذات خود ناچار خود غایت فعل خود است چه کل فعل
او است پس چگونه ممکن است که غایت امر دیگر باشد سوای ذات فاعل و فاعل کل ذات بذاته ایزد تعالی است
پس غایت فعل خود نیز خود است بخلاف سایر فواعل از عقل و نفس و سایر فواعل چه اینها بسیط الذات نیستند
بلکه مرکبند از دو وجه وجهی که با جاعل خود دارند که با آن وجه موجود و باقیند و وجهی بخود که با آن وجه معدوم و هالک پس
ناچار فاعلند با آن توجه نه با این وجه و چون با آن وجه فاعلند از آن جهت که آن وجهی است و آن توجه ربطی ندارد و از فاعل
و غیریت ندارد با جاعل پس فاعلند از برای جاعل و کل را فضل بار تعالی دانستن و نسبت دادن فعل بغیر ایزد تعالی
منافی یکدیگر نیست چه ایزد تعالی فاعل کل است و غیر آن فاعل نه بذاته است که فاعل است و این دو
معنی با جمعیت منافاتی ندارد با یکدیگر و الله الموفق و المعین انتهی کلامه اعلی الله مقامه

مص ۳ — مفتاح سیم — در عینیت وجود و وجوب و ادله بر عینیت وجود واجب بذات است و ما دون که
کما شاء فرموده است میان منهج ایشان الله تعالی سید المحققین میر سید شریف رحمه الله علیه در حاشیه تجرید کلامه

مصنفات آن بزرگ است فرموده‌اند که هر مفهومی که مغایر وجود باشد مانند جمیع ماهیات که وجود با آن مفهوم مغایر نخواهی
از وجوه آن مفهوم فی نفس الامر قطعاً و جزماً موجود است و مادام که عقل ملاحظه انضمام وجود با آن مفهوم نکند حکم نتواند
که حکم بموجودیت آن مفهوم نتواند کرد پس هر مفهوم که مغایر وجود باشد در موجود بودن فی نفس الامر محتاج بغیر باشد که آن
وجود است و هر چه در موجودیت محتاج بغیر باشد ممکن است زیرا که معنی ممکن آنست که در موجودیت خود محتاج بغیر باشد
پس هر مفهومی که مغایر وجود است ممکن است و هیچ شیئی از ممکن واجب نیست پس هیچ شیئی از مفهومات مغایره وجود
واجب نباشد و برهان تمام شد که واجب موجود است پس واجب الوجود نباشد الا عین وجود که آن وجود
بذات خود موجود است نه بامری که مغایر ذات است چه لازم آید که واجب الوجود جزئی حقیقی نباشد و قائم
بذات خود و متعین و واجب بذات خود باشد نه بامر زائد بر ذات تا ترکیب لازم نیاید و واجب است که وجود
متعین باشد که وجود عین واجب است پس وجود مفهوم کلی نباشد که آنرا افراد باشد بلکه وجود فی حد ذاته جزئی حقیقی
باشد که در آن احکام متعدده بنفس الامر نباشد و قائم بذات خود باشد و منزه باشد از عروض غیر پس واجب الوجود وجود
مطلق باشد یعنی معرا از تقیید و انضمام بغیر و بنابرین تقریر معلوم است عروض وجود بر ماهیات ممکنه را این معنی که
ماهیات ممکنه نیست الا آنکه هر یکی از ماهیات ممکنه را انتساب خاص است با حضرت وجود قائم بذات خود و این نسبت
با وجوه مختلفه و اطوار شتی واقع است که اطلاع بر حقیقت آن متعذر است پس موجود کلی باشد اگرچه وجود جزئی حقیقی است
متعذر باید کرد این است ملخص آنچه بعضی از محققان مشایخ ما رضوان الله علیهم ذکر فرموده‌اند و گفته‌اند که این دلیل تنبیه است
مگر کسی که در علم راسخ باشد شعور بنای این سخن متعذر باید کرد در مقدمه که گفته شد که هر چه در موجودیت محتاج بغیر باشد
ممکن است منع لطیف بیاید و آن منع آنست که محتاج در موجودیت بغیر یا که آن غیر وجود است البته ممکن است زانکه
محتاج باشد در موجودیت بغیری که آن غیر وجود است در وجوب متعذر باید که این منع بنظر دقیق مندفع میشود و آن
نظر دقیق آنست که آن شیئی در موجودیت خود محتاج بغیر است پس مستفاد موجودیت از غیر کرده است در موجودیت مستول آن
غیر است پس در موجودیت موقوف است بر آن غیر و هر چه چنین باشد ممکن است خواه آن غیر موجود فی علیه را [illegible]

کن با وجود

کن با وجود در خرمی و نماید آنچه میتوان گفت آنست که در وجود عین واجب است که وجود فی حد ذاته منافی عدم است
و وجود دائماً مغایر ماهیات است از قبول عدم زیرا که ما عدای وجود ممتنع از قبول عدم لذاته نیست بلکه بواسطه وجود
و آن نیست که واجب الوجود است که منافی عدم لذاته باشد نه آنکه منافی عدم بواسطه غیر باشد این مقدار از [illegible]
آن بزرگ است رحمة الله علیه

مفتاح چهارم

مف ۴ در بیان توحید واجب الوجود بمعنی نفی شرکت
از واجب در مفهوم وجوب وجود پس میگوییم هرگاه فرض کنیم دو موجود که هر دو واجب الوجود باشند هر اینه محتاج شوند آن
دو واجب بمشترک در وجوب وجود و متغایر و متمایز خواهند بود و ما به الامتیاز بتمام حقیقت نبود هر اینه وجوب وجود
که مشترک است خارج از حقیقت هر یکی از دو واجب خواهد بود و خروج وجوب وجود از حقیقت واجب الوجود
محال است چه آنکه ما بیان کردیم که وجوب وجود عین حقیقت واجب الوجود است و باید دانست
معنی قول حکما را که میگویند وجوب وجود عین حقیقت واجب است تو بیان کنم این است که ذات واجب بنفس
ذات خود مصداق این حکم و منشا انتزاع این حکم است بدون انضمام امر دیگر و بدون ملاحظه حیثیت دیگر غیر ذات
خود هر حیثیتی که باشد حقیقیه یا اضافیه یا سلبیه و [illegible] حقیقت هم بشود اند در ترکیب
آنکه هر یک از دو واجب مرکب خواهد بود از ما به الاشتراک و از ما به الامتیاز و هر مرکب محتاج بغیر است پس هر یک
واجب از دو واجب ممکن بذاته خواهد بود و این خلف فرض است و اگر کسی بگوید که چرا جایز نیست که بوده باشد
ما به الامتیاز در هر یک امر عارض نه مقوم تا ترکیب لازم نیاید جواب این است که بنابرین لازم می‌آید که تعین عارض شود
واجب را و حقیقت ما ثابت باشد برهان است و معلوم بوده باشد که برهانی دال بر توحید مذکور است لیکن تتمیم جمیع براهین موقوف
است بر اینکه حقیقت واجب تعین وجود است قائم بذات خود است که تعبیر از آن بوجود ذاتی و وجود مناسب کنند
و آن غیری که عارض میشود او را وجوب باشد پس آنچه در حد نفس خود ممکن است و وجوب آن مستفاد
از غیر است پس واجب نخواهد بود و این مقدمه بر اهل نظر و آنچه ذکر شده است و در کتب اهل عرفان و ارباب علم
مصرح باشد و با این مقدمه مندفع میشود شبهه ابن کمونه که دفع آن دشوار و حل مشکل شده است و شبهه

این است که چرا جایز نیست که بوده باشد دو هویت که هر دو بسیط و مجهول الکنه باشند و مختلف باشند هر دو بتمام ماهیت
داشته باشد هر یک از آن دو هویت واجب بذاته و بوده باشد مفهوم واجب الوجود منتزع از آن دو هویت
و مقول بر آن دو بقول عرضی و بنا بر این تقدیر ما به الاشتراک و ما به الامتیاز نمیخواهد تا ضرور وجوب از حقیقت
واجب لازم می آمد و نه ترکیب لازم می آید و جواب این است که مفهوم واجب الوجود خالی از این نیست که یا
منتزع است از نفس ذات هر یک از آن دو هویت بسیط بدون اعتبار حیثیت خارجه از نفس ذات هر یکی
که باشد و یا آنکه مفهوم واجب الوجود منتزع است از نفس ذات هر یک باعتبار آن حیثیت خارجه از
نفس ذات و هر دو شق محال است اما شق ثانی بسبب آنکه ما بیان کردیم که هر چیزی که نبوده باشد ذات او
محض حیثیت منتزع وجوب پس آن چیز ممکن است در ذات خود و اما شق اول پس برای آنکه مصداق حمل مفهوم
واحد و مطابق صدق آن بذات با قطع نظر از هر حیثیت که کرده ممکن نیست که حقایق متخالفه متباینه بالذات بوده
باشد و آن حقایق متخالفه بسیط در ذاتی مشترک نباشند و مع ذلک مصداق و مطابق حمل مفهوم واحد باشد و این
بدیهی البطلان است و عقل سلیم الفطره حکم میکند باینکه امور متخالفه از حیثیت بودن آنها متخالفه بدون حیثیت
جامعه نباشند مصداق حکم واحد بلی جایز است آن در وقتی که بوده باشد آن امور متماثله من جهة کونها متماثله مثل حکم
کردن بر زید و عمرو بانسانیت از جهت اشتراک زید و عمرو در ماهیت نه از جهت اختلاف زید و عمرو بعوارض مشخصه
و یا اینکه بوده باشند آن امور مشترک در ذاتی من جهة کونها کذلک مثل حکم بر انسان و فرس بحیوانیت از جهت
اشتمال انسان و فرس بر حقیقت جنسیه و یا آنکه بوده باشد آن امور مشترک در عرضی مثل حکم بر ثلج و عاج بابیض
از جهت اتصاف ثلج و عاج ببیاض و یا آنکه بوده باشد آن امور متباینه متفق در نسبت بسوی چیزی
واحد مثل حکم بر معقولات ممکنات بوجود از حیثیت نسبت بسوی وجود حق تعالی و یا آنکه بوده باشد آن امور
متباینه متفق در امر سلبی مثل حکم بر ممکنات بامکان بسبب سلب ضرورت وجود از جمیع ممکنات لذاتها و اما ما سوای
وجوه مذکوره پس متصور نیست در مورد فرض مذکور قال صاحب التلویحات قدس سره صرف الوجود الذی لا اتم منه

کلما فرضته

کلما فرضته ثانیا فاذا لحظته فهو هو اذ لا میز فی صرف الشیء فوجوب وجوده الذی هو ذاته یدل علی وحدته کما
فی التنزیل شهد الله انه لا اله الا هو و چنانکه موجودیت ممکنات به کمال فردیت او است اولم یکف بربک انه علی کل
شیء شهید از روی جواب ثانی چنین صحیح ترجمه کلام صدر المحققین است قدس سره و ... و از آنچه بیان
کردیم ظاهر است که معنی واجب الوجود غنی مطلق است و معنی غنی مطلق این است که در ذات و صفات و افعال
محتاج بغیر نباشد و هر چه غیر اوست در ذات و صفات و افعال محتاج باو و مستغنی باو باشند و وجود و کمالات
وجود از آن منبعث و مترشح شود بغیر آن بنا بر این تقریر هر گاه دو واجب الوجود باشند پس از برای هر یک
از آن دو واجب مرتبه از کمال او بهر آن وجود خود خواهد بود که آن برای دیگر منبعث و مترشح از دیگر نخواهد بود پس هر یک
از دو واجب الوجود عادم مرتبه وجود و فاقد مرتبه کمال دیگری خواهد بود پس ذات هر یک بذاته محض فعلیت
و وجوب نخواهد بود بلکه ذات هر یک بذاته مصداق حصول شیء و فقد شیء خواهد بود پس جهت حقیقی نخواهد بود در
کثرت ذات واجب الوجود منافی وحدت است پس ذات واجب الوجود بذاته واحد است که بوده باشد منبع جمیع
کمالات و منبع کل خیر است و از امام الموحدین و سید الشهداء علی بن ابی طالب علیه السلام مرویست که در توحید فرموده اند که
اگر اله دیگر بود رسولش تمامی از آن بشری بها آمدی و کتاب بها فرستادی و در اوقاتیکه مشغول بعلم کلام بودیم این حدیث شریف
و فقیر در نظر داشت و بعد از اشتغال از مرحله علم جدلی کلامی ملاحظه نمودیم دیدیم که این حدیث تمام است در توحید
و مطابق آیات قرآنی است از آن جمله قوله تعالی الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل
من ذلکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون و راه استدلال از آیه کریمه و حدیث شریف این است که معنی واجب الوجود
که عبارت از غنی مطلق بوده باشد نسبتش بسوی همه چیز نسبت واحده غیر مختلف است کما فی الحدیث لیس شیء اقرب
الیه من شیء یعنی نسبت رحمانیت مطلقه که عبارت از فیض جود و وجود او است برابر بسوی همه مساوی است و اگر آن نسبت
مختلف باشد ترکیب در ذات واجب لازم می آید و این محال است و راه دیگر از لوازم وجوب وجود و غنی مطلق ایجاد کمالات
و هدایت و ارشاد و انزال کتب و ارسال رسل و با جمله هر چیزی که موجب تکمیل غیر باشد پس با لزوم مفقوده رفع اثنینیت

اگر دو غنی مطلق باشند و نسبت هر یک بجمیع ممکنات نسبت واحده غیر مختلف بود باشند بنابر معتقد ایشان اولی وجود یکی کافی است
وان اله دیگر وجود وبودنش بیفایده است واحتیاج بآن نیست وهر صورت بودنش بیفایده است واو غنی را با احتیاج نیست او غنی مطلق نیست
واگر نسبت هر یک بجمیع ممکنات نسبت مختلف باشد خواه شدت وضعف یا غیر بالزوم شده ترکیب بر واجبین بنابر نفی نقص لازم
می آید که هر یک از دو واجب الوجود عادم مرتبه از وجود و فاقد مرتبه از کمال بوده باشد پس غنی مطلق نخواهند بود و در اینکه گفتیم نسبت
فیض واجب بجمیع ممکنات نسبت واحده غیر مختلف است وا ممکنات نظر بالفعل بودنشان مختلفند بحسب التقدم والتأخر قال الشیخ
الرئیس قدس سره فی التعلیقات اذا کان شیء لم یکن فی وقت ما ثم یکون من جهة القابل لا من جهة الفاعل فانه کلما حدث استعداد
من المادة حدثت فیها الصورة من واهبها اذ لیس هناک منع ولا بخل فالاشیاء کلها واجبات لا کثرة وتضاد وتمنع وقضاء ولا تفوت
هناک کما تکون عندنا انتهی کلامه قدس سره وشمول ما افاده الشیخ قال ابیات الاکابر وبنابر معتقد ایشان اگر لوازم یکی کافی است احتیاج
بآن دیگر ندارد در جمیع آنچه گفتیم واگر لوازم یکی کافی نیست هر دو ناقص خواهند بود واین خلاف فرض است واگر کسی بگوید که هر دو واجب
باهم صلح کرده اند که یکی از ایشان متوجه تدبیر عالم نباید وبعد از آن دیگری چنانچه بعضی مجوس قائلند ومیگویند میان یزدان واهرمن نزاع افتاد
وبعد از آن صلح شد فیما بین باین طور که نه ده هزار سال اهرمن باشند ودر تتمه عصر تدبیر عالم با یزدان باشد جواب این است که صلح
فرع عجز طرفین است باعتبار آنکه واجب الوجود قادر مطلق وعدم بر مطلق است وبنا آنکه مجوس ومعتزله قائلند که علت وسبب احتیاج
معلول بعلت که واجب تعم بوده باشد حدوث است نه امکان ونظر باین قاعده معلول در آن حدوث محتاج است بعلت وبعد از آن
رفع احتیاج معلول از علت میشود ومستقل میشود معلول مثل وجود دار از بناء ووجود رنگ در کرباس از صباغ که بعد از آن که بنا وصباغ
بر طرف شوند دار ورنگ در کرباس بر طرف نمیشود ونقل الشیخ الرئیس مقالا انتم فی التقادر وعدم الباری لما قدر عدمه وجود العالم وحاش
ذلک کما اجملنا باشند بنابر ترکیب وتألیف میکنند دار را از اشیائی که موجود شده در خارج وقائلند بذوات الوجود ونیست بنا مسید زود منتزع
ومعلوم ان البناء لیس فاعلا لغیر الحرکات والسکنات القادرة عند المقدمات لفیضان الصورة البنائیة من المبدأ الفیاض
علی البناء ومن شأن المقدمات یوجد وینعدم حتی یوجد ما یکون المقدمة بعد الوالدیکن ان یتوهم کون الحرکات فاعلة لان الفاعل
یجب ان یکون موجودا فی آن الاثر بالاتفاق والحرکات یجب ان ینعدم حتی یحدث الاثر لان الاثر اذا کان موقوفا علی حرکة فا

فلم یوجد الحرکة بتمامها لم یتحقق الشرط فاذا تحقق الحرکة بتمامها فلابد ان یکون معدومة والا لم یکن غیر تام الذات
فلا تتفعل ومعلوم ان البناء ویکون بتقریب هذه الحرکات منتج للاثر فاذا لم یکن ان یکون الحرکة فاعلة للاثر
کالعلة فکیف یمکن ان یکون المتحرک فاعلا للاثر المترتب علی الحرکة فتأمل وحق حرف اینست که علة احتیاج
معلول بواجب تعم نه امکانست نه حدوث چنانچه جمیع حکما وعرفا واکثری از متکلمین قائلند که امکان وفقر لازم
ممکن است قال النبی صلی الله علیه وآله الفقر سواد الوجه فی الدارین   سیه روئی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و
الله اعلم ودر وجود عالم از باریتعالی مثل وجود کلام است از متکلم وکلام جزو متکلم نیست بلکه فعل وعمل اوست که اظهار کرد
بعد از آنکه نبود آنکه فعل قال الرضا علیه السلام لم یخرج منه طرفة عین ان یقول کن فیکون وقوله ان سبحانه بلا
صوت ولا توهم است بر ممکن که با آن توجه ممکن موجود میشود در باقی است   بعض التفاق زنده دار را از فیض
را اگر بازگیرند از هم فرو ریزند قالبها وممکن موجود نظر بذات خود معدوم وهالک است در هر آن بفنای ذاتی خود
سالک نعوذ فی کل آن معدوم فی ذاته موجود بموجده مفتقر الی وجوده الجدید بعد وجوده الفقید بل هم فی لبس من
خلق جدید   مدام از این باغ برها میرسد   تازه تر از تازه تری میرسد   فلا یزال سبحانه یبدأ ویفنی ویخلق علی
القرار والثبات ویظهر ابداعه وصنعه وتکوینه علی الاستیناف والسیلان بحسب الحرکة والزمان   انما الحاجب
الجانب بعد ایجاده وتکمیل در این جانب همه تغیر وتبدیل ویظهر هذا المعنی فی الماء والجاری فانه فی کل آن یدخل
قطعة فی التدریج یذهب ویدخل اخری مع انها یری واحدا بالشخص دائما وفی الثار المشتعلة من الدهن وا
لفتیلة فانه کل آن یدخل منهما شیء فی تلک الناریة ویتصف بصفة النوریة ثم یذهب تلک الصورة بحیث دریة
فهذا حکم اشارات العالم بأسره فانه یتجدد دائما من الخزائن الالهیة فیفیض منها ویرجع الیها یمحو الله ما یشاء و
یثبت وعنده ام الکتاب   **مفتاح پنجم**   در بیان توحید در صفت بطریق عرفا که خلاصه وخلقند فهمیده   مف ٥
با رسیده بهمین طور سرنوشت بغایت ارتقیه ترکیب این شرب نمیتوان رسید   صرف از قول شیران بو فقن
از ازل این حرفه باید در وقتی حکمی اتفاق دارند در ترقیات نفس وحصول حکمت برای نفس ودخول آن در عالم

ملکوت مشهود نظر را آنکه مزاج نفس معتدل باشد و مؤید قول حکما امیر المؤمنین علیه السلام در جواب یهودی فرموده اند روی ان بعض
الیهود اجتاز به علیه السلام وهو یتکلم مع جماعة فقال له یا ابن ابی طالب لو انک تعلمت الفلسفة لکان یکون منک شان
من الشان فقال علیه السلام وما تعنی بالفلسفة الیس من اعتدل طباعه صفی مزاجه ومن صفی مزاجه قوی اثر النفس فیه
ومن قوی اثر النفس فیه سما الی ما یرتقیه ومن سما الی ما یرتقیه فقد تخلق بالاخلاق النفسانیة ومن تخلق بالاخلاق النفسانیة
فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان یکون موجودا بما هو حیوان فقد دخل فی الباب الملکی الصوری ولیس له عن هذه
الغایة مغیر ابا الفلسفة فقال الیهودی الله اکبر یا ابن ابی طالب لقد نطقت بالفلسفة جمیعا فی هذه الکلمات رضی الله عنک ومعلوم است
که اعتدال طباع وصفای مزاج کسبی نیست قال النبی صلی الله علیه وآله کل میسر لما خلق له هرکس را بهر کاری ساختند
میل آن را در دلش انداختند و عرفا قائل بوجودی نیستند مگر وجود حق تعالی و سایر موجودات مراتب ظهور و تعینات و شئون و ظلال
نور وجود قیومی و اشعهٔ شمس ذات وجودند هرچه جز او هی بگوی نیست هو لیس فی الوجود الا هو وحق اینست که عرفا این
معنی را نرسیده اند الا بکشف و ذوق و امر ذوقی و وجدانی هرچند برای صاحب ذوق و وجدان افادهٔ علم یقینی میکنند ولکن حکم
غیبت اتمام اثر ابر غیر و عقول منوره بادلهٔ راضی نمیشوند از این امر ذوقی و وجدانی مقابل دلیل جدلی است که بدلیل جدلی الزام
برخصم میشود و افادهٔ علم بنفس او نمیکنند قال الشیخ الرئیس قدس سره جل جناب الحق ان یکون شریعة لکل وارد او یطلع علیه
الا واحد بعد واحد ولذلک کان کلما یشتمل علیه هذا الفن ضحکة للمغفل عبرة للمحصل فمن سمعه فاشمأز عنه فلیتهم
نفسه لعلها لا تناسبه وکل میسر لما خلق له وقال سلطان المحققین نصیر الملة والدین فی شرح هذا الکلام والمراد
ذکر قلة الواصلین الی الحق والاشارة الی ان سبب انکار الجمهور للفن المذکور فی هذا النمط هو جهلهم به فان
الناس اعداء ما جهلوا والی ان هذا النوع من الکمال لیس مما یحصل بالاکتساب المحض بل انما یحتاج مع ذلک
الی جوهر مناسب له بحسب الفطرة ودلیلش از حدیث نقل نمودیم و سلطان المحققین قدس سره رساله علیحده دارد
در اثبات صانع و آن رساله در کمال تحقیق است در آفرینش فرموده که آنچه معقود در عقل است همین است اما راهی
غیر این است و آن قبائی است که بقامت هرکس دوخته نشده و این نوع از کلام از حکما و عرفا بسیار نقل شده

است واخبار

و اخبار بسیار نیز وارد شده است که معرفت موهبتی است و کسبی نیست و قدما و علما باین قائل
شده اند و متکلمین انکار این مطلب نموده اند و میگویند که معرفت به دلیل کسب میشود و کتابها
تالیف نموده اند در باب معرفت و واجب میدانند تحصیل معرفت را بکسب عقل بلکه میگویند
بر هر مکلف واجب است که ادلهٔ عدیدهٔ ایشان را بدانند و این قول ایشان خلاف مقرر شریعت
محمدیه است صلی الله علیه وآله چنانچه سلطان محققین در جواب ایشان رساله نوشته است و حدیثی از
جناب پیغمبر صلعم نقل نموده است مضمونش این است که روزی اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وآله گفتگو
مینمودند در معرفت بطور عقل آنحضرت وارد شدند و شنیدند سخنان اصحاب را غضبناک شدند بمرتبهٔ که
روی مبارک آنحضرت سرخ شد و فرمودند که آیا باین مامور شده اید و منع نمودند اشد منع مفتاح ششم مفع
در بیان فرق میان علم و معرفت و عالم و عارف و معلوم سالکین بوده باشد که فرق است میان
علم و معرفت علم دانستن حق است و معرفت وصول بحق است و فرق بسیار است میان دانستن
و رسیدن و علم ما قائم به الدلیل است و مقید در عقل است باهره تعالی چنانچه ما بیشتر بیان
کردیم لهذا کسبی میتواند بود که از رسم به حکماء بانه حصول صورة الشیء فی النفس و معرفت
علم خاص است و کسبی نیست قال الله تعالی و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض
من الدمع مما عرفوا من الحق و گاهی اطلاق علم میکنند و معرفت را میخواهند قال الله تعالی و علمناه من لدنا علما
و قال النبی صلی الله علیه وآله العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و گاهی اطلاق معرفت میکنند و علم میخواهند
بنظر بیشتر برابر است قال الله تعالی و لتعرفنهم فی لحن القول و باتفاق کلمهٔ عرفا و محققین از حکما معرفت
که علم خاص است عبارت است از زوال صورت معلومه و اضمحلال نفس از نفس بل اضمحلال خود نفس قال قبلة العارفین
امیر المؤمنین علیه السلام فی تعریف الحقیقة محو الموهوم مع صحو المعلوم یعنی موهوم که در حقیقت وان وجود نیست بلکه توهم
وجود است تا در نظر عارف محو و مضمحل نشود معلوم که حق است و صاف دیده نمیشود و مضمون کلام آنحضرت علیه السلام است

که عارف ربانی شیخ محمود شبستری فرموده اند
چو ممکن گرد امکان بر فشاند / بجز واجب دیگر چیزی نماند
و قال رئیس المکاشفین الشیخ محی الدین اعرابی / لقد کنت دهرا قبل ان یکشف الغطا اخالک انی
ذاکر لک شاکر فلما اضاء اللیل اصبحت عارفا / بانک مذکور و ذکر و ذاکر و رسیدن باینمقام عاشق موقوف بعنایت
ازلیه و ریاضت و سیر و سلوک است و مع جمیع ذلک لابد است که جذبه حق تعالی نصیب بر حال سالک وارد شود قال رسول الله صلعم
جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین و عقل را در آن امور دخلی نیست کار عشق است لاکن بنظر در برابر باطن و اینکه
و عالم است که صورت نشر در نفس او باشد پس صورت فی الحقیقة حجاب و پرده است اولئک ینادون من مکان بعید
حال علما و عقلا مثل حال کوری است که قایل بوجود آفتاب باشد و حال عرفا مثل بینا و صحیح البصر است نظر با آفتاب قال النبی صلعم
فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح عینی القلب بهما القلب یری بها ملکوت السموات والارض بعد از تحقیق و فرق
میان معرفت و علم و عارف و عالم ظاهر شد که معرفت موهبتی است و کسبی نیست چنانچه از اخبار وارد شده است و قدماء
ارباب حدیث و عرفا و مشایخ حکما و فاضل اند و علم کسبی است چنانکه قائل اند مفتاح هفتم در شرح
لفظ کلام معجز نظام مولانا امیر المؤمنین ع چون مراتب بمقام بعد و دو امر در اکثر نیست یکی وحدت بطور عرفا و
دیگری معزول بودن عقل است در این طور و ولایت آن حدیث کسی برسد که فانی شده باشد بحول الله تعالی و بجز با پایان ذات
علی که مظهر ذات احدیت است و تجلی کرده باشد حقیقت علویه در قلب آنکس مدفن از زبان محبت او در دل و جان
او زندگانی میکنم / خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم / بصورت تو نگاری نه دیدم و نه شنیدم / گشتم
بر صفحه دل صورت جانانه خود را / باین صورت و هم تسکین دل دیوانه خود را / و از بیرون حجره و درون خریج شده پس
میخواندم اکنون با برکت صاحب این فرخ بکوزه ریاضت که اکنون شدم / ناشسته غبار نشسته دل را که خیمه آن [illegible]
رفتن انگیزه ساختم و ما که از حجره [illegible] طلوع نموده در وقت [illegible] بشنیم نسیم آن جناب را در دل خود می بینم / او در دل
من است و دل من بدست اوست / چون آینه بدست منم و من در آینه و عامه خلق بهره خیال از آن دارند [illegible]
عکس او را در دنیا بهر اشتغال [illegible] فرع عکس او عین خیال ان الذین ینادونک من وراء الحجرات

الکلم

مف ۷

اکثرهم لا یعقلون و لو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم / صبر کردم سوختم هجران کشیدم ساختم / انچه میبایست
کردم طالعم یاری نمود / ظهور دوست که در عالم نگنجد / ببین که در دل تنگم چگونه جا کردست / همچنین
خیال غایب اندر سینه رفت / چو شد ظاهر شد خیال او برفت / جان جانانش کرده در جانم وطن
آید اینم بوی منصوری زمن / جان جانانه آنکه نام او علی است / هم بباطن هم بظاهر او ولی است / و این
مستی بود نمودیم شرح حدیث شریف عارف صمدانی عبد الرزاق کاشانی نوشته اند که عن مولانا الفقیر الملة والدین قال
رضی الله عنه سمعنا ان کمیل بن زیاد النخعی سئل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع فقال یا امیر المؤمنین ما الحقیقة
فقال علیه السلام ما لک والحقیقة قال او لست صاحب سرک قال ع بلی لکن یترشح علیک ما یطفح منی
قال او مثلک یخیب سائلا فقال ع الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشارة قال زدنی فیه بیانا
قال ع محو الموهوم مع صحو المعلوم قال زدنی فیه بیانا قال ع هتک الستر لغلبة السر قال زدنی فیه بیانا
قال ع جذب الاحدیة لصفة التوحید قال زدنی فیه بیانا قال ع نور یشرق من صبح الازل فیلوح
علی هیاکل التوحید آثاره قال زدنی فیه بیانا قال ع اطف السراج فقد طلع الصبح و کمیل رضی الله عنه از خواص
اصحاب آنجناب و از مرتبه نفس گذشته و بمقام قلب فائض شده و بعد از آن ان شاء الله تعالی مراتب نفس و قلب و سر را
بیان خواهیم کرد و چون کمیل بمقام قلب فائض شده و طالب مقام ولایت فانی در ذات احدیت است و حال او که
بمقام قلب رسید سؤال از حقیقت آن نمود و حقیقت در اینجا آن شیء ثابت واجب بذاته است که بهیچ نحو تغیر در آن
ممکن نباشد پس آنحضرت ع جواب فرمودند که ترا با حقیقت چه کار است چرا که مقام حقیقت مقام بلندی است و در خود
ارباب قلوب و غیر رسد باینمقام مگر صاحب استعداد کامل از ارباب قلوب تا باشد الهی و عنایت ازلیه
و سیر لایق و ریاضت خالص و قلبیه لا نفسیه و انکلام حضرت تشویق و تحریص است از او بسیر قلبی و کمیل رضی الله عنه
گفت آیا من صاحب سر تو نیستم حضرت ع تصدیق فرمودند که هستند [illegible] لکن ترشح میکند بر تو آنچه از من
تراوش کند و ترشح نور از صاحب کمال بر [illegible] میرسد و این کلام حضرت اشاره بوعده است که در حین استغراق

کاهی سبقی را میکنند بر خود نکته‌ای بر بینی بر آید و در قیمت سبقی نزد انس میکنند جواب غضبیه و ترشح میکنند بر تو و تکمیل میدانست
که آنجناب همیشه مستغرق است در لجهٔ بحر احدیت کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تفکروا فی ذات الله و در مقام تکمیل
و تمکین و استقامت است بوعده به ایستاد و آتش شوقش زبانه کشید و گفت آیا مثل تو خایب میکنند سائل را
حضرت متوجه شدند که جواب معلوم بوده باشد که سائل واقف مطلوب و مسئول عنه فی الجمله شعور ببادا شود سائل و طالب
نشود باعتبار انکه طلب مجهول مطلق محال است پس او جدا از وجه مطلوب شعور ربست و لهذا قیل الطلب
والوجد توامان و چون کامل مطلق مطلع است بر حقیقت استعداد است پس جواب فرمودند که حقیقت کشف
و ظاهر شدن انوار جلال است من غیر اشارة والجواب نظر بر ترتیب سائل است و سائل صاحب قلب است و قلب تمام
تجلیات صفت است و سبحات بمعنی انوار است و جلال نه جمال باعتبار انکه تجلیات جلال فنا و فنای قلب است
و صفات فرق او بجانب تمام فانی میکنند شیدا و تجلیات جمال سبب بقاست و انوار تجلیات صفات حجب ذات
اقدس اند و قال امیر المؤمنین ع فی بعض مناجاته الهی هب لی کمال الانقطاع الیک وانر ابصار قلوبنا بضیاء
نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا معلقة
بعز قدسک و فرمودند من غیر اشارة یعنی اصلا و قطعا بهیچ وجه اشاره نباشند نه اشاره حسیه و نه عقلیه یا
باعتبار انکه اشاره مشعر باثنینیت است پس من غیر اشاره عبارت از فنای محض است یعنی حقیقت طلوع
وجه باقی است بکشف حجاب صفات از او تا فانی شود بسبب وجه ما سوای او پس باقی نماند اشاره بجز
کما قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون و کما قال النبی صلعم ان لله سبعین الف حجاب
من نور و ظلمة لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه
و کلام آنجناب ارشاد و هدایت نمود تکمیل را بتمام فنا و بطلوع دیدن نقش از و از آن حجب بعد از کشف
ذات و چون کمیل رضی الله عنه صاحب استعداد تمام و علم کامل بود و اکتفا بان قدر نکرد باعتبار انکه گاهی می
باشد که کشف مذکور با بودن صاحبش در مقام تلوین دلالت نمیکنند این بر مقام وحدت مگر بالالزام بجهت

اینکه ذات

اینکه ذات احدیت خالی از صفات نیست و آن صفات لازم ذات اند پس ممکن است که مکرر صفات
بنظر در آید و در صورت رجوع میکنند باینکه صفات عین ذات اند و وحدت بالالزام معلوم نشد لهذا طلب زیادتی
بیان نمود از حضرت و حضرت جواب فرمودند محو الموهوم مع صحو المعلوم پس اشاره بفقرهٔ اولی برانکه این تلوین
ناشی شد بتوهم و خیال وجود غیر و نیست غیر فی الحقیقة مگر نقش موهوم که راسخ شود بر قلب بسبب استیلای
قوهٔ واهمه و سلطان شیطان پس هر کس باره صفا اشتغال برگزیده از عبادت و خودی نقش محو شود از آن کس آن وجود موهوم
که نیست مگر نقش خیال و از آن صفت است که محتاج نفی اشتراک شود و لهذا قال بعض العرفاء الباقی باق فی الازل
والفانی فان لم یزل و بفقرهٔ ثانیه اشاره فرمودند برانکه دلالت بجهت الزامیه در اینجا حاصل نشد باعتبار
عقل که تکثر صفات در نظر عقل است در حقیقت دانش وجود یک جهت و صرف ذات است پس کسی که عارف حق شد بطلاق
علم خلاص از حجاب شده و ترقی نمیکنند از حضرت واحدیت که حضرت اسماء و صفات است بحضرت احدیت که
صرف وجود است پس منکشف نشود حقیقت مگر برای کسی که عقلش معزول شود و مستغرق حق و جنون الحق
کما قال الامام جعفر الصادق ع پس محو و صاف شود معلوم او از حجاب کثرت صفات و مرتفع شود کثرت عقلیه از آنکه
بسبب نور عشق حقیقی و محبت ذاتی تا برسد او بمقام اخلاص که اشاره فرموده است جناب امیر المؤمنین ع بقول مبارک
خودش کمال الاخلاص نفی الصفات عنه پس علم معلوم عارف عین خواهد شد و توحید نزدش شهود و عیان نه علم
و بیان و چون ممکن نیست نفی سلطان وهم و طرد عقل در طریق حق مگر بظهور سلطان عشق و این منوط باختیار
و قدرت و ارادهٔ سالک نیست بجذبه است و بجذبه نه از آن فرمودند که ابتدا و محبت از جانب او بود پس مشکل شد این امر
بجهت کمیل لهذا طلب زیادتی وضوح نمود پس حضرت فرمودند هتک الستر لغلبة السر یعنی دریده شود پرده
پندار وجود برای غلبه سر ذات پس ما دام که از پرده ضعیف و کامل است تا در است عقل و قلب بر سر
و افشا پس صاحب حقیقت نیست انکس بلی عالم عارف غیر محب است قال امیر المؤمنین ع محبة الله نار لا
تمر علی شیء الا احرقته و در وقت حدوث و غلبه ظاهر شد سلطان سر ذات بر عقل و منطمس شد نور عقل بنور

سر ذات مثل محو شدن نور قمر در نور شمس و اگر دید سالک مغلوب و محکوم و اسیر در قبضه حق سبحانه در دیده شد
پردهٔ عقل و شرع بقوة جذب در این وقت سالک صاحب حقیقة میشود چنین کمیل رضی الله عنه بحدس یافت که این
مقام سکر و بیخودی است و این مقام بر حسب جذبات سالک است بعضی از اهل سلوک محو شدند بکلی که غیر او باشد
جز نیست شدند بلکه در بار او نوشیده و اشتر طوبت از الیس ظاهر شده مثال … عند قوله رب ارنی انظر الیک
نسبت کمای سیند بار مولانا در شدنا … عند قوله تعالی ما زاغ البصر و ما طغی پس لازم نیست که از سر حقیقت
حاصل شود و قال شیخ الاسلام ابو یزید قدس سره شربت الحب کاسا بعد کاس فما نفد الشراب وما
رویت و قال ابو الحسن الخرقانی لو شربت قطرة اخری لذهلت عن الوجود و هذا کمیل طلب زیادتی بیان
نمود حضرت شاه فرمودند جذب الاحدیة لصفة التوحید و احدیت عبارت است که باعتبار کثرت اسما و صفات
در او اصلا نیست و واحدیت در او اعتبار کثرت اسما و صفات است و مقام واحدیت مقام صفت توحید است زیرا توحید عرض
که احدیت و حقیقت باشد که کثرت بهیچ وجه در او معتبر نیست و معنی حدیث این است که جذب نماید احدیت در صفت
توحید را و فرق که این جذب حاصل شد هر دو کثرت از نظر طلب سالک برطرف میشود و سالک عارف بحقیقت میشود
و این جذب بسیار تر نیکی است … و ساقی در این مقام حق تعالی خواهد بود قال الله تعالی و سقیهم ربهم شرابا طهورا
این شراب است که سالک از غیر و منفی از کثرت است المرة زیر شراب کافور از کثرت افعال خلاص میکنند و بتوحید افعال
میرسانند و شراب سلسبیل از کثرت صفات خلاص میکند و بتوحید صفات میرسانند و این دو شراب برای ارباب قلوب است
علی اختلاف مراتبهم و الشراب برای انبیا و کمل اولیا است علی اختلاف مراتبهم ایضا و آن دو شراب ابتدا … بهم
میشوند و این شراب خالص را بغیر انبیا … نوشند بلکه ممزوج نمایند آن شراب را برای ارباب قلوب تا بعیون الیقینی
حقیقت را … مشاهده توانند نمود و قال الله تعالی و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون بعض
طایفه می‌نوشند از رحیق مختوم ختامه مسک است و ممزوج از تسنیم است و تسنیم غیبی است که مخصوص مقربان است
و آن را می نوشند این شراب را و حدیث شراب برای او … بعد از این مذکور خواهد شد   ما مست شراب ناب

عشقیم

عشقیم ز ترشحه سلسبیله کافور و گاهی کافور میگویند و این شراب را می‌خواهند محض اطلاع است و کمیل رضی
عارف بود بآنکه مقام وحدت و فنا در ذات است هر چند مقام ولایت است لکن کمال تمام نیست باعتبار اینکه جامع نیست
صلاحیت هدایت و تکمیل غیر ندارد و مادامیکه رجوع نکند از جمع بتفصیل و از وحدت بکثرت و از سکر بصحو و ما
دامیکه حاصل نشود مادامیکه بر اوج مقام استقامت و تمکین … فاستقم کما امرت … لهذا طلب زیادتی
بیان نموده فقال … نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره معنی این حدیث این است که هیاکل
توحید قلب انسان کامل است و لهذا در حدیث القدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن
و آیت حقایق … انسان کامل است و فی الحدیث المؤمن مرآة المؤمن و بنابر این معنی حدیث این است که حقیقت
نوری است درخشنده و طالع میشود از صبح ازل یعنی ظاهر میشود بر قلب انسان کامل آثار او و جلا … و در بیت اینست خانه …
نور است امر تعالی … خزانه از او و ظهور در حق او و در او … کلام مبارک آنحضرت موافق
الحدیث قدسی است که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف سبحان … گنج مخفی …
ظاهر شان را تا خلق … معرفت … هر چند …
نسبت و معنی دیگر است که … این معنی است که صبح ازل مرتبه ظهور احدیت است و این مرتبه …
جمیع ازل … باعتبار آنکه ذات احدیت معلوم و مشهود و احدی نشده است قال … ما عرفناک حق معرفتک و آن مرتبه
لا اسم و لا رسم و لا نعت و لا وصف است و این مرتبه را بعضی بتعبیر مجهول مطلق نموده اند باعتبار آنکه غیر از آن … و او
و بعضی بتعبیر بظلمت نموده اند باعتبار آنکه نور کشف بآن مقام نمیرسد و شیخ صدر الدین قونوی … نموده اند نظر
بانجام … لا یحیطون به علما … و آن مرتبه را … جمیع اشیا …
باختلاف مشارب از آن مرتبه …
و محاط خواهد شد … کما قال … الاوهام … الغیوب الیک …
… عطار … نه کسی علم … وظلمة الکلام

عرفا که این است که ولما کان الحق سبحانه من حیث الحقیقة فی حجاب العزة لا نسبة بینه وبین ما سواه کانت
الخوض فیه من هذا الوجه والتشوق الی طلبه تضییعا للوقت وطلبا لما لا یمکن تحصیله ولا النظر به
الا بوجه جلی وهو ان ما وراه ما تعین امر به غلط کل متعین لذلک قال الله تعالی بیانا للرحمة والارشاد
ویحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد و مرتبه دیگر آن وجود منبسط مطلق است که عرفش بر سبیل
کلیت نیست بلکه بنحو دیگر است برای اینکه وجود محض تحصل و فعلیت است و کلی اعم از انکه طبیعی
بوده باشد و یا عقلی مبهم است و محتاج است در تحصل بوجود خودش بانضمام شیء باید تا این شیء منشاء و
وجود و معقول او شود و وحدت آن محض عددیه نیست که مبدء اعداد شود برای آنکه آن وجود حقیقت
منبسط بر هیاکل ممکنات و بر الواح ماهیات منضبط نیست در وصف خاص و منحصر نیست در حد معین از قدم
و حدوث و تقدم و تأخر و کمال و نقص و علیت و معلولیت و جوهریت و عرضیت و تجرد و تجسم بلکه از وجه
بحسب ذات خود بدون انضمام شیء دیگر با و میباشد متعین بجمیع تعینات وجودیه و تحصلات
خارجیه بلکه حقایق خارجیه منبعث از ذات او میشوند و انحاء و تعینات و تطورات اوست و اوست
اصل عالم و فلک حیات و عرش رحمن است و در عرف عرفا و حقیقة الحقایقش میگویند
و او متعدد است در عین وحدت متعدد است بموجودات پس با قدیم قدیم است و با حادث حادث
و با معقول معقول و با محسوس محسوس و باین اعتبار توهم میرود که کلی است و نیست چنین
و عبارت از بیان انبساط او بر هیاکل و اشتمالش بر موجودات قاصر است مگر اشارتی بنحو
بر سبیل تمثیل و تشبیه و باین حسب ممتاز است از وجودی که در اصل حکمت اشاره و تمثیل
نیست که آن مرتبه احدیت باشد مگر از قبیل آثار و لوازمش و لهذا گفته اند عرفا که
نسبت این وجود منبسط مطلق بموجودات عالمیه نسبت هیولای اولی است با
اجسام شخصیه از وجهی و نسبت کلی طبیعی که جنس الاجناس باشد باشخاص

وانواع

وانواع مندرجه تحت او از وجهی و این تمثیلات مقرب بادراک و فهم است از وجهی و مبعد است از و
وجوه و این وجود غیر وجود انتزاعی عام بدیهی و متصور ذهنی است باعتبار آنکه وجود انتزاعی از معقولات
ثانیه است و از مفهومات اعتباریه و این معنی مخفی شد بر اکثر اصحاب بحث خصوصا بر متاخرین واما
عرفا پس در کلام ایشان تصریحات است بوجود خارجی و وجود منبسط مطلق است چنانکه ما بیان نمودیم قال الشیخ المحقق
صدر الدین القونوی الوجود مادة الممکن والهیئة المهیات له بحکمة الموجد العلیم الحکیم علی وفق ما کان
فی علمه بعینه و وجود عام انتزاعی را باین عبارت ذکر نموده والعرض العام هو الضعف اللاحق به عند تقیده
بقید الامکان وبعده عن حضرت الوجود واسره فی ایدی الکثرة و شیخ محی الدین قدس سره وجود انبساط
مطلق را تعبیر بنفس رحمانی نموده در مواضع از کتب خودش و بعد آنکه اول چیزی که ناشی شده از احدیت
صرفه که لا اسم ولا رسم ولا صفة ولا نعت است و مندمج است در او جمیع نعوت جمالیه و جلالیه وجود مطلق
و این منشئیت علیت نیست لان العلة من حیث کونها علة تقتضی المباینة بین العلة والمعلول پس
علیت متحقق است قیاس بوجودات خاصه متعینه من حیث تعینها واتصاف کل منها بعینها الثابتة بلکه وجود
مطلق شعاع شمس ذات احدیت و ظل آن ذات است قال الله تعالی الم تر کیف مد الظل ولو شاء
لجعله ساکنا یعنی ناشی نمی شد از او فیض وجود و ظل وجود ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا و این
شمس ذات احدیت است باعتبار کونه نورا للنفس فی نفسه ویستدل به العقل والحس للظلال
الممدودة الوجودیة فان الظلال لا یکون لها عین ولا اثر مع عدم النور ثم قبضناه الینا
قبضا یسیرا دائما قبضة الیه لانه ظله فمنه ظهر والیه یرجع الامر کله لولاک ما کان یا حی
الظهور والاشراق کیست جز تو در انفس و آفاق لیس فی الکائنات غیرک شیء انت
شمس الضحی و غیرک فیء پس ذات حق منشأ وجود مطلق است باعتبار آنکه ذاته الجمعیة را
باعتبار خصوصیات اسماء حسنی که در ذات احدیت مندمج است که آن را شئونات

ذاتیه خوانند و شئونات ذاتیه عبارتست از نسبتهائیکه در ذات مندمج است اما
نه چون اندراج یک در دو و دو در سه بلکه چون اندراج لازم در ملزوم مثل اندراج نصف
بودن و ثلث بودن و ربع بودن در واحد عددی پیش از آنکه جزو دو و سه و چهار شود یعنی
عدد یک را چون ملاحظه کنی قبل از آنکه جزو دو شود در او نصف دو بودن در آن مندمج است
و پیش از آنکه جزو سه شود ثلث سه بودن در او مندمج است و هم چنین نسبتهای
لا نهایت در وجود حق باشد و این نسبت را اعیان ثابته و حروف عالیات هم
میگویند و آن ذات احدیت باعتبار خصوصیات مذکوره است در موجودات خاصه
که این موجودات خاصه زاید بر وجود مطلق منبسط نیست پس تنها نسبت میان حق و خلق
باین اعتبار است و این حکایت وجود مطلق منبسط غیر متعین نیز در تو باشند تا ما انشاء
الله متعین کنیم و هیاکل توحید صور اسماء الله اند و این بیان وجود مطلق منبسط است
از حیثیت ظهور آثار ذات احدیت در هر یک از مراتب تعینات و وجود مطلق عبارت از
استعدادات ذاتیه و تعینات و تنزلات و تنزل و ظهور وجود از احدیت عبارت از امکانات
و مهیت است که عقل اعتبار و انتزاع میکند از وجود نازل در خارج غیر وجود چیزی نیست
و بعد از مقدمات مذکوره اقدیم بشرح کلام آنجناب علیه السلام نور یشرق من صبح الا
زل بدانکه این نور آن وجود مطلق منبسط است که از صبح که ذات احدیت باشد
درخشنده و طالع شده و صبح ازل فرمود باعتبار آنکه آن ذات بذاته قطع نظر از
نسب و اضافات محو در ظلمت حجاب است و محال است که مدرک شود
و لهذا حین سئل عن النبی صلی الله علیه و آله هل رأیت ربک قال
نور انی اراه یعنی نور است کجا می بینم او را و ممکن نیست رویت

مگر از قبیل

مگر از قبیل لوازم و آثارش چنانچه نیز فرموده اند رأیت ربی بعین ربی خورشید چه
بر فلک زند رایت نور در پرتو او خیره شود دیده نور دانم که کند ز پرده اید ظهور
فانما طلعته من غیر قصور بلی آن ذات در مظاهر اسماء و صفات تجلی نموده و در هر آنی
جلوه گر شده فاینما تولوا فثم وجه الله الله نور السموات و الارض قال النبی صلعم و لو انکم
ادلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله و صبح ازل فرموده نظر بحال اکثر
سالکین باعتبار آنکه ظهور نور حق بر قلب یک جماعت برنگ صبح ظاهر میشود و در قلب
کمل از آن جماعت مندرج است اول نور است پس ضیاء پس شعاع پس نجوم پس قمر پس
شمس است الحاصل باقسام مختلف نظر باستعداد سالکین نور حق بر قلوب ایشان وارد
میشود و مشاهده تجلی مطلق مینماید نظر بظرفیت قلوب و ارواح ایشان خلاصه معنی حدیث
این است که نوری است درخشنده و طالع شد از صبح ازل پس لایح و ظاهر شد بر هیاکل توحید
آثار او چون شده که هیاکل مظاهر اسماء و صفات حق اند که این بیان مراتب تعینات
وجود مطلق است که آن نور مشرق منبسط باشد و چون حال بر تکمیل طالب شد طلب زیادتی
بیان نمود حضرت علیه السلام فرمودند اطف السراج فقد طلع الصبح یعنی چراغ که عقل است
خاموش کن که از این بیان صبح ازل طالع شد و عند الابتلاج لا احتیاج الی السراج و مادام که
عقل چراغی است حق دیده نمیشود اذ تغیبت بدا و ان بدا غیبنی و جوه نور عقل
نسبت بنور حق مثل سراج است نسبت کشف عقل را السراج فرمودند و ورای طور عقل
داردانان که تشنه اند سر دان اسرار سبحات و از حدیث بیان وحدت و بیان اینکه رسیدن بآن
طور موقوف بجذبه الهی است و عزل نمودن عقل که اینها اختیاری و کسبی نیست بلی اکثر کسبی است
اخلاق است مثل صبر و رضا و شکر و غیر اینها که منازل نفس باشند تا غایت قلب طی میشود

و بعد از طی این منازل مقام قلب و سیر قلب است و انوار و حالاتی که بر قلب وارد
میشود اینجا است و هر چه فوق اینجا است بکلی بینت و غرض از ریاضت نفس اینست که
قلب و فتح کرد با ثر لا اله الا الله بنور نفس و مشاهدت قلب نماید و دامن دل را بگیرد و بعالم تفرقه و دنیا
نرود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و عرفا رضوان الله علیهم فرموده اند که دعا و تضرع
نمودن برای این مقام عالی فایده دارد و سبب زیادتی استعداد میشود و از جمله مجربات الیه که باین
احقر عباد داده شده و مناسبت بین مقام است نقل مینمایم و فقیر بعد از آنکه از دست مبارک خلیفه
الرحمن صاحب الزمان ع شراب محبت نوشیدم و احوال شراب با صد خیش بعد از این مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی شبی برای نماز از خواب بیدار میشوم در اثنای بیدار شدن فقره دعائی را
میخوانم که در لیالی ماه مبارک رمضان این دعا را میخوانم و لیس این دعا از جمله دعاهائی
بود که در دکر ده یا پنجم و عجیب تر آنکه ترتیب یا هشت ماه از ماه مبارک رمضان گذشته بود
و هیچ چه از دعا بخاطر هنوز نمانده بود و بخاطرم آوردم که آن دعا را در نمازم و روزی یکمرتبه آن
دعا را بخوانم هر شبی در مرشد الکونین ابی عبدالله الحسین ع بخوانم و از توجه آنجناب توفیق یافتم تا
روزی با خضوع و خشوع و حضور قلب برابر آن مرشد الصدیقین ایستادم و همان دعا را می خواندم
و بوده باین فقره رسیدم که و من کل شیء یا لا اله الا انت بحق لا اله الا انت فنجنا ه تا
ناگاه ضیا تجلی و علاقه تجلی شود در قلب این فقیر و مانی و … از من گرفت محو و بیخود شدند
خود از خود … جلوه کردی از میان چه سایه محو شدم که در کو چراغ آمد و حق را در قلب …
و ملاحظه میکنم خود را اگر … بتوفیق تجلی … امکان رفع … الحمد لله کما هو اهله
و مستحقه و بعد عرفا فرموده اند که مشاهده است بالحضور و شوق تمام … از نماز … جناب حق و در دلم …
فرموده اشاره موافق … ایها الانسان …
و باطنک … فقره از حدیث
قدسی مرافق … شود این فقرات

[illegible]

ابن نظر است   القضا بد تکشف … است استناش جانان یانس و انیم فی الحدیث
القدسی لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن و ممکن است که اهل طریق انجلات را انکار
نمایند که کل انکار شان غلط است باعتبار آنکه تجلی حق نور بر تجربه طور نفس قاطع و صریح قرآن است چه
مانع است که ان تجلی بر تجربه انسانیه نشود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مفتاح هشتم در بیان مرتبه   مف ۸
و تقدیس و تنزیه است بدان ای سالک طالب که بعد از فوق فرق در مراتب وجود که مرتبه احدیت باشد که لا
اسم و لا رسم و لا نعت و لا وصف است چنانکه بیان کردیم و کاهی وجود مطلق هم میگویند این مرتبه را بر حقیقت
لا بشرط شیء حق مطلق از قید اطلاق هم و مرتبه دیگر از وجود که عام مطلق منبسط و در همه ساری در حقیقت ممکنات
است چنانکه بیان کردیم و بعد از فرق و ملاحظه مراتب وجود منافاتی به عرفا لازم نمی آید و از جهت اشتباه
و عدم تفرقه میان دو مرتبه مذکوره جمع بطلانات و عقاید فاسده افتاده اند مثل حلول و اباحه
و اتصاف حق بالاطلاق بصفات ممکنات تعالی عن ذلک علوا کبیرا پس تنزیه صرف و تقدیس محض نظر
بمرتبه اول و تشبیه نظر بمرتبه ثانیه و نظر باین دو مرتبه است که عطار قدس سره فرموده است   جمله
عالم صورت و جانست عیان   در تو در عالم نمی یابم نشان   مولوی فرماید گاه خورشید و گهی دریا شوی   گاه کوه
قاف و گه عنقا شوی   نه تو این باشی نه آن در ذات خویش   ای برون از وهمها و زبیش بیش
از تو ای بی نقش با چندین صور   هم موحد هم مشبه خیره سر   و نظر باین دو مرتبه وجود است که در تفسیر الله اکبر
وارد شده است که اکبر من ان یوصف و اکبر من کل شیء و تنزیه نمودن حق را از ماسوی تحدید و تخصیص
ما انرا بما سوی و این عین تحدید است در مرتبه در افق مرتبه مقید است قرار داده است باعتبار
تقیید نمودن انرا باطلاق و متنبه نشد سالک باینکه تقیید است و منافی اطلاق حقیقی است زیرا که اطلاق
حقیقی مشروط است را و اینکه منفصل شود بمعنی و منفصل شود بمعنی الاطلاق ضد تقیید بل اطلاق از اطلاق و اطلاق
از وحدت و کثرت معلوم شد فاعل … منزه ما … ادرک معاینه فهو مخلوق مثلکم و مردود

الیکم و فرموده اند که مورچه کوچک دو شاخ دارد و از آن از برای خدا تعالی خیال میکند و این را کمال میداند
و هر کس که ندارد ناقص میداند از این جهت این است حال عقلا در صفات واجب و عقلا اشرف طرفی نقیض
را از برای ذات او سبحانه ثابت میدانند و این فکر به او توصیف است چنانچه از این حدیث ظاهر میشود
و عرفا نیز قایلند به تنزیه بلا تشبیه و از آن که سالک مقید حقیقی مطلق است ناقص المعرفة است زیرا که محدود در
حقیقت که آن حق غیر محدود است پس مقید از آن امور که حق را از آن تنزیه کرده است از موقف تعینات
نور و متنوعات ظهور او سبحانه محجور و محروم است و همچنین مشبه من غیر تنزیه ناقص است همچون مجسمه و آن
سالک که میان تنزیه و تشبیه جمع کرده است و هر یک را در مقام خود ثابت داشته حق سبحانه را به وصفی
تنزیه و تشبیه نعت کرده فهو العارف المحقق قال رئیس المکاشفین الشیخ محیی الدین قدس سره فان قلت بالتنزیه
کنت مقیداً و ان قلت بالتشبیه کنت محدداً و ان قلت بالامرین کنت مسدداً و کنت اماماً فی
المعارف سیداً و عارف محقق ایمان به تنزیه و تاویل قرآن دارد و ظاهر و باطن کتاب و سنت
را قبول فرماید بدون تاویل در حدیث که ایمان بظاهر و باطن و تاویل و تنزیل قرآن باید داشت
پس وقتیکه ظاهر و تنزیل را تاویل نمودی ایمان بباطن و تاویل آن آوردی و از حکیم تعالی شانه کلامی صادر نشود
که هیچ ظاهرش مراد نباشد جایز نیست اگر چشم دل بنده را خدا گشود ظاهر را درست میبیند بوجهی که
تجسم و نقص نباشد مثل الرحمن علی العرش استوی و مثل وجه و عین و ید و اصبع و قبضه و جنب و ضحک
و تعجب و تردد و امثال اینها و اگر چشم دل گشوده نشد تاویل بعقل و فهم خود نماید چنانچه متکلم و اهل ظاهر نمایند
که اگر نقل با عقل معارض باشد نقل را باید تاویل نمود و این کلام صحیح است در مقام خود و مقامش این است که اگر
چنین نکند به تشبیه می افتد و هلاک میشود و لهذا ائمه دین سلام الله علیهم در بعضی موارد تاویل ظاهر نموده اند
بجهة آنکه بسیاری از خلق چشم دل ایشان گشاده نیست پس ظاهر حق را اگر چشم دل گشاده شد بوجهی بیان کردیم خواهد
دید آیات و اخبار تشبیه را و اگر گشاده نشد تاویل نماید و بگوید ایمان آوردم تشبیه را به معنی که او داند و لو خواهد

ولائق

ولائق حضرت او باشد و معلوم است که عقول اکثر عقلا حق را منزه و مبرا از جسم و لوازم جسم
و متصف و مبرا حق را به صفات کمالیه مثل علم و قدرت و اکثر عقول کامله ورای مستقلند در اجتماع
بارسال رسل و انزال کتب ندارند و مع ذلک رسل و کتب خدا تعالی را بوصف تشبیه و تنزیه نعت نموده
پس ظاهر است که تشبیه مراد است بوجهی که مذکور شد و قایل باشتراک لفظی در صفات واجب ناقص المعرفة
است باعتبار آنکه قایل باشتراک لفظی فی الحقیقه قایل به تنزیه بلا تشبیه است با اشتراک لفظی را حدیث
و اشتراک معنوی را احادیث است و معلوم بوده باشد که اشتراک چند چیز در لفظی از الفاظ با اشتراک در آن
لفظ تنها است مثل اشتراک لفظ عین میان عین و ذهب را اشتراک لفظی میخوانند و با اشتراک
او چند چیز در لفظ تنها نیست بلکه معنی آن لفظ هم در میان او هم چند چیز مشترک است این اشتراک
را اشتراک معنوی مینامند مثل لفظ حیوان که مشترک است میان انسان و فرس معنی آن هم جسم نامی
حساس متحرک بالاراده باشد نیز مشترک است میان فرس و انسان است در هر دو و تحقق نامد که
بعضی از متاخرین حکما قایل باشتراک لفظی شده اند در وجود و صفات واجب تعالی
و بحث بر این قول احادیث ائمه علیهم السلام و قول حکما و عرفا شده است اما حدیث
مثل آنکه در معنی عالم لیس کاجهل و در معنی قادر لیس بعاجز فرموده اند و اما قول حکما مثل معلم اول
قدس سره فرموده اند الواحد المحض هو علة الاشیاء کلها و لیس کشیء من الاشیاء و معلم ثانی
قدس سره فرموده اند وجوده تعالی خارج عن وجود سائر الموجودات و لا یشارک شیئاً منها فی
معنی اصلا بل ان کانت مشارکة ففی الاسم فقط لا فی المعنی المفهوم من ذلک الاسم و همچنین
سائر حکما از این عالم کلام بسیار دارند و اما قول عرفا مثل لا اسم و لا رسم و لا نعت
و لا وصف فرموده اند و شیخ صدر الدین قدس سره فرموده اند که قولنا فیه انه وجود یعنی
للتفهیم لانه بمعنی الوجود یعنی اطلاق کرده شده بملاحظه معنی لفظ وجود که حصول و ثبوت نیست

وجود بر ذات حق اطلاق میشود
زید بر جسمی که ذات زید است
مجرد تفهیم که اطلاق ...

باشد و بنا بر این اخبار و اقوال مذکوره اشتراک لفظ وجود و سایر صفات وجوبی میان واجب
و ممکن اشتراک لفظی است و بنا بر این درست از ظاهر قرآن و اخبار و ادعیه و سایر کتب باید دانست
و حال آنکه ما مأموریم ایمان بظاهر و باطن قرآن را با اشتراک لفظی حق است نظر بمرتبهٔ احدیت
چنانچه همه اولیا و حکما قائلند و ما در این مفتاح بیان نمودیم و این مرتبه تعبیر بغیب مطلق شده و اشتراک
معنوی هم حق است نظر بمرتبهٔ واحدیت و ظهور احدیت در مظاهر و همه باین قائلند و نظر
باین مرتبه فرموده است الله اعلم بما هو فی نفوسکم و نحن اقرب الیه منکم و نحن اقرب الیه من حبل الورید
و الله اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین و الله اعلم یا اسمع السامعین و یا ابصر الناظرین و اللهم انی اسئلک
من علمک بالنافذه و غیر اینها اکثر من ان تحصی وارد و برای هر یک اثر خاصی وارد شده است
و معانی همه اسمارا به تفسیر گردانیدن قرآن و کلام انبیا شد تفسیر و معنا خواهد بود و حکیم تعالی
شانه اسمارا خلق کرده امر کرده بندگان خود را که مرا باین بخوانید و معانی که از آن اسما
است قصد نمایند تعالی عن ذلک و قال قدوة العارفین داود القیصری قدس سره فی شرح
الفصوص فالحیوة و العلم و القدرة و غیر ذلک من الصفات تطلق علی تلک الذات و علی الحقیقة
اللازمة لها من حیث انها مغایرة لها بالاشتراک اللفظی الا ان هذه الحقایق اعراض من وجه لانها
اما اضافة محض او صفة حقیقیة ذات اضافة و جواهر من آخر کما فی المجردات اذ علمها بذواتها
عین ذواتها من وجه و هکذا الحیوة و القدرة و لذلک الذات جلت ان تکون جواهرا او عرضا
و یظهر حقیقة هذا المعنی عند من ظهر سرایة الهویة الالهیة فی الجواهر کلها هذه الصفات عینها و من
حیث ان هذه الحقایق کلها وجودات خاصة و الذات الاحدیة وجود مطلق و المقید هو المطلق مع
اضافة التعین الیه و هو ایضا کلی من کلیاته یکون اطلاقها علیها و علی تلک الذات با
الاشتراک المعنوی علی سبیل التشکیک و علی افراد نوع واحد منها کالتعینات فی العلم

مثلاً

مثلا علی سبیل التواتر انتهی کلامه و بنا بر این کلام و کلام سایر اکابر جمیع کتب منزله و کلام انبیا و اولیا
بظاهر خود خواهد بود تنزیه در مقامی و تشبیه در مقامی و مرشد الکل سید الشهدا امام در دعای
عرفه فرموده اند الهی کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک معلوم بود باشد که
میان دلیل و مدلول و مناسبت ما می باشد و مغایرة می باشد تا دلیل بر مدلول تواند
شد و اگر میان دلیل و مدلول مغایرة تامه باشد دلیل دلیل آن مدلول نخواهد شد
و اگر مناسبت باشد دلیل عین مدلول خواهد بود و موجودات ممکنه را در عین
وجود نظر بذات احدیت ملاحظه نمائید اینها همه محض افتقار و عدم اند و آن
ذات محض غنا و وجود و هیچ مناسبتی میان عدم محض و وجود محض نیست تا استدلال
باین وجودات باطله بر وجود حق توان نمود و در همان دعا بعد از چند سطر فرموده
اند و منک اطلب الوصول الیک و بک استدل علیک و در این مقام امکان
موجودات از نظر شریف محو شده است مظهر حق است و از حیث مطلق
ظاهر و این است معنی اعرفوا الله بالله   خود از درون و برون جلوه کرد
من ز میان چو سایه محو شدم گرد سو چراغ رسید وجود را مقامات متعدده
می باشد کما قال رفیع الدرجات و در هر مقامی حکمی دارد و واقف نقش الله
و عارف کامل کسی است که مقامات وجود و حکم آن مقامات را مرعات
نماید و معلوم سالک بوده که اسما و صفاتی که انبیا علیهم السلام
تعلیم نموده اند حق را بهمین اسما و صفات بلکه ملائکه و مجردات نعت
نمایند حق را همه اینها لایق ما است و نظر بمرتبه ممکن است تا که باین اسما
حق را بخوانند و قبول فیض از حق نمایند و پاک شوند نه لایق باو سبحانه شیخ

عطار فرماید کر نهایت نیک و بد گفته اند   هرچه زو گفتند از خود گفته اند
قال النبی صلی الله علیه وآله ما عرفناک حق معرفتک سبحانک لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک **مفتاح نهم** در بیان اعتقاد بعضی مف ۹
از جماعت که بظاهر خود را از اهل سلوک میدانند و در باطن اعتقاد کفاری
دارند و معلوم سالک حقی بوده باشند که طایفه هستند باعتقاد خودشان
خود را سالک میدانند و فی الحقیقة هالکند و این طایفه قائلند که تحقیق نیست
مر ذات احدیت را که باصطلاح عرفا این مقام احدیت و غیب الهویة و غیب
الغیوب میگویند و مجرد از مظاهر و مجالی است و میگویند این طایفه که متحقق ان
عالم صورتست و قوی روحانیه و حسیه او و آلیه اوست و ظاهر مجموع نه بدون
این ظاهر مجموع و او حقیقت انسان کبیر و کتاب مبین است که انسان
صغیر انموزج و نسخه مختصره از انسان کبیر است و این قول کفر صرف و
زندقه صریح است که کسی ادنی مرتبه از علم داشته باشد این کفر را
نمیگوید و منشا این کفر پی نبردن بمقاصد عرفا و جهل بمطالب ایشان است
بجهة انکه عرفا گاهی وجود مطلق میگویند و ذات احدیت را میخواهند
و گاهی وجود مطلق میگویند و ذات احدیت را نمیخواهند و گاهی وجود
مطلق میگویند وجود شامل و نفس ساری میخواهند و گاهی وجود مطلق میگویند معنی عام عقلی
را میخواهند چنانکه در شرح حدیث بیان مفهوم مراتب نقطه را و این جماعت
خدمت استاد کامل نکرده اند و تخصص وارد این فقر شده و همین اعتقاد فاسد را
داشت و گفته بود که خدمت استاد نکردم و کتب بعض عرفا را مطالعه نموده ام و

بعض اکابر

و بعض اکابر نقل نموده اند که شخصی حکایت کرد که در تنهائی تفکر و تعمق در مسئله
توحید خوابش در ربود کتابی در نظرش نمودند بر حاشیه ان سطری چند نوشته
بود مضمونش انکه در باقی سر وحدت و توحید جز نقش رسوم و عادات و
زوال تعینات دست ندهد و تصرف کردن در ان بنظر عقل محل خوف پس
سوء خاتمه است اعاذنا الله منه و بسیار اطلاق وجود مطلق میکنند و ان تجلی ساری
در ممکنات را میخواهند که متعدد است در عین وحدت متعدد موجودات پس
با قدیم قدیم و با حادث حادث چنانکه بیان نمودیم و ذات احدیت را لا اسم
و لا رسم و غیب الهویة و غیب الغیوب میگویند و وجود مطلق هم میگویند بمعنی اطلاق از اطلاق
و گاهی میگویند العالم عدم المحض و ظلمة العدم و مراد ایشان چیزی دیگر است کما قال
الشیخ علاء الدولة قدس سره فی رسالة اثار ردو الوارد لان فوقها یعنی فوق الطبیعة
عالم العدم المحض و ظلمة العدم المحیط بنور الوجود المحدود فیها ای فی الظلمات توحید
عین الحیوة و مراد ایشان از این عبارت که فوق الطبیعة عالم العدم المحض و ظلمة
العدم محیط بنور الوجود بیان طور ششم از اطوار سبعه قلب است که سالک از ان
میکند و میرسد بکمال قال الشیخ الکامل محمود الشبستری

چه مبصر با بصر نزدیک گردد   بصر ز ادراک او تاریک گردد
سیاهی گر بینی نور ذات است   بتاریکی درون آب حیات است

و ممکن است که ذات
احدیت را بان معنی عبارات که مذکور شد تعبیر نمایند باعتبار انکه مراد ایشان از موجود
چیزی است که معلوم و مخبر عنه باشد و هر چیز که عقل را راهی بادراک و معرفت کند ذات
ان چیز نباشد پس غیر موجود است باین معنی پس وحدت حقیقیه بشرط لا و غیب الغیوب

ازین حیثیت که احدیت را از خلق راه شهود و ادراک او نیست غیر موجود است را غیر مشهود
شیخ عطار   نه اشارت میپذیرد نه بیان   نه کسی زو علم دارد نه نشان
وگمراهی طایفه ضاله مذکوره باعتبار عدم اطلاع بر مقاصد بزرگان است و مذهب
اینطایفه بالکمال راجع است بمذهب نصارا زیرا که اینطایفه میگویند که آنحضرت موجود مجموع
ظاهر است که عقل و نفس و اجسام باشد و غیر این مقام و مرتبه و مقامی غیب برای
آنحضرت نیست و بعضی از نصارا نیز مثل این طایفه اند که الله عیسی است و غیر از این مرتبه و مقامی
نیست برای وجود و سایر موجودات مقام تنزلات و تفصیلات عیسی است و مشهور در رد
این کلام اشکال اگر چنین باشد که ایشان قائل اند تغیر در ذات واجب لازم می آید و هر چه
متغیر است ممکن است و لازم می آید که کل موجودات حتی اشیاء خسیسه واجب باشد
تعالی عن ذلک علواً کبیراً و تحقیق حق این است که سخن اینطایفه باین سخنان رد نمیشود باعتبار
آنکه طایفه مستند بر ذکر سابق این طایفه که حکما ذکر کرده اند که عالم من حیث المجموع شخص واحد است
و ذات واحده بر این حسب است در روحی پس عالم جسم کل است که فلک اقصی باشد
با فیه و روح عالم روح کل است و این مجموع صورت حق آنست پس قسمت اسفل جسمانی
اجوف است زیرا که در او از معنی قوه امکانیه و ظلمت هیولانیه است که شبیه است
این قوت امکانیه و ظلمت هیولانیه بخلاف قسمت اعلای روحانی صمد است برای آنکه
روح عقل موجود است در او بالفعل بدون جنبه امکانی استعداد و قوه ظلمانیه پس بنا
برین تعبیر در عالم اسفل است که عالم جسمانی بطن باشد و در عالم اعلا که عالم روحانی بطن باشد
کما فی الحدیث المذکور فی المفتاح کما من قال علیه السلام فقد دخل فی الباب الکلام القصور و لیس له
عن هذه الغایة منبر و علاء نصارا نیز میگویند که اکل و شرب و سایر تصرفات در عیسی علیه السلام از جنبه نا

تا تو تنش

تا سوی تنش است نه جنبه لاهوتیه لاهوت مجرد و مرتبه تنزیه را در آن راهی نیست و جواب قاطع نظر
بقاعده عرفان و برهان این است که غیر آنچه ظاهر شد از وجود مجردات و جسمانیات مقام
و مرتبه هست از وجود که ظاهر نیست آن مقام برای غیر او سبحانه چنین است که آنچه بود ظاهر
شد چنانچه ظاهر کلام طوائف ثلاثه است لازم می آید که حقیقت واجبه محدود شود و هر چه
محدود شد ممکن است باعتبار آنکه هر نوع از ادراک که بعضه باشد خواه ادراک خیالی و خواه
ادراک عقلی یا ادراک شهودی تا بحقیقت چیزی نرسد و احاطه بان چیز نکنند آن چیز مدرک
و معلوم نمیشود و هر چه مدرک و معلوم شد محاط و محدود شد قال الله تعالی و لا یحیطون به علماً
و عنت الوجوه للحی القیوم و قال مولانا امیر المؤمنین و لا خرقت الاوهام حجب الغیوب
الیک فاعتقد منک محدوداً فی عظمتک لیس فی حیرت و تسلط بر علت است
قیاس معلول بر معلولات نه هست از شئون علت معلول را حصول تام است نزد
علت و نیست علت را حصول تام نزد معلول باعتبار آنکه شدت ظهور واجب
و قوه لمعان آن و ضعف ذوات نوریه مجرده ممکنات مانع اند ذوات مجرده
از ادراک کنه واجب و هر یک از موجودات ممکنه بقدر استعداد و ظرفیت خود مشاهده
میکنند جمال مطلق را حتی معلول مشاهده نمیکنند ذات واجب را مگر بواسطه
عین وجود خود بحسب ظرفیت خود نه بحسب آنچه مشهود است قال تعالی و لا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء و آنچه بیان شد منافی فنا نیست که عرفا میفرمایند ندارد
زیرا که فنا حاصل میشود بسبب ترک التفات از غیر حق و اقبال کلی بحق پس عالم همیشه
در حجاب تعین و آینه خود است و آن حجاب مرتفع شود نیست بخشش که باقی ماند
بر او حکم حجاب بشد یا ممکن است که مرتفع شود حجاب تعین در نظر شهود عارف که

کمال تواری حق را فراموش نماید از جمله ما سوا خودی خود و هستی خود است باید که آنهم فراموش شود
کما قال الصادق ع در مصباح الشریعة الذکر ذکران ذکر خالص بموافقة القلب و ذکر صارف
ینفی ذکر غیره و فی الدرر والغرر عن امیرالمؤمنین علیه السلام لن تذکر حقیقة الذکر حتی تنسی
نفسک من ذکرک و تفقدها فی امرک و این مرتبه را انسیان نسیان میگویند و لکن حکم
حجاب باقی است بر کسیکه بشق اول رانده و آن اینست که اگر مقامی از وجود هست
که برای غیر او سبحانه ظاهر نیست پس قائل باین شق موحد حقیقی و عارف حقانی است
و بهمین   توحید انبیاء و بعض اولیاء و ملائکه سلام الله علیهم اجمعین و جمیع موجودات
ازلیه و ابدیه بنظر ذات احدیت که ظاهر شد نسبت متناهی است بغیر متناهی

مفتاح دهم در بیان سر مرتفع شدن حجاب

مف ۱۰

تعین در نظر شهود عارف و باقی بودن حکم حجاب و بیان فناء فی الله بدان
ای سالک سبیل حق اینکه گفته شد که مرتفع میشود حجاب تعین در نظر شهود
عارف و حکم حجاب باقی است سری در ضمن او بود لازم بود که بیان آن سر
نمائیم برای سالکین و آن سر این است که در شریعت وارد آمده است بسم الله و بالله
و فی الحقیقة بر عکس این است که بالله و بسم الله است باعتبار تعین سالک و این حجاب
و تعین اسم الله است بجهة آنکه اسماء و صفات حجب ذاتیه و افعال حجب اسماء و تعین
و حجاب مرتفع شود نمیشد مگر وقتی که عارف خود را فراموش نمود آنوقت بسم الله
و بالله میشود در نظرش و جماعتی که این معنی در خیال ایشان است مثل علماء که در خیال خود
بسم الله و بالله را القول می نمایند این جماعت را نسیان از خود رو نمیکند و جماعتی
دیگر این امر در قلوب ایشان واقع میشود که ایشان سبیل سالکین حقند اول تجلیات اسماء

را در قلب مشاهده مینماید و در این شهود شعوری دارند که مشاهده اسماء مینمایند در اینوقت بسم الله
است تا وقتی که آن شعور بر طرف شود در اینوقت شعور باسماء بر طرف میشود از بسم الله بود
بالله فائض شده اند و این مقام عرفا است بلغنا الله الیه بمنه و کرمه انعام را افنای سالک
مینامند و دلیل این مقام دو حدیث کیفیت ذکر است که در حدیث حقیقت شرح نمودیم و بدانکه
ناچار است سالک را در فنای فی الله از اثبات عین عبد ظاهر فی الله زیرا که نیست مراد بفنا
منعدم شدن عین و ذات عبد مطلقا بلکه مراد از فنا فنای جهت بشریت است در جهت
ربانیت زیرا که هر عبد را جنبتی و نسبتی است بحضرت الهیت والیه الاشاره بقوله تعالی و لکل وجهة
هو مولیها   چنان ربط خاصیتش با حق است   که هر بنده گوید خدا از من است و این فنا
حاصل نمیشود مگر بتوجه تام بجناب حق مطلق سبحانه زیرا که بسبب آن توجه تام قوی میشود جهة حقیقت پس
مغلوب میشود جهة ظلمت بشریت تا حدی که فانی میشود و این جهة از خود و آثار خود شدن قطعه آهن
بار زغال که مجاورت با نار میشود و خود نار از او بیابد مثل افعال و احراق و پیش از اشتعال
نار او قطعه آهن با زغال که مجاورت ظلمانیه کدر و بارد بوده است و آن توجه تام
ممکن نیست مگر محبت ذاتیه کائنه در عبد و ظهور آن محبت نمیشود مگر باجتناب از اضداد
آن محبت و این است معنی تقوی پس محبت مرکبست و زاد تقوی و عبادات در شریعت
و ریاضات در طریقت بمنزله روح است   برای زغال قلب تا مشتعل شود این دل سیاه
از نار الله که در باطن قلب کامن است مدسی قدس سره   افروز هیزم چو گشت چراغ
روشن   اخگر بود سراسر بنه خاکستر خویش و آن نار غیر را بسوزاند قال مولانا امیرالمؤمنین
علیه السلام محبة الله نار لا تمر علی شیء الا احرق و در اینوقت صحیح است که آن عبد فانی فی الله
و باقی بالله است و بکوینه الحق سمعه الذی به یسمع و بصره الذی به یبصر و لسانه الذی به ینطق

ویده التی بها یبطش ورجله التی بها یمشی فنعم الحق سبحانه جمیع قوا العبد الظاهره والباطنه وجوارحه واعضائه
البدنیه بهویته الساریه فی الموجودات کلها علی النحو الذی یلیق بذلک النحو سبحانه وعلی قدر استعداد المحل
اعنی عین العبد فان تجلیه سبحانه بای صفه کان لیس الا بمقدار استعداد المتجلی له لا علی ما هو علیه فی حد
ذاته فان ذلک لا یسعه محل ولا یضبطه مظهر ولو لم یکن الامر کذلک لزم ان یری العبد فی کل مبصر
ویسمع کل مسموع مسموع سمع الحق وابصره ولزم ایضا ان یعقل العبد کل معقول الحق وعلی نحو ما عقله
ومن جملة ذلک عقله سبحانه ذاته علی ما هی علیه ورؤیته لها لذلک وسماعه کلامها وکلام
ایضا لذلک وهذا غیر واقع لمن صح له ما ذکرناه ولمن تحقق باعلی المراتب واشرف الدرجات
فما الظن من دونه هذا خلاصه کلام العارف المحقق الصمدانی رئیس المکاشفین شیخ
محی الدین قدس سره العزیز وبعضی اکابر فرموده اند که فنا ممکن در واجب
باضمحلال آثار امکان است نه انعدام حقیقت او چون اضمحلال انوار محسوسه در نور آفتاب
و اضمحلال آثار امکان در لطیفه انانیت عارف باشد در هوش و ادراک او نه در جسم و
روح بشریت او اگرچه بحکم وللارض من کاس الکرام نصیب ایشان را نیز حظی باشد مقصاح یا مصم مط ۱۱
در بیان معنی فرق و جمع و فرق میان فصل و وصل و حرکت و سکون اینجا است که سبب لغزش
اقدام است بدانکه فرق در اصطلاح عرفا احتجاب است از حق بخلق یعنی همه خلق بینند و حق را فی کل الوجوه
غیر دانند و جمع مشاهده حق است بی خلق و این مرتبه فنا سالک است چه تا زمانی که هستی سالک برجا باشد
شهود حق بی خلق نیست و جمع الجمع بقا بعد الفنا عبارت است و جمع را معنی دیگر است که زندقه است بیان خواهیم کرد
فرق بجود و عبارت عن الفناء جمع عبارت عن العدم نیستی صاحب فقطع این فرق را ان
گویند که از حق در این عالم هر که گوید بزیست کاع هیچ غیر در نفس من ادا است عین دیر صاحب
جمع است بینش نیست فرق جان او در بحر وحدت گشته غرق بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست و اهل فرق طایفه محجوبانند مثل بسیاری از متکلمین و بعضی از حکما و مشائین و
غیر ایشان و جمعی از اهل جماعت قائلند باینکه مجموع عالم فائض است از حق و مباین مر ذات حق را و اگر
چنین باشد لازم می آید تعطیل فاعل مطلق و استقلال اشیاء موجوده باعتبار آنکه هرگاه عالم مباین مر ذات
واجب باشد و واجب را من کل الوجوه غیر دانند و تعرف ما عدا مطلق در عالم صمعی خواهد بود زیرا که نسبت
فاعل میان علت و معلول مباینه ایجاد و توقف و تعرف ما عدا متحقق نمیشود فان الاشیاء بمنزلة الاشعه والاضواء للذات
الالهیه کاشعه الشمس بالنسبة الیها و فی کتاب بابی فی الجنان لعفیف الدین التفاری عن الباقر علیه السلام یفصل نور ما فی
نوربنا کشعاع الشمس من الشمس الحدیث اما حقیقت کیفیت انتساب اشیاء بواجب مجهول الکنه است
بر از عمرو احب و در روایت این طایفه آیات و اخبار بسیار است اما ما بیک آیه و یک حدیث لطیف
اکتفا میکنیم قال الله تعالی و نحن اقرب الیه من حبل الورید یار نزدیکتر از من بمن است این عجبتر که من
از وی دورم و فی الکتاب الاحتجاج عن مولانا امیر المومنین علیه السلام توحیده تمییزه من الخلق وحکم التمییز بینونة
صفة لا بینونة عزلة از آنجانب همه ایجاد و تکمیل و از اینجانب همه تغیر و تبدیل و قال العارف لا وصل
ولا دون اینجانب عجز و نقص است آنجانب قدرت و کمال و هکذا سایر الصفات نه آنکه وجود خلق جدا
باشد از وجود حق تعالی قال الله تعالی و هو معکم اینما کنتم و فی الحدیث القدسی قال الله تعالی یا موسی انا بدک اللازم در نظر
انبیا بلکه خلق در هستی حق در هستی خواهد بود و این عین تشبیه است تعالی الله عن ذلک و حال آنکه
ایشان مجوا هند از تنزیه باشند و محجوب است در مقابل فرق که مذکور و اهل این جمع قائلند باینکه غیر
آنچه ظاهر شده است مقامی نیست لا موجود غیر الله همین مجموع ظاهر است که عالم معقول و محسوس است هم
باشند و غیر این نیست چنانکه پیش ذکر کردیم و این قول زندقه و الحاد است و لهذا عرفا انکار و تکفیر نموده اند
هر یک از اهل فرق و جمع را به تنهایی و جدا ملاحظه نمودن و صاحب منظور و انه ممکن بر و د کما قال العارف
الصمدانی رئیس المکاشفین شیخ محی الدین ایاکم والجمع والتفرقه فان الاول یورث الزندقه والالحاد والثانی

یقتضی تفطن الفاعل المطلق وعلمکم بها فان جامعها موحد حقیقی وهو المستبصر بجمیع الجمع هو التوحید الحقیقی والتفرقه
نظر باحدیت است که در حجاب عزت است که مفهوم و مدرک نشده و جمع نظر با احدیت و وجود منبسط
در کل ساری است بنحویکه پیش هر دو را بیان فرمودیم و در مضمون کلام عرفا حدیثی از حضرت صادق علیه السلام
مروی است و این حدیث را عالم ربانی عارف حقانی مولانا محسن کاشی قدس سره در رساله کلمات مکنونه
نقل نموده است روی عن الصادق ع الجمع بلا تفرقه زندقه است والتفرقه بدون الجمع تعطیل والجمع
بینهما توحید و این مضمون حدیث دیگر است که اکثر اکابر اولیا نقل نموده اند مثل عارف حقیقی عبد
الرزاق کاشی و شیخ بهاء الدین عاملی و آن حدیث این است قال الامام جعفر بن محمد الصادق ع
من عرف الفصل من الوصل والحرکة من السکون فقد بلغ القرار فی التوحید [illegible]
با من آمیزش او الفت موج است و کنار   روز و شب با من و پیوسته گریزان از من   فصل در این
حدیث مقام احدیت است که در حجاب عزت مدرک و مفهوم نشده که از او فرق هم میگویند
و وصل وجود ظاهر در کل ساری در ممکنات که وجود مطلق گویند و جمع هم گویند و حرکت وجود ساری از
مثلا خاک کهنه شد قابل کوزه گشت بهم رسید و کوزه شکسته شد آن تعین زایل شد سفالش
میگویند و سفال گل شد و نرم شد ظرف دیگر ساخته شد آن تعین زایل شد متبدل به تعین دیگر شد و علی هذا
القیاس و سایر الموجودات الکونیه پس در جمیع مراتب زوال تعینات است نه انعدام وجود کما
قال الله تعالی ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة
فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما و قال مولانا امیر المؤمنین ع فی الخطبة
الطتنجیه حیث قال لو شئت اخبرتکم بآبائکم و اسلافکم این کانوا و ممن کانوا و این هم الآن و ما صاروا
الیه فکم من آکل منکم لحم اخیه و شارب برأس اخیه الحدیث کما قال الله فی قصه ابراهیم فخذ اربعة من الطیر فصرهن
الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یأتینک سعیا و چون در جمیع مراتب زوال تعینات

است

در اصل وجود
است نه انعدام اصل وجود و منعدم نشو نمیشود باعتبار آنکه این وجود مطلق بمنزله شعاع شمس از اصل نیست فنا و زوال آن ذات
نیست پس بر این هم فنا نیست سایر الکائنات فی نفوسها الآخر والاولیه یا دائم نه فنا و لا زوال الملکیه با فرق این است که بقا
و عدم فنا در اصل وجود مطلق نظر بذات خود نیست بلکه نظر بخود عدم و هالک است قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه
یعنی شیء در حین وجود قطع نظر از اضافه بذات واجب که هالک عدم است مگر آنکه بعد از این هالک نشود بخلاف
واجب تعالی که قیوم بذاته است و معلوم شد که در جمیع مراتب زوال تعینات است نه انعدام اصل وجود پس حرکت در مراتب
زوال تعینات و سکون در اصل وجود است نظر با آنچه بیان نمودیم عارف قدوسی شیخ شبستری فرموده اند   نظم
وجود آمد بخود نقطه که آن ساکن بود و سایرش ساکن و فرق میان فصل و وصل و حرکت و سکون این است که فصل
و وصل نظر بوجهات مجرده است با هم از وجود آن مجرد و مادیه و حرکت و سکون نظر بوجهات کونیه است و فی
التحقیق الممکن لا ینعدم و انما یختفی فیدخل فی الباطن الذی ظهر منه المحجوب فیتوهم انه ینعدم و هذا الوهم انما نشأ فی زعم
الاوزاد الخارجیه للوجود و لیس لها حقیقه و انها لا تحقق فیها و انما هی موجوده تنعدم و تزول من الاله انما فیها البقاء والدوام
فی زمانها انعدام الوجود و زواله او لا یلزم انقلاب حقیقة الوجود بحقیقة العدم و مع ان الممکن الموجود اذ حقیقته لا یمکن عن افنائه
و ما یقولون انه یقع علی الاثره علی الاشیاء و یکون مشترکا بالتحقیق ان ذلک انما هو باعتبار الکلیه والعموم و اما من حیث هو لا عام و لا خاص
و لکن الوجود فالحق فی التحقیق فی اطلاقه انه باعتبار تنزله فی مراتب الاکوان و ظهوره فی مظاهر الامکان و کثرة الکوائن بالشدة والضعف
ظهوره و کمالاته باعتبار ظلمها و شدتها و ضعف ظهوره فیظهر کمالاته و صفاته فیعبر فی الاقدم علی الضعیف
لان کل تعین من تعیناته متمیز فی الخارج لا یوجد الا فی ضمن افراده فتعاد انما هو باعتباره الظهور التعقلی للنفاد
و لا یخفی ان الوجود من حیث ظهوره خواصه فی الخارجیه والمتوالدات کونه فانیا بنفسه و بغیره و شدة الظهور کلام اهل تحقیق و اینکه افراد
خارجیه برای وجود نیست بتحقیق و در فصل ثانی مذکور شده است و چیزی که قدره عاین مذکور شد و فرق هم هست که
تا کامل نیست و آن رجوع از جمیع به تفصیل دارد و قلت بکثرت و از کثرت بوحدت از جمع بفرق و از فرق بجمع الجمع هم گویند
و وقتی که باین مقام رسید ایشان تاج ارشاد بر سر میگذارند و خلعت هدایت میپوشند و آن شخص موحد حقیقی

است وحدت در کثرت و کثرت در وحدت مشاهده میکند و محتجب نمیشود بکثرت از وحدت و بوحدت از کثرت و مقامش
مشاهده مطلق است در مقید و مشاهده مقید است در مطلق زیرا که مطلق عین مقید است از وجهی و غیر اوست بوجهی
و همچنین مقید عین مطلق است بوجهی و غیر اوست بوجهی و اینمقام را بیان میتوان نمود و الله یهدی من یشاء الی
الصراط المستقیم مقام دوم دیگر از مقامات مقامیست که سالک را اینکه در جمیع مقامات بار دخول آنرا دارد و مظاهر مطلب ۱۲
قهریه مثل مظاهر لطیفه محبوب است از آنجهت که مظهر حق میشوند جمیع جهات است که حق بتجلیات در مرایای مظاهر (؟) لطیفه
و نهان صاحب این مرتبه کامل بود زیرا که این آن مرتبه کامل بوده و الی هذا المقام اشاره فرموده سید الشهدا علیه السلام و علیه الیوم (؟) فی دعاء
عرفه ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک بجهان خرم از انم که جهان خرم از اوست عاشقم
بر همه عالم که همه عالم از اوست و این وحدت تحقق اجمالیست که سالک همه چیز را دوست میدارد از آنجهت
که همه یکی است و از یکیست و مقام دیگر مقام فرق و تفصیل است و در اینمقام سالک مراعات میکند که
هریک از مراتب وجود را در مظاهر لطیفه مثل مقربان الهی حق دارند حقی دارند و آن تعظیم
است بجای آورند و مظاهر قهریه مثل شیاطین جن و انس حقی دارند و آن انکار و تنفر است
بعمل می آورد کما قیل هر مرتبه وجود حقی دارد گر حفظ مراتب نکنی زندیقی و عرفا رضوان الله
علیهم برای نسبت احاطه وجود تمثیلات فرموده اند و آنچه از همه تمامتر و روشن تر و فایده اش
بیشتر و مناسب اینمقام است نقل مینمایم مخفی نماند که در نظر شهود سالک موحد مجموع عالم یک شخصی
نماید که افلاک و عناصر و موالید اعضای آن شخص باشد و ملائکه و نفوس انسانی حواس و قوتهای آن شخص
باشد و از ازل آزال تا ابد آباد و وحدت زنده که آن شخص باشد و فیض وجود حق تعالی روح آن شخص
باشد چنانچه بدن بروح زنده و باقیست و تربیت از او می یابد و نسبت این شخص عالم نیز با فیض
وجود حق تعالی همین است که بآن زنده و باقیست و تربیت می یابد کما قیل حق جان جهان
است و جهان جمله بدن توحید همین است دیگرها همه فن و بهبود (؟) میان روح و بدن این نسبتها که

میان با اجزاء بدن و حواس و قوا میباشد و اگر طالب خبیر بفطرت سلیمه خود تأمل شایسته فرماید
از شائبه مبین نماید بسی اسرار دریابد و اگر مراقب اینمعنی شود همیشه و لحظه ای غافل از آن نماید بسیار مقصود
نزدیک شود و به این فقیر مناجاتی از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است که مشتمل
بر این مطالب عالیه است و فواید بیشمار و به برکت آنجناب باین عاجز رسیده و میرسد انشاء الله
و المناجات را بعض عرفا مثل حافظ رجب برسی قدس سره مفرق در کتاب خود نقل
نموده و این فقیر سند المناجات بخشید و اسطه از عارف محقق میرزا حسن قمی قدس سره رسیده
که میرزا بترتیبی که مذکور شده مستند ساخته است از آنجناب امیرالمؤمنین ع که در روز فتح خاتم
الانبیا صلی الله علیه و آله خوانده اند و در اول این مناجات بیان ... دیدم که در آن واقع کشف
آن شده بر این فقیر صحت المناجات با فوایدش و این است ذا اول العدد و بعضی از نسخ بدل ذا
هذا است و بعضی از نسخ هو و صاحب الابد و نور کل الذی قد رحمت بغوامض العدم و بواسق
الظلم و جعلته منک و بک و الیک و علیک و الادلیلا رده نسخة الاحدیة فی اللاهوت
و جعلته صورة معانی الملک و الملکوت و قلبه خزانة الحی الذی لا یموت طاوس الکبریا
و حمام الجبروت و این حدیث است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست قال صلی الله علیه و آله
انا من الله و الکل منی و مضمون حدیث و مناجات است شهود عرفا رضوان الله علیهم از
الجمله شیخ رحمه الله فرموده اند احد در میم احمد گشت ظاهر در این دور آمد اول عین آخر ز احمد
تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است و کلیات عوالم از یک حساب جمل
است و بعد از این بیان خواهد شد انشاء الله و عدد میم هم چهل است و مجموع عوالم باین عالم ظهور حقیقت
محمدیه صلی الله علیه و آله است و مضمون کلام شیخ محی الدین که در نقد فصوص است شیخ عطار هم نظم
بیان نموده آنچه اول شد پدیدار از جنب غیب بود نور جان او بی هیچ ریب بعد از آن نور مطلق

رزد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم یک علم از نور باطن عالم است یک علم در زینت است و آدم است
نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون مظهر ذات بود واجب آمد دعوت مردم بجا اش
دعوات و ذات پیدا و نهانش و معلوم شد از حدیث و شهود عرفا که حقیقت محمدیه است
وجود مطلق و وجود ساری در مظاهر و بعد ازین هم بیان مطلب خواهد شد و جهت اتمام و ایضاح آن
تمثیلا مثلی مثل سابق گوییم بدانکه این نظر دو جهت دارد در هر جزئی از اکثر است صحیح و متحقق که
بر آن حکم آثار مترتب میشود بدین مثال در شخص انسان مثلا بدو وجه ملاحظه میتوان کرد اول
مجموع یک شخص است و آن تشخص بودنش در نظر سالک صحیح و متحقق است و حکم وحدت بر آن ثابت
و جاری است و با وجود کثرت اعضا و اجزا بغیر از وحدت شخصی هرگز در نظر نمی آید و این مرتبه را
جمع و اجمال گویند و مرتبه دوم نظر تفصیلی در تمام اعضا و جوارح و آلات و قوای او در این
مرتبه احکام متعدد و متغایر بر او ثابت میشود و بر او احکام و آثار مترتب میشود مثلا بعضی
اعضا را خوب میدانند مثل سر و رو و چشم و ابرو و امثال اینها و بعضی را قبیح میدانند مثل قبل
و دبر و موی زیر بغل و امثال اینها و بان هر عضو باعتبار بزرگی و کوچکی و درستی و کجی اثری
بر او مترتب است چنانچه در علم قیافه مقرر شده و ظاهر بدن حکمی دارد و باطن بدن حکمی
دارد و ازین قسم احکام بسیار جا ثابت است و این مرتبه را فرق و تفصیل گویند و شکی نیست
در اینکه در نظر اجمال این احکام و آثار در آن مرتبه نیست اما هر یک ازین احکام و آثار در مرتبه
اتحاد خود صحیح و متحقق اند و جمیع این تخصصات و منافات از وحدت شخصی اجمالا ندارد و همچنین در مرتبه
اتحاد اشیا تمام تکلیفات شرعیه در احکام و آثار عرفیه از عدالت و سیاست و لطف و قهر
و عطا و منع با کثرت و بسیار از آن همه صحیح و متحقق اند در تحت آن وحدت مندرج اند و منافات
بتوحید ندارند مثلا شخص انسان سر خود را دوست میدارد و از خود میداند اما هر یک را در مرتبه

بحق خود میرساند که برای او مناسب است و پای خود را نیز دوست میدارد و از خود میداند لیکن
دستار بر سر می بندند نه در پا و کفش در پا میکنند نه در سر با آنکه پا و سر هر دو در نسبت
باو متحد اند اما حفظ مراتب واجب است و اگر این حفظ نکنند و مرتبه هر یک را نگاه ندارد
از آن میت بی بهره است بلکه بتوحید نخواهد رسید و موجود است عالم خلق را الله نمیتوان گفت
هر چند عالم خلق از مراتب ظهور الله است کما قال الله تعالی الله نور السموات والارض
عالم خلق و عالم امر که مجردات باشند هر دو درجات وجود حق اند و حق رفیع الدرجات
است کما قال الله تعالی رفیع الدرجات و حفظ بعضی از مراتب وجود آنکه سلام و درود نسبت
باو باید بجا آورد و مثل مظاهر لطیفه که ملائکه و انبیا و اولیا سلام الله علیهم باشند و حفظ
بعضی از مراتب وجود آنکه ضد سلام و درود باید نسبت باو بجا آورد مثل مظاهر قهریه
که ضد انبیا و اولیا اند و بسیار نادر است که کسی بر تنگ عضو محبوب عاشق شود بلکه عاشق
تمام معشوق عاشق است شیخ سعدی قدس سره فرماید بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست اما هر عضو را مرتبه خود دوست میدارد پس سالک
تمام احکام شرعیه از اوامر و نواهی بکار آورد و حد مقرر را جاری میدارد تا توحیدش تمام و کامل
بشود و همچنانکه اول مرتبه شخص در نظر می آید و بعد از آن تفصیل اعضایش ملحوظ میشود سالک را همیشه
در اول وحدت در نظر می آید و بعد از آن احکام کثرت باز میگردد کما قال الشیخ محمود محقق را
که وحدت در شهود است نخستین نظر بر نور وجود است اول وجود را می بیند بعد از آن موجودات
را بنور وجود می بیند پس میگوید لا اله الا الله اینجا وحدت تمام میشود و شاهد قل الله ثم ذرهم پرده
اخفا از روی تحقیق بر میدارد و بزبان حال این مقال میسراید هرچه خواهی بگو ...
پس فی الوجود الا هو مقصد ١٣ در تحقیق معنی عدم و عدم ظهور حقیقت اشیا از غیر او سبحانه بشر پایان مقصد ١٣

کردیم که ذات حق سبحانه من حیث الحقیقة در حجاب عزت است و نسبتی از این حیثیت او را با ما سوایش
نیست و این سبب است که مدرک و معلوم احدی نمی‌شود و اما از حیثیت ظهور او در مظاهر نسبتش
بجمیع مظاهر من جمیع نسبت واحده غیر مختلفه است قال الله تعالی ما تری فی خلق الرحمن علی العرش استوی
و مراد از عرش ما سوا الله است یعنی نسبت رحمانیت که رحمانیت که ایجاد اوست بجمیع خلق
مساوی و فی الحدیث لیس شیء اقرب الیه من شیء نسبت ذات با اعلی علیین تا با اسفل
السافلین یکسان است و اگر چنین نباشد ترکیب در ذات لازم می‌آید چنانچه
پیش بیان نمودیم قال المعلم الثانی رحمه الله فی الفصوص فص القرب مکانی و معنوی والحق
غیر مکانی فلا یتصور فیه قرب و بعد مکانی والمعنوی اما اتصال فی تقدیم الوجود و اما اتصال من
قبل الماهیة والاول والحق لا یجانس شیئا فی الماهیة فلیس شیء الیه اقرب البعید فی الماهیة و اتصال
الوجود لا یقتضی قربا اقرب من قربه و کیف لا و هو مبدأ کل وجود بسیطه و ان فعل بواسطة فلکل واسطة
واسطة و هو اقرب من الواسطة و نظر باین نسبت مذکوره است که اهل عرفان و حکمت میگویند
که حقیقت و کنه هیچ چیز معلوم و مدرک حقیقی نشده و آنچه معلوم و مدرک شده از اشیا ماهیت
اشیاست که عقل انتزاع نموده از اشیا نه حقیقت و کنه اشیا باعتبار آنکه حقیقت و کنه
اشیا ذات احدیت است و آن مدرک نمی‌شود قال العارف الصمدانی شیخ محی الدین قدس سره
و ما ادرکت من شیء حقیقته و کیف ادرکه و انتم فیه و شیخ رئیس علیه الرحمه در تعلیقات فرموده اند باین
مضمون که وقوف بحقایق اشیا در قدرت بشریت نیست و ما عارف نشده‌ایم از اشیا مگر خواص
و لوازم اشیا را و عطا داده است این مطلب را من اراد فلیرجع الیها و جناب مولانا و مولا اهل
السموات والارضین صاحب الزمان و خلیفة الرحمن علیه السلام در دعای سمات الطیب فرموده اند که
جمیع عقول عاجزند از ادراک کنه کیفیت او ابد موجود و معقد در این عالم را چه جای اعالی

موجودات را حیث قال اللهم ذهلت العقول و انحسرت الابصار و ضاعت الافهام و
حارت الخواطر و بعدت الظنون عن ادراک کنه کیفیة ما ظهر من بوادر عجایب اصناف
بدایع قدرتک دون البلوغ الی معرفة تلألؤ لمعان بروق سمائک

مفتاح

مف ۱۴

چهاردهم در بیان تحقیق رؤیت حق تعالی در انواع تجلیات الهیه بدانکه هر کس قائل به رؤیت شده
است که رؤیت حق تعالی محال است حق گفته است و هر کس قائل شده است که رؤیت حق ممکن
است مطلقا یا در عقبی بلکه واقع است از جمهور و در شأن ایشان هم حق گفته است و هر یک از طوایف
مذکور دلیلی دارند از عقل و نقل که ظواهر آیات و اخبار است و عارف کامل بر همه قائل است
چنانکه بیان میشود انشاءالله اما امتناع رؤیت حق نظر بمرتبه احدیت است که در حجاب عزت
باتفاق کل که در آن مرتبه لا اسم و لا رسم و لا نعت است بلکه مجهول مطلق است نظر بغیر او سبحانه
و نظر باین مرتبه است که سؤال کردند از پیغمبر صلی الله علیه و آله آیا خدا را دیدی در شب معراج جواب
فرموده اند که نور است کی می‌بینم و ما در پیش بیان نمودیم بعضی دلیل‌ها را و باقی ادله بر امتناع ادراک
کنه در کتب قوم مسطور است اما امکان رؤیت حق نظر باحدیت است در مظاهر اسماء و صفات بظهور
و در تجلیات افعال و نظر باین مرتبه است که پیغمبر فرموده اند بعد از سؤال از رؤیت رأیت ربی بنور ربی
و رؤیت بصری ممتنع است باعتبار ادله که در کتب قوم مذکور است و دو دلیل دیگر که در کتب
قوم مذکور نیست در اینجا بیان مینمائیم یکی دلیل بطریق حکمت و دلیل دیگر بذوق اهل عرفان اما
دلیل بطریق اهل حکمت این است که ادراک هر نوع که بوده باشد خواه ادراک عقلی خواه ادراک
خیالی یا وهمی یا ادراک بصری موقوف است که ادراک کننده بنحو احاطه باین شیء مدرک کند
تا آن شیء مدرک شود و حق تعالی محیط است نه محاط ذاته بکل شیء محیط اما دلیل بذوق اهل عرفان
این است که بصر معدن است و عاجز است از دیدن مطلق و حق تعالی مطلق است لهذا

حق تعالی مرئی نمیشود   فصل اینطرف است بدانیم که از احادیث کسی بوی لا دیدار نداریم و قائلین بامتناع
رویت آیات و اخبار را تاویل کنند اخبار را قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تدرکه العیون بمشاهدة
الابصار ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان و اینجا مذکور شد با حدیث صحیح و حق است اما
اخبار بسیار است که بعضی را بیان خواهیم نمود انشاء الله تعالی که آن اخبار قبول آن تاویل
نماید و اگر بطور محققین اولیا الله بنا گذاشته شود اخبار و آیات همه بر ظاهر خود خواهد بود
و طور اولیا این است که از نقاب ریاضات شاقه چنانچه مقصود است که دیده دل را بنور
کشف و شهود منور سازند تا از تجلی بهره تواند یافت که اگر دیده او مستعد مشاهده جمال
حضرت ذو الجلال میسر بود هر که صاحب حس بود از مؤمن و کافر توانستی مشاهده آن جمال
نمودن مولانا قدس سره   گر ببینی چشم سر آن شاه را   پس بدیدی گاو و خر الله را
و فنی که بنور بصیرت که چشم دل باشد منور کرده در حالت محو کلی اولیا مشاهده جمال حق
مینمایند اما ازین نوع تجلی رویت حق لازم نمی آید بشهادت شاهدین یکی آنکه اگر در آن وقت
کسی از ارباب حاسه باصره بتجلی نمی بیند دوم آنکه اگر آن صاحب تجلی در آن وقت حاسهٔ
حاسه باصره را ببندد همچنانکه باصره گشاده میدید بسته میبیند بنابراین معلوم شد
که آن چشم دل است که از روزن بصر میبیند و با روزن بصر هم میبیند و در این وقت
چشم سر مغلوب چشم دل شده است و چون دل مؤمن میبیند حق را با تعلق کل
وجهه دیدن دل است که دل انسان کامل مطلق بین است و حق مطلق را میبیند
و لهذا ورد فی الحدیث القدسی لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن و فی حدیث
ان قلب المؤمن عرش الله الاعظم و فی مناجات امیر المؤمنین الهی هب لی کمال
الانقطاع الیک و انر قلوبنا بضیاء نظرها الیک و قال علیه السلام ولکن رأته القلوب

الابصار

بحقایق الایمان دو فقره چشم سر مغلوب چشم دل شده چشم سر هم مطلق بین میشود و گوش سر هم مغلوب
گوش دل میشود و چشم سر از مقیدبینی خلاص میشود مؤید این تحقیق است حدیثی که در امالی صدوق
رحمه الله است قال مفضل بن عمر سمعت مولانا الصادق علیه السلام یقول فیما ناجی الله عز و جل
موسی بن عمران یا ابن عمران کذب من زعم انه یحبنی فاذا جنه اللیل نام عنی الیس کل محب یحب
خلوة حبیبه ها انا ذا یا ابن عمران مطلع علی احبائی اذا جنهم اللیل حولت ابصارهم الی
من قلوبهم و مثلت نفسی بین اعینهم یخاطبونی عن المشاهدة و یکلمونی عن الحضور

یخاطبونی

الحدیث اینجا ببینید که تحویل ابصار از قلب است بعضی دارد و در روز هم مکالمه و مشاهده
مینماید چنانچه فرمود حولت ابصارهم الی من قلوبهم مولوی قدس سره میفرماید   هر چه
چشم سر ببیند او ز کل   چون خیالی کو برآرد سر ز دل و این رویت که در حدیث است
که برای دوستان حق است تجلی حق است در مظاهر خلقیه که آن تجلی را تجلی آثاری گویند
باصطلاح عرفا و از جمله آثار رویت تجلی در شجره طور برای موسی ع قال الله تعالی اذ رای
نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی و دیگر
آتش را موسی علیه السلام دید چون که با او بودند ندیدند باعتبار آنکه چشم سر ایشان مغلوب
دل نشده بود از مقیدبینی خلاصی نیافته بودند و آن آتش را خوش دیده و
پس در آن دیدن انسی از برای او حاصل شده و لهذا گفت انی آنست نارا
مولوی فرماید   آن بخت کرا باشد آید سبب جوئی   تا آب خورد از جوی
خود عکس قمر بیند   تا موسی آتش جوی آرد بدرختی روی آید که برد آتش صد صبح سحر بیند و از جمله
تجلیات آثاریست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که رایت ربی لیلة المعراج فی احسن
صورة و از جمله تجلی آثاری است حدیث کامل الزیارة عن الیقطین عن محمد بن سنان

عن ابی عبداللّه عم عن ابی جعفر عم عن ابی عبداللّه عم قال رسول اللّه فی منزل فاطمة عم والحسین فی حجره اذ بکی وخرّ ساجداً ثم
قال یا فاطمة یا بنت محمّد ص ان العلیّ الاعلی تجلّی لی فی بیتک هذا فی ساعتی هذه فی احسن صورة واهیأ هیئة فقال
لی یا محمّد اتحبّ الحسین فقلت نعم قرّة عینی وریحانتی وثمرة فؤادی وجلدة ما بین عینی فقال لی یا محمّد ووضع یده علی راس
الحسین بورک من مولود علیه برکاتی وصلواتی ورحمتی ورضوانی ولعنتی وسخطی وعذابی وخزیی ونکالی علی من قتله وناصبه   و لعنتی
وناواه ونازعه اما انه سید الشهداء من الاوّلین والآخرین فی الدنیا والآخرة وسید شباب اهل الجنة من الخلق اجمعین
وابوه افضل منه وخیر فاقرأه السلام وبشّره بانه رایة الهدی ومنار اولیائی وحفیظی وشهیدی علی خلقی وخازن علمی   رایة هداة
وحجتی علی اهل السموات والارضین والثقلین من الجن والانس وچون در مظاهر حقیقت انسان احسن صورت
عرفا رضوان اللّه علیهم میگویند که اگر تجلی بصورت انسان کامل شده افضل است از تجلی در صور سایر مظاهر و در این حدیث
که نقل شده در احسن صورت واهیأ هیئة مذکور است آن صورت انسانیت است کما قال اللّه تعالی ولقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم واز جمله تجلیات حدیث معراج قال النبی صلعم وضع یده بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی فوجدت فی قلبی حتی برد و تجلی
ذات است بر حق را واز جمله تجلیات ذاتیه حدیثی است که در کتاب کامل الزیارة است مسنداً عن مفضل بن عمر قال
قال ابو عبداللّه عم لما منع الحسین عم واصحابه الماء ولیاذ قال لاصحابه قوموا فاشربوا من الماء فکان ذلک یوم الثالث عند المغرب فقعد
الحسین رجلاً رجلاً منهم فسمّاهم باسمائهم واسماء آبائهم فیجیبه الرجل بعد الرجل فیقعدون حوله ثم یدعو بالمائدة فیطعمهم ویأکل من
طعام الجنة ویسقیهم من شرابها ثم قال ابو عبداللّه عم واللّه لقد رآهم عدّة من الکوفیین ولقد کرّر علیهم لو عقلوا قال ثم
خرج لرسلهم فعاد کل واحد منهم الی بلاده ثم اتی لجبل رضوی فلا یبقی احد من المؤمنین الا اتاه وهو علی سریر من نور قد حفّ   فعاد
به ابراهیم وموسی وعیسی وجمیع الانبیاء ومن ورائهم الملائکة ینظرون ما یقول الحسین عم قال فهم بهذه الحال الی ان یقوم القائم
فاذا قام القائم وافوا فیما بینهم الحسین حتی یاتی کربلا فلا یبقی سماوی ولا ارضی من المؤمنین الا حفّوا بالحسین عم حتی ان اللّه   ولا ارضی
یزور الحسین عم ویصافحه ویقعد معه علی سریره یا مفضل هذه واللّه الرافعة لیس فوقها شیء ولا وراءها لطالب مطلب
بعد مطلق شدن است وبلاد که در این حدیث است از بلاد این عالم نیست بلکه مراد از آن بلاد عالم ارواح است

که وطن اصلی ارواح است و فی الحدیث حب الوطن من الایمان   این وطن مصر و عراق و شام نیست این
وطن شهری است که آن را نام نیست و معنی این حدیث این است که سید الشهداء علیه السلام بیرون رفت از این عالم برای
مطلق شدن ارواح شهدا از قید ابدان و هر یک ارواح شهدا از مقام رو بوطنی آمده اند با عانت آن
امام کل با مقام و وطن خود برگشته اند مولوی قدس سره   نجد آمده ام تا که بخود بازبرم   انکه اورده مرا باز
برد در وطنم و نسبت الشهداء الیهم فرمود اشعار باینمعنی که امام علیه السلام مقید بدن نیست مطلق شود تامل
وتفهم و انسان کامل را انواع تجلیات و تمام ظهورات میباشد و در جبل رضوی تجلی نفسی آن جناب و جبل
رضوی جبلی است در مکه و در کربلای معلی تجلی جسدانی آنحضرت است و در مظاهر عالم تجلی روحی آن روح اعظم
است و معلوم عارف کامل مسیر بوده باشد نوع تجلی که برای سید الشهداء عم در حدیث معلوم میشود فوق حالتی است که در قوس
آن جناب است و این تجلی خاص زیارت شهادت آن امام کل است و فی الحدیث القدسی من طلبنی وجدنی
ومن وجدنی عرفنی ومن عرفنی احبّنی ومن احبّنی عشقنی ومن عشقنی عشقته ومن عشقته قتلته ومن قتلته فعلیّ دیته
ومن علیّ دیته فانا دیته و معلوم بوده باشد که چشم سر نبی و امام مطلق بین است منقلب چشم دل ایشان بوده
مغلوب و منقلب شدن چشم سر بچشم دل باعتبار صفای ابدان ایشان و مقام لسیاری از ارواح مؤمنین
از مقام ابدان نبی و امام منبعث است چنانچه از اخبار طینت ظاهر میشود و اینجا گنجایش ذکر آنها ندارد
ومنی ارادة فلیرجع الیها و اما ارواح کمل از اولیا منبعث است از ارواح نبی و امام و لهذا ماهی سیر انبیا
و امام کمل اولیاء اند چنانچه از اخبار ظاهر میشود فلیطالع من نقل مخاتم و چون سر امام منقلب چشم سر نبی است
قال النبی صلی اللّه علیه وآله یا علی انت تسمع ما اسمع و تری ما اری و کمل عرفا رضوان اللّه علیهم میگویند که   ..
آنچه نبی بچشم سر دیده است در معراج عرفا بچشم دل میبینند بسبب حسن متابعت نبی صلی اللّه علیه و معلوم
بوده باشد که شیطان را تسلطی بر انبیا و کمل اولیا نیست قال اللّه تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
و بر این طایفه اشتباه نمیشود تجلی حق با ربانیت که آن تمام علم بمقام رتبه نبی ممکن است که تجلی رحمانی

بالجمله شیطان ناشی میشود بنابراین قاعده بیان مینمایم که بسبب آن قاعده حق از باطل جدا میشود و فتح قاعده از کلام
حق تعالی معلوم میشود که در حدیث اما آنست و ما حدیث را نقل مینمودیم و آن این است حولت ابصارهم
الآیه فی قلوبهم یعنی تجدید میشود چشمهای ایشان بسوی من از قلوب ایشان یعنی ابتدا از گوش بروند بعد از قلوب ایشان
پس اگر نگاه را در قلب شده و چشم سر را آن نگاه فرو گرفت بچشم سر که ازین رو زن هم چندان نگاه را حفظ است
در روست و شیطان را در قلوب مؤمنین راهی نیست کما قال حدیث قلب المؤمن حرم الله حرام علی
الله ان یلج فیه غیره و از چهار طرف قلب مومن حمله میکند کما قال الله تعالی ثم لآتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم
وعن ایمانهم وعن شمائلهم و از جهت فوق ممنوع است باعتبار آنکه جهت فوق قلب فیوضات الهی بر قلب وارد
میشود و جهت تحت هم ممنوع است باعتبار آنکه خدا از آن کریمتر است که از یک جهت دو دشمن متوجه قلب گردند
یک دشمن نفس انسانی است که از تحت قلب منبعث میشود شش ایبر ماکاری تحت قلب را گرفته دو دشمن
دیگر شیطان است و شیطان را انحراف است در خیال انسان و این معلوم است و در حدیث است که در روم
بر شیطان کفار را کثیر در نظر مؤمنان جلوه میداد و مؤمنان را قلیل در نظر کفار جبرئیل علیه السلام ادا کرد
که و این تصرفات ملعون است در خیال انسان و در کتاب بعض از اولیا مذکور است که شخصی در سجده
بود عارفی از وی پرسید که چه میبینی آن مرد جواب داد که خدا را در هوا میبینم که بر عرش نشسته است آن
عارف پرسید که از چشم سر میبینی یا از چشم دل آن شخص گفت که از چشم سر میبینم آن عارف گفت آن
وضو یا — شیطان است نه رحمان و گاه باشد که بر سالک قوی ظاهر شود مثل نور و ضیا و نور ذکر یا نور نماز یا نور بعضی
اولیا و انبیا و بالوامع که عبارتست از نوری که وارد میشود در خیال و از نگاه عکس هم انداز و در چشم
دیا هره از او میبیند و گاه باشد که آن نور زیاده شده خانه تاریک روشن شود و مجموع انبیا و غیر انبیا از انوار روحانی
نیست و فرق میان انوار و تجلی یک چیز از چیزهاست فنا و عارف با علم به تجلی در عین تجلی یکی از دو
علامت در هر شاه که پیدا به تجلی است تجلی از فهم مباشد تجلی نوری و تجلی صوری و تجلی ذوقی و تجلی معنوی

ارباب علما

ارباب علما را نور که دیده شود و آن تجلی نباشد پس علامت تجلی یکی از آن دو چیز است که بیان نمودیم و
قاعده دیگر برای شناختن تلبیس شیطان این است که شیطان همه را بهر صورتی که ظاهر شود بیکنوع نقصان
در او هست یا در اصول دست یا عور است یا ازرق یا در عضوی از اعضا یا دیگر او بیکنوع نقصان خواهد
شد و اگر بشکل خودش ظاهر گردد بوی خلاف محالف نخواهد بود که در عرش رنامانه و در آن نور خواهد
بود بدان ای سالک صادق که اگر علی الدوام مراقب قلب خود باشی و مراعات ادب حق نمائی
بمقام رویت بالبعض خواهی شد ان شاء الله قال النبی صلی الله علیه و آله الا ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات
الا فتعرضوا لها خواجه قطب الدین قدس سره میفرمایند یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشم
شاید که نگاهی کند آگاه نباشم قال الله تعالی و کاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها
معرضون و این آیه تجلیات حقی است که در هر شیئی است و آن تجلیات متعدد حقی است
علی الدوام روا بود که این حقیر بدین نهج و مناسب مقام نقل مینمایم این فقیر از یکی دوستان خود بسیار
راحت میبردم و مخلوط بودم و نزد این بخوبی که یار است را بر روی جسم ایشان میکشیدم و مشغول
مطالعه یا کار دیگر میشدم یک روزی بهیئت کذائی نشسته ام و مشغول کار میخواهم مشغول بمحبت حق
شد برای ما خبری که بیان نمیتوانم نمود در آن حال زانو بادب نشستم و این حال استمرار بهم رسانیدم و حیا
جلسه را — میکردم که با عیال خود مقاربت کنم و از آن وقت ترک نمودم آن طور جلیسی را و گاهی که بسبب سهو تا اراده مینمایم
صف ۱۵ — که باین هیئت نشستم در آن حال منع میکند الحمد لله رب العالمین کما هو اهله و در تحفه مقام ۱۵ در تحقیق طلب
رویت موسی علی نبینا و علیه السلام معلوم است و اتفاق کل عقلا است که کنه ذات حق تعالی مدرک نمیشود نه بصر و نه بصیرت
قال النبی صلی الله علیه و آله نور انّی اراه یعنی نور است کی میبینم او را قال امیر المؤمنین ع و لا خوف الا ذم الحجب النبی
ایاک فاعتقد منک مجموعا آنکه عظمتک [illegible] یعنی معلوم هر عاقلی است چه طور [illegible] ممکن نمیشود یا ممکن
الرؤیة است نظر بظهور حق در مظاهر خلقیه که عالم اجسام است و در مرایای ملکوتیه که عالم نفوس است و در مقابله

جبروتیه که عالم عقول است نظر بظهور حق است در این مظاهر کما قال الحسن رایت ربی بنور جعفر بن محمد علیهما السلام
که بعضی از فضائل قوم موسی علیه السلام در بعضی مظاهر خلقیه شجره شد بظهور رسانید ظاهر شده است کما قال تعالی فلما
فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون فلما اتیها نودی من شاطی الواد الایمن
فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین و هذه الآیه من الشجرة محمد صلی الله علیه و آله   در این
مشهد که انوار تجلی است سخن دارم و نا گفتنی او لا است این ظهور در آیه برای موسی علیه السلام در دار
عالم بوده است دیگر را دیده و شنیده را شنیده و مع ذا باز طلب کون نباشد برای این است که بیان
میکنیم انشاء الله و در اخبار جوابها وارد شده است آن اخبار را جواب صحیح است و آن جوابها نظر با فهام خلق است
و هر یک جواب واقع شده است مثل اینکه از جانب است این طلب را نمود که حضرت خبر دهد این سخن با نظر کلام حق از آن
جانب است در تحقیق اصل این مطلب آنکه موسی علیه السلام ظهور حق را در مظاهر خلقیه ملاحظه نمود چنانچه در آن
است شوق او زیاده شد خواست که حق را در مظاهر ملکوتیه ملاحظه نماید باعتبار آنکه ظهور حق در آن مظاهر اعم
و اقوی است در چند حدیث از حضرت صادق علیه السلام مروی است که موسی علیه السلام طلب رؤیت نمود خداوند تعالی او را وعده
کرد در موضعی و امر کرد ملائکه سموات را که فوج فوج بر او بگذرند با اشکال مختلفه و هر فوجی که بر او میگذشتند می پرسید
هر فوجی که رب را ملائکه جواب میگفتند هو آت تا آنکه جناب احدیت در مظهر ربوبیت بر او ظاهر شد تا بنا در دو
کما قال ثم خر موسی صعقا یا حق را در مظهر ملکوت سید صلی الله علیه و آله دیده است کما قال صلی الله علیه و آله
رأیت ربی فی لیلة المعراج فی احسن صورة خلق که عالم بشریت باشند تاب ندارد که حق را در مظهر ملکوتیه ملاحظه
نماید نور قوی نور ضعیف را مکتمن میسازد و اما طلب انسان کامل در این عوالم ثلثه است و مراد موسی علی نبینا و علیه السلام
از طلب رؤیت این بود که در عالم بشریت ملاحظه کند حق را در مظهر ملکوت نماید و فی التوحید عن الرضا علیه السلام
عم فی حدیث و سئل موسی و جری علی لسانه من حمد الله عز و جل رب ارنی انظر الیک الکلام قال فقال لن ترانی
فی الدنیا حتی تموت فترانی فی الآخرة الحدیث و مراد از این حدیث که ذات احدیت صرف را به ظهور در مظاهر

خواسته

خواسته است که ملاحظه نماید این امر محال که طلب امر محال نماید در جناب حق تعالی در مظهر ملکوتی
با وجود عموم کما فی کتاب بصائر الدرجات عن الصادق علیه السلام ان الکروبیین قوم من شیعتنا من
الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علی اهل الارض لکفاهم ثم قال ان موسی
علیه السلام لما سأل ربه ما سأل امر واحدا من الکروبیین فتجلی للجبل فجعله دکا و قال امیر المؤمنین علیه السلام فی الخطبة
الطتنجیة انا صاحب الطور انا ذلک النور الظاهر انا ذلک البرهان الباهر انما کشف لموسی علیه السلام
شقص من شقص الذر فی المثقال غرض ظهور حق است در روح ولی کل و تجلی او در جبل چنانچه
تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا البعض العرفا   صد در جان وین جهان غالب بود   بر راه زنان
راه دین غالب بود   آن روزنه که شد طالب دیدار کلیم   منظور محمد ابن ابیطالب بود در بزرگی
فرموده است که رؤیت افضل کرامت حق است و آن برای افضل خلق است که سید نبی ما صلی الله
علیه و آله باشند و لهذا موسی ممنوع شده از آن و در این شان مصباح ۱۶ در باب رؤیت مصف ۱۶
مومنان است مرحق را اما رؤیت مومنان حق است در آخرت و تحقیقش این است
که رؤیت واقع است نه بچشم که در دنیا بر قلب انبیاء و اولیاء حاصل است که میبینند و بچشم چشم
سر اولیاء است بچشم دل که چشم سر در وقت نمیبینند و بچشم دل از رخنه بینی خلاص میشود و دل از
روزنه چشم سر هم میبیند و این رؤیت است دیدن از روزنه هم دل میبیند در رؤیت در آخرت
بعضی زیادتی انکشاف قلبی فقط هم هست که رؤیت قلبیه باشد چنانچه اکثر علمای ظاهر فهمیده اند
بلکه معنی رؤیت در آخرت رؤیت قلبیه است با رؤیت بصریه بدون مغلوب شدن بصر بصیرت
چنانچه برای اولیاء است در دنیا میبینند بلکه بصر در آخرت به قوتها همه بهره رؤیت میبرد با این
که لطیفه بشریت میشود و این قوه که در بصر است مبدل میشود بقوه دیگر و بصر از ضعف بینی
خلاص میشود و مثل دل میشود بدون آنکه بصر مغلوب دل شود قال الشیخ قدس سره فی الفتوحات

فهو بعد ادراکه فانه اما ان یکون الشیء خاص کزید او الشیء عام کالانسان والعام لا یقع علیه رؤیته ولا یحصل کما انه
واما الشیء الخاص فاما ان یدرک بالاستدلال او بغیر الاستدلال والاسم المشاهدة یقع علی ما یثبت وجوده فی ذاتها
الخاصة بعینها من غیر واسطة استدلال فان الاستدلال علی الغائب بنال به الاستدلال وما الاستدلال علیه الحکم
مع ذلک بانیته بلا شک فلیس کل غیب وکل موجود لیس بغائب فهو مشاهد فادرک المشاهدة هو المشاهدة وللمشاهدة
اما مباشرة و ملاقات فی الامام غیر مباشرة و ملاقات وهذا هو الرؤیة والحق الاول لا یخفی علیه ذاته ولیس بالاستدلال
مجاز علی ذاته مشاهدة لکماله فی ذاته فاذا تجلی لغیره متعالیا عن الاستدلال کان بلا مباشرة ولا محاسة کان مرئیا
لذلک الغرض لو جازت المباشرة تعالی عنها وکان محسوسا او مذوقا او غیر ذلک واذا کان فی مقدوره القادر
ان یجعل قوة هذا الادراک فی عضو البصر الذی یکون بعد البعث لم یبعد ان یکون تعالی مرئیا یوم القیمة من غیر تشبیه
ولا تکییف ولا مشابهة ولا محاذات تعالی عما یشرکون و خلاصه کلام اینست که این بدن را خود میشود مگر
امانه باین کثافت بلکه این بدن خود میشود در کمال لطافت و صفا چه اگر با این کثافت خود شود جنت که
سقفش عرش رحمان است چنانچه در حدیث است و عرش رحمان فلک نهم است پس در جنت
پر از کثافت و نجاست خواهد نه چنین است جسم خود هم باید در کمال لطافت و اغذیه هم در کمال
لطافت است در حدیث است که فضلهٔ اهل جنت بجز ره عرق لطیف خوشبوی دفع میشود خلاصه کلام نه
اینست که خود این بدن است اما صاف و صاف لهذا در این نشاء بعنوان ملائکه و اجنه و حور را دیدن
مگر برای بعضی در عالم خواب یا در مراقبه که بعضی از احوال آخرت برا او معلوم شود و در قیامت کبری ملائکه
و رضوان و جنت و نیران را اهل محشر می بینند چنانچه ظاهر کتاب و سنت است و اهل طریقت برآنند که
و در عالم برزخ ارواح مرده می بینند تا شاید بعضی عالم را بینند و ابدان هم در کمال صفا خود می بینند و اینها
همه برای این است که ابدان لطیف شوند و ارواح هم قوی شوند تا هر یکی بخوبی ادراک لذت نمایند و در این ارواح
نشاء باعتبار غلظت و کثافت نمیتوانند که ادراک لذت نمایند و میدانند که اگر کسی در این نشاء

مشغول

مشغول علی و شده با کار دیگر از طعوم لذیذه لذت میبرند این مضمون علامه فخر الدین رازی
در بعضی از تحقیقات خود قائل شده است که در قیامت کبری بعد از مرور جمیع عقبات و عوالم
بان تجلیات اکبر بر مومنان وارد میشود تا که چشم ظاهر شان مثل دل مطلق میشود بلکه مومن
کل او چشم میشود و کل ان سمع میشود و مومن بکل ذات خود رائی میشود و حق را می بینند در عالم
که مومن غیر مقید بجهات است چنانچه در حدیث است که نقلی میشود تا حق مطلق را بچشم ظاهر تواند
دید بدون تحویر و تقیید بی شدن چشم ظاهر بچشم دل چنانچه در دنیا به تحویر و تقیید شدن فی چشم ظاهر بنای
جمال حق را می دید کما روی الشیخ محی الدین قدس سره فی الفتوحات باسناده مرفوعا الی عبد الله
بن مسعود و عبد الله ابن عباس رضی الله عنه عن علی بن ابیطالب علیه السلم فی حدیث طویل اوله فی احوال یوم القیمة
وآخره فی احوال جنة العدن و رؤیت رب العالمین و مهدا و لا تمهید الحق ذکره ثم قال صلی الله علیه
السلام فاذا اراد الله ان یتجلی لهم فی الدثور العالم الی ان قال علیه السلام اذ یجوزه قد بهرهم فیخرون سجدا
فیری ذلک النور فی ابصارهم ظاهرا و فی بصائرهم باطنا وفی اجزاء ابدانهم کلها و فی لطائف نفوسهم فیرجع
کل شخص منهم عینا کله و سمعا کله فیری بذاته کلها لا بتقییده الجهات فهذا البطبهم ذلک النور فیقولون علی المشاهدة
ثم یا نه رسول الله صلوات الله وسلامه علیه وآله یقول اهم سترون ربکم جل جلاله و حدیث بسیار طویل
و در آخر حدیث بیان رویت حق سبحانه و تعالی است معنی فیری بذاته کلها لا بتقیید الجهات
این است که مومن بکل ذات خود رائی میشود و غیر مقید بجهات میشود مولوی معنوی قدس سره میفرماید
رو مجرد شو مجرد را ببین .. دیدن هر چیز را شرط است این و غرض اینست که تجلیات متعدده متجدده
وارد میشود تا بعد از حجب مینی خلاص میشود و بشریت ملحق بعالم ملکوت است میشود و حق را در مظاهر ملکوتیه
تا جبروتیه مشاهده نماید و تفصیل آنچه بیان نمودیم آیات و اخبار متعدده رؤیت بموسی علیه السلام
و بسایر مؤمنان در قیامت شده است و فی التوحید عن امیر المؤمنین علیه السلام

فی حدیث وسئل موسی وجری علی لسانه من حمد الله عزوجل رب ارنی انظر الیک الی ان قال علیه السلام فقال الله تعالی لن ترانی فی الدنیا حتی تموت فترانی فی الآخرة الحدیث وقال الله تعالی ولقد آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه یعنی من لقاء موسی ربه فی الآخرة کذا عن النبی صلی الله علیه وآله فی تفسیر علی بن ابراهیم روی عن صهیب بن سنان انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم للذین احسنوا الحسنی وزیادة قال اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار نادی منادیا اهل الجنة ان لکم عند الله موعدا لم تروه فیقولون ما هو الم یثقل موازیننا ویبیض وجوهنا ویدخلنا الجنة ویجرنا من النار قال فیرفع الحجاب وینظرون الی وجه الله عزوجل فما اعطوا شیئا احب الیهم من النظر الیه وفی بعض الاخبار ان لله جنة لیس فیها قصور ولا حور ولا لبن ولا عسل بل یتجلی فیها ربنا ضاحکا انتهی هذا الحدیث المذکور فی کتاب المجلی فی تعریف عالم المثال وغیر این اخبار که نقل نمودیم اخبار بسیار هست باین مضمون وانچه از ادله عقلیه واخبار وآیات که دلالت کند بر امتناع رؤیت همه اینها حق است نظر باحدیت صرفه است که در حجاب عزت است باتفاق کل عقلا وانچه از ادله وآیات واخبار که دلالت کند بر امکان رؤیت بلکه بر وقوعش همه اینها نیز بر حق است نظر بظهور وتجلی است در مظاهر که این مظاهر وجوهات احدیت است اینما تولوا فثم وجه الله آیا باید غافل نشوی از تحقیقات مذکوره پس تنزیه در مقام خود وتشبیه در مقام دیگر ولی هیچکدام از عرفا وحکما این مسئله را خوب که ما تحقیق نمودیم بیان

نموده اند وذلک فضل الله یعطیه من یشآء مفتاح صفحه هم در بیان صف ۱۷

آنکه بدانکه موضوع علوم حکمیه وموضوع علوم نظریه کلامیه وموضوع علوم الهیه حقیقه نزد محققین شیء واحد است ولکن عبارات مختلفات واختلاف در عبارات دلالت بر اختلاف در معانی نمیکند

عباراتنا شتی وحسنک واحد وکل الی ذلک الجمال یشیر اما متکلم پس نزد او موضوع علم کلام معرفت حق ومعرفت ذات وافعال وآثار حق است وانچه متعلق باینها است از معارف وحصول مقصود متکلم مبنی است بر دلایل جدلیه وکلامیه وشواهد نقلیه واما حکیم پس نزد او موضوع علم وجود است وانچه تابع وجود است از معرفه حق تعالی ومعرفه وجود وصفات وافعال او سبحانه وانچه متعلق باینها است از معارف وحصول مقصود حکیم مبنی است بر براهین عقلیه ومقدمات قیاسیه اما عارف پس نزد او موضوع علم حقیقت الهی ومعرفت ذات وصفات واسماء وافعال حق است علی ما ینبغی وحصول مقصود عارف بر کشف وشهود است ویقین وعیان وذوق ووجدان است که این مراتب حاصل است از خدای تعالی بسبب افاضات نفسیه وعنایات قلبیه نه قالبیه وبحسن متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله واولیاء او صلوات الله علیهم اجمعین بدین سبب تفاوت میان طوایف ثلثه بهم رسیده است وبرهر طایفه اول صادق است که انهم ینادون من مکان بعید ولهذا ما حصل لهم الی

الآن يقين تام في شيء من مطالبهم ولا تم دليلهم في مقاصدهم
كما شهدت به اقوالهم وبراهينهم وان كل واحد منهم شهيد
بجهله في معارفه وبعجزه عن مقاصده كما هو معلوم لاهله
قال الشيخ الرئيس قدس سره عند وفاته نموت وليس لنا
حاصل سوى علمنا انه ما علم وقال الامام ادراك عقول العاقلين
عقال وغاية سعي العالمين ضلال ومشهور است كه امام فخر
رازی روزی گریست از سببش پرسیدند جواب گفت كه چند
چندین سال بود كه مسئله را اعتقاد داشتم وحالا خلاف
وان بر من معلوم شده است میترسم كه همه معتقدات من همین
حكم داشته باشد واین حكایت بشیخ محی الدین رسید بامام مكتوبی نوشت كه
راه گم كردی راه این نیست كه رفتی مولوی فرماید اندرین ره گر خرد ره بین بدی فخر رازی راز دار دین بدی
سر جوان كه او علم بذوق لم بدرد بو عقلی و تقلیدات او حیرت فزود و غیر امام حجه و دیگر هم اعتراف كرده كه ازین كتب واز آن عمر ما ضایع شده است

پای استدلالیان

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمكین بود حكیم سنائی قدس سره میفرماید عقل رهبر
ولیك تا در او فضل او ترا ببرد بر او بی طاقتی عزه و باعتبار استعداد ذاتی و كسب وحسن متابعت
بنبی ص چشم ایمان كشوده شد كما قال النبی ص اذا اراد الله بعبد خیرا فتح عینیه اللتین هما للقلب
فیرى بهما ملكوت السموات والارض وقال صلی الله علیه وآله العلم نور یقذفه الله فی قلب
من یشاء وقال صلی الله علیه وآله رجال المتحابین فی رحمتی وقال الحق للعرب اقوام ما هم
بمنزلتی عند الله ما هم انبیاء ولا شهداء یغبطهم الانبیاء والشهداء لمكانهم عند
الله هم المتحابون وعن النبی ص عن الله اذا كان الغالب علی عبدی الاشتغال بی جعلت
همه ولذته فی ذكری عشقنی وعشقته واذا عشقته رفعت الحجاب بینی وبینه لا
یسهو اذا سهی الناس اولئك كلامهم كلام الانبیاء اولئك الابطال حقا اولئك
الذین اذا اردت باهل الارض عقوبة او عذابا ذكرتهم فیه فصرفته به عنهم وفی
كتاب زهد النبی ص من تصنیف الصدوق رحمه الله مرفوعا الی النبی ص قال [illegible] ما [illegible]
شیء تفكر [illegible] اشتیاقی به قال اصحابه لا یا رسول الله ما علمنا [illegible]
ای شیء اخبرنا بغبطتك وتفكرك وتشوقك قال النبی ص اخبركم انشاء الله تعالی ثم تنفس
فقال هاشوقاه الی اخوانی من بعدی فقال ابوذر رضی الله عنه یا رسول الله الستنا
اخوانك قال لا انتم اصحابی واخوانی یجیئون من بعدی شانهم شان الانبیاء
قوم یفرون من الآباء والامهات ومن الاخوة والاخوات كلهم ابتغاء مرضات
الله یتركون المال لله ویذللون انفسهم بالتواضع لله لا یرغبون فی الشهوات
وفضول الدنیا یجتمعون فی بیوت من بیوت الله كانهم غرباء و حدیث
طولانی است واحوال این قوم مذكور است در او خطابی كه [illegible] فرموده فیقول الله یا ملائكتی

ان وليّى عندى كنبىٍّ من انبيائى ودر اثر این حدیث فرمودند المقصّر منهم افضل
عند الله من الف مجتهد من غیرهم الحدیث مولوی روم قدس سره میفرماید با آب کافر ز عاب
بهتر است صد قرن در در کثیر است بهتر است وقال النبی صلعم العلماء ورثة الانبیاء وقال النبی صلعم
علماء امّتی کانبیاء بنی اسرائیل مختصر کلام این است که در اخبار مذکور است کلامهم کلام الانبیاء
وشأنهم شأن الانبیاء وورثة الانبیاء وهف معصتی و این مذکور است علم ظاهر و علم کلام
نیست باعتبار آنکه این علوم را اکثر ناس دارند هیچ اختصاصی بانبیاء ندارد بلکه آنچه مخصوص انبیاء
است علم باطن و وحی است هرکس در علم باطن و الهام دل بهره دارد آن کس وارث انبیاء است و الهام
دل برای این گفتند که بخاتم النبیین صلعم وحی ختم شد اما الهام دل ببرکت باطن آنجناب برای مستعدین
این امّت مرحومه است و فرق میان وحی و الهام این است که وحی که از حق تعالی بواسطه عقل کل وارد میشود
بآنحضرت محمد صلعم و الهام از حق تعالی بواسطه نفس کل وارد میشود در وحی وضوحش زیاده از الهام است
و معلوم باشد که عقل کل روح محمد صلعم و نفس کل قلب محمد صلعم چنانکه از اسرار ولایت بیان کردیم
و بعد از این هم بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی مقام محمدی صم در بیان آنکه آنچه از اسرار ولایت صف ١٨
که نبی مرسل و ملک مقرّب متحمل نشده اند تحمل این امّت مرحومه کسی متابعت آن اسرار تحمل
شده اند و تحمل اولیاء الله که حاصل اسرار کتاب و سنت و سر ولایت را میرسند و آنچه را ملک مقرّب
و نبی مرسل تحمل نشود تحمل اولیاء باستعداد ذاتی و کسی متابعت نبی صلعم تحمل میشوند در معانی اخبار
عن سدیر قال سألت اباعبد الله الحسین ع عن قول امیر المؤمنین انّ امرنا صعب مستصعب
لا یقرّبه الا ملک مقرّب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان فقال انّ
فی الملائکة المقرّبین و غیر مقرّبین و من الانبیاء المرسلین و غیر مرسلین و من المؤمنین
ممتحنین و غیر ممتحنین فعرض امرکم هذا علی الملائکة فلم یقرّبه الا المقرّبون و عرض علی الانبیاء

فلم یقرّ

فلم یقرّبه الا المرسلون و عرض علی المؤمنین فلم یقرّبه الا الممتحنون الحدیث و فی
اصول الکافی جنود العقل فلما فی آخره فقال جمیع جنود عقل است در حقیقت مجموع آن جنود بکمال در نبی
یا وصی یا مؤمن ممتحن قلبه برای ایمان و فی حدیث المعراج ذکره الدیلمی فی آخره کتابه المسمّی بار
بارشاد القلوب حیث قال الله تعالی فی اوصاف الزاهدین قد اعطوا المجهود من انفسهم لا لخوف نار و لا
من شوق الی الجنة ولکن ینظرون فی ملکوت السموات والارض کما ینظرون الی من فوقها
فیعلمون ان الله اهل للعبادة قال النبی صلعم یعطی فی امّتی مثل هذا قال یا احمد هذه درجة الا
نبیاء والصدیقین من امّتك و امّة غیرك و اقوام من الشهداء قال یا رب ای الزهاد
اکثر زهاد امّتی ام زهاد بنی اسرائیل قال ان زهاد بنی اسرائیل فی زهاد امّتك کشعرة
سوداء فی بقرة بیضاء الحدیث در زهد عرفا و زهد از دنیا و آخرت است و طلب ایشان تارک انه غیر حق است
والانبیاء الملکوت سموات و ارض را مشاهده مینمایند تا از زهد تنها شد این شاهد صبر شد و فی الحدیث المعراج
ایضا فی مقام الراضین حیث قال الله تعالی و افتح عینی قلبه الی جلالی و عظمتی فلا اخفی علم
خاصة فاناجیه فی ظلم اللیل و نور النهار قال تعالی و اسمعه کلامی و کلام ملائکتی و اعرفه
السرّ الذی سترته عن خلقی و الحدیث طویل اخذت منه موضع الحاجة و فیه فوائد جمّة و غرض
ما از نقل اخبار و آثار این است که اهل ظاهر محروم شدند از این مراتب جلیل ممکن است که بگویند که این مراتب مخصوص
نبی صلعم و آل او است صلوات الله علیهم و ساده دل را تحقیق اهل ظاهر بگیرد و جاهند در پرده عمر و آنچه ما نقل کردیم
قلیلی از اخبار را فریاد میزند که این مراتب را بعضی رعیت امام مطلق طی میکنند ببرکت امام مطلق
بلکه امام مطلق رعیت مستعد را بمقام خود میرساند فرموده اند نحن و شیعتنا معنا فی درجة واحدة و معنی
امامت مطلقه این است و وارث حقیقی نبی و وصی عرفا اند و بس باعتبار آنکه ایشان باشارات و لطایف
و حقایق کتاب و سنت رسیده اند و معانی که از کتاب و سنت که اهل ظاهر تحصیل کرده اند آن معانی از کسب

ابن آن است وارث محبوب شیعت مولوی قدس سره وانکه میراث از رسول آنست و بس که به بینند
بعدما از پیش و پس معنی که طبع تیز رو زیشان بشنود آن قال زبور ذو الجلال معنی آن باشد که بکشاید
دری چون شکر از کفور پیش آید تحری معنی آن باشد که بستانند ترا فارغ از هر نقش گردانند ترا معنی آن سرّی
بود که کور و کر کنند مرد را بر نقش عاشق تر کنند خلاصه کلام این است که ارث انبیاء علیهم السلام الا علیهم
علم مواهبی لدنی است نه علم فضائلی کسبی و عارف محقق سرّ برایه و روایت بر سر و شاهد و مینماید و فی الکافی
عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ان عندنا والله سرا من سر الله وعلما من علم
الله والله ما یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان
الی ان قال علیه السلام حتی خلق الله لذلک اقواما خلقوا من طینة خلق منها محمد وآله وذریته
علیهم و من نور خلق الله محمدا منه وذریته صلوات الله علیهم وصنعهم بفضل صنع رحمته
التی صنع منها محمدا وذریته اقوامی که در این حدیث است همان اقوامند که در حدیث سابق بعنوان
فرموده اند اخوانی یجیئون من بعدی و فی کتاب الوافی فی باب الطینة عن الباقر علیه السلام قال یا ابا
ان من حدیثنا وسرنا و باطن علمنا ما لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن
ممتحن قلبه بالایمان و هو کلامی من یحتمله اذا ما کلمت من شاء الله من شیعتنا و اینکه گفتیم
که امام مطلق بعضی از رعیت مستعد خود را بمقام خود میرساند باذن نقم تا آنکه عامل اسرار امام مطلق شود این
دو حدیث دلیلش است و از این دو حدیث معلوم میشود که مقامی هست که ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن
ممتحن بر نمیدارد و قومی هستند از این امت که باین مقام فائز میشوند و تفصیلش این است که طینت این قوم
خلق شده از طینت محمد و آل محمد ص و روح این قوم خلق شده از نوری که از آن نور روح محمد و آل محمد ص خلق شده
و طینت در این اخبار عالم ملکوت است که عالم نفوس باشد که این عالم ظل عالم جبروت است که عالم عقول
مجرده باشد و ارواح سایر مؤمنان از مقام طینت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم خلق شده است چنانکه در

اخبار است و نعم

در اخبار است و مضمون بعض از این اخبار در مفتاح الاحباب ثانیه مذکور میشود ان شاء الله تعالی و عارف کامل آن
کر شده بوده نماید سریان الحق را در جمیع مظاهر برکت امام کل و این است سر مکتوم که آقای سید الساجدین
زین العابدین صلوات الله علیهم انی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا
وقد تقدم فی هذا ابو حسن الی الحسین ووصی قبله الحسنا و رب جوهر
علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ولاستحل رجال مسلمون دمی
یرون اقبح ما یأتونه حسنا و عارف محقق آنست که طینت و روحش از طینت و روح محمد
و آل محمد ص خلق شده است چنانچه در حدیثی است که نقل نمودیم و الد عمر بن فارض علیهما الرحمة میگوید وقتی
پدرم در خواب بود از او شنیدم که سه مرتبه گفته است صدقت یا رسول الله بعد از آن حال از
پدرم پرسیدم که چه امر روی نموده است تو را پدرم گفت که رسول ص و آله را دیدم از من پرسید که نسبت
تو بکی متصل است گفتم بحلیمه سعدیه انکه تو را شیر داد حضرت فرمودند که نسبت تو بمن متصل است
دیگر مرتبه گفتم یا رسول الله من از آباء خود دارم نسبت خود را و سلسله ما متصل است باو حضرت فرمودند
نسبت تو بمن متصل است در این وقت فهمیدم که مراد حضرت ص اتصال روح و طینت است که اشد اتصال
اتصالات است مولوی قدس سره فرماید این خلیفه زاده گاه گرد رهبری در راینه پیغمبر اب کل نسل
شاخ گل هر جا که میروید گلست خم مل هر جا که میجوشد مل است و عارف محقق داخل آل محمد ص و آله
در ثواب الاعمال صدوق علیه الرحمة حدیثی است باین مضمون که مردی نزد حضرت صادق ع گفته است
اللهم صل علی محمد و اهل بیته حضرت فرمودند که چرا نمی گوئی و آله تا ما و شیعیان ما داخل باشیم فرمودند
که اهل بیت محمد و آله علی و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم اند و مراد از شیعه که در این حدیث است و
در حدیثی که بعد مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در اخبار دیگر نیز هست جماعتی اند که طینت و ارواح ایشان
از طینت و ارواح محمد و آل محمد ص خلق شده است چنانچه در حدیث پیش مذکور شد و این شیعه خاصند که

[illegible]

که از جملهٔ آل محمدند ع نقل الشیخ البهاء الدین محمد عن بعض الرفقاء فی معرض تحقیق الآل کلاماً حاصله
ان النبی ص کل ما یئول الیه وهو قسمان الاول من یئول الیه مآلاً صوریاً جسمانیاً
کاولاده ومن یحذو حذوهم من اقاربه الصوریین یحرم علیهم الصدقة فی
الشریعة المحمدیة ص والثانی من یئول الیه مآلاً معنویاً روحانیاً وهم اولاده الرو
حانیون من العلماء الراسخین والاولیاء الکاملین والحکماء المتألهین المقتبسین
من مشکوة النبوة سواء سبقوه بالزمان او لحقوه ولا شک ان النسبة الثانیة
آکد من الاولی ولو اجتمعت النسبتان کان نوراً علی نور کما فی الائمة الطاهرین صلوات
الله علیهم وکما حرم علی اولاده ص الصوریین الصدقة الصوریة حرم علی اولاده المعنویین
اعنی تقلید الغیر من العلوم والمعارف هذا ملخص کلامه بلکه لازم است سالک حق را که
اجتناب نماید از صدقه واجبه چنانکه حجة الاسلام ابو حامد قدس سره در کتاب احیاء العلوم بیان فرموده
است در تفسیر امام حسن عسکری ع حدیثی است باین مضمون آنحضرت فرمودند که پیغمبر ص فرمودند که بر
شیعیان ما صدقه زکوة مریزید بر ایشان رحم کنید که لحوم ایشان مثل لحوم ما است فان الصدقة
علی جماعتنا حرام وقال ص وآله کل تقی نقی آلی واقعه بر فقیر روی نمود چون مناسب مقام است
نقل مینمایم مرا ایامی با غریبی بود و از کسی سوال نمیکرد در خاطر رسید که باو التماس نمایم و بخباز حواله
نمایم که هر قدر نان میخواهد از خباز بگیرد و بعد از التماس قبول نمود با خباز حواله نمودیم که هر قدر نان
خواسته باشند بدهند بعد از چند روز از خباز پرسیدم که طلب شما چه قدر میشود گفت فلان قدر ما رفتیم
از شخصی قرض کردیم و همان قدر بخباز دادیم و بعد از دو ماه شخصی مبلغی خمس و مبلغی زکوة بما داد که بمصرف
برسانیم خمس را باهل خمس و زکوة را باهل زکوة رسانیدیم و بخاطرم رسید که مرا چیزی نیست بقدر آن
مبلغی که قرض کردم بخباز دادم از آن زکوة باید قرض دادم و در آخر شب در واقعه می بینم که فقط

که فقط ان ماه میخوردیم و بعد از واقعه در تعجب ماندم و فکرم بجائی نرسید اقدام بزیارت و رفتم حضرت حسین
بن علی صلوات الله علیهما و بعد از زیارت بعقب قبر مبارک ایستادم و میخواستم که نماز بکنم جنب الاکثر برکت
اکثر و تعلیم انداخت بسبب انوار فقر را و پیش آن بود که جمعی مهمان ما بودند یک روز اتفاق افتاد که در خانه
ما نان یکجبه نشده رفتم پیش خباز و از آن نان گرفتم و پول ندادم و نگفتم هم که قیمت این نان را با قیمت آن
نان که در دست حساب میکنم فراموش کردم که قیمت نانی که از آن گرفته بودم گرفتم بیاسم و خباز قیمت
این نان و نان آن فقیر که با آن سید داد یکجا حساب کرد و گفت فلان قدر است و ما آن قدر را از جائی قرض
کردیم دادیم و قرض را هم از وجه زکوة دادیم تا این بخیلم الان در همان ساعت از مال خود مبلغی بر دوش
دارم و در آخر شب در واقعه می بینم که در مسجدی بکنار آب صافی بروانی نشسته ام و آن نان را که خورده
بودم قی میکنم و از دهن در داغ میریزد تا اینکه بیدار شدم و حمد الهی نمودم آنچه باین فقیر داد و میشود که
عنایت شدم حضرت ابا عبد الله الحسین ع کاشف الهموم شد بجده نتیجم چنین شفقته دروازه نیک
دارم در تجلی نور ازاد و معلوم شد قلیلا آنچه بیان نمودیم از اخبار و احوال که جمعی هستند که نور الا
الانوار را بچشم دل مشاهده مینمایند و بحقایق اشیاء رسیده اند و این طایفه از آل محمد ص و آله اند
و انکار قول آل او سلام الله علیهم کفر است و فی الکافی عن الباقر ع قال قال یا رسول الله ان حدیث
آل محمد ص صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد
امتحن قلبه للایمان فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلانت له قلوبکم وعرفتموه
فاقبلوه وما اشمأزت منه قلوبکم وانکرتموه فردوه الی الله والی الرسول و
الی العالم من آل محمد ص وانما الهالک ان یحدث احدکم بشیئ منه لا یحتمله
فیقول والله ما کان هذا والله ما کان والانکار هو الکفر وعن النبی ص ان من
کهیئة المکنون لا یعلمه الا العلماء بالله فاذا نطقوا به لا ینکره الا اهل الغرة

در شرط دین داری و ایمان این است که اهل ظاهر وقتی که کلام عرفا را بشنوند و نفهمند و یا مخالف
ایشان [illegible] فهمیده مانند نفهمند رد و انکار آن کلام ننمایند و بگویند که ما نمی فهمیم باعتبار آنکه عرفا که
در جمیع مراتب دین با اهل ظاهر شریکند در توحید و نبوت و ولایت و عبادت بلی فرق این است
که عرفا کسب ذاتی ببرکت حسن متابعت نبی صلعم چنین و دل ایشان کشوده شد چنانچه در حدیث پیغمبر است
و حدیث مذکور شد و دیدند آنچه دیدند مولوی قدس سره نظر کردم اندر دل خویشتن بدیدم جا آنجا
دگر جا نبود سئل عن النبی صلعم این الله قال فی قلوب عباده و فی حدیث القدسی لا یسعنی
الارض و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن و مثل عارف مثل بینائی است که معترف
است بوجود شمس و مثل اهل ظاهر و اهل استدلال مثل اعمی است که قائل است بوجود شمس مولوی قدس سره
جز [illegible] بر قیاس اقترانی قانعی و طائفه مبطلان استند که بصورت محققان بر لاف
اند و در راه زنی میکنند چنانچه میان علی محققان و مبطلان استند و مبطلان در رد و لاف [illegible] تا طعن تقلید
مولوی رگ رگ است این آب شیرین آب شور در خلایق میرود تا نفخ صور نهایت سخن با محققان
معـ ۱۹ محققان است و عرفا کاملی انکار دارند بر متصوفه و متفلسفه و متکلم نه بر صوفی و فلسفی مقام ۱۹
[illegible] بدانکه هر کسی خواسته که عارف کامل شود باید که اول بر سبیل علم الیقین شود با تقاضای
کامل [illegible] است که تا انجام باید رفت و تدارک اسباب سفر کنند تا تدارک نکنند مسافر
نشود علم و دانش است و معرفت بینش در راه معرفت راه بسیار نزدیک است پر خطر است
دو خطره پیش شود در راه سالک اگرچه دارد این چندین مهالک و این دو خطره دفع و قتال است
وقتی [illegible] الی اجل الیک قریب المسافة و چون مقصود که عرفان کامل
باشد فوق مقاماتست راه زنان از جن و انس بسیارند و بعد در [illegible] راه [illegible] گمراهی است
و سبب تسلط [illegible] است کافی الکافی عن الصادق علیه السلام [illegible] له قرین [illegible]

الکلی علاوه

اسمکن عنده من عنقه و قال امیر المؤمنین علیه السلام رحم الله امرأ اسمع الحکمة فوعی
و لحق بحجاه فنجی و قالت الزنادقة لا دین لمن لا شیخ له مولوی قدس سره بیغمات ما حقه
خاصان حق [illegible] باشند لیاقتش [illegible] بدانکه اکابر فرموده اند که سلوک بر دو قسم است یکی بطریق
اهل حقایق و دیگر بطریق اهل معاملات اما روش اهل حقایق را ناچار است از استاد که جامع علوم دین و معارف
یقینی باشد نه علم تنها مولوی قدس سره ای با عالم ز دانش بی نصیب حافظ علم است آنکس نه حبیب
مستمع از وی [illegible] مستمع از جنس عام بلکه علم با کشف غیب باید که عبارت از نور الهی
باشد قال النبی صلعم العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و این نور تحصیل و کسب نمی شود مخفی
موهبت است عطار قدس سره مقصود ما از کتب [illegible] خوانده ام زان علم معرفت [illegible]
نکو باشد [illegible] کشف غیب [illegible] باید بود و جذبه حق باید برای دار شود اما روش اهل معاملات را این
چاشنی که مذکور شد ضرور نیست بلکه علم [illegible] شریعت باید داشته باشند و سالک حق شده باشد [illegible] با مر
و جذبه حق براو وارد شود و فی الحدیث جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین که اگر مجموع
[illegible] باید که [illegible] انکشاف قلب و رسیده یقین باشد این
[illegible] اعتقاد [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] استاد [illegible] اعتقاد بر کرامات و خوارق عادت نکنند چه [illegible]
[illegible] و سحر و شعبده خوارق ظاهر میشود و از کفره نیز خوارق حاصل میشود بریاضت [illegible] نفس
و قلب نیز [illegible] است بعد از ریاضت [illegible] آن سمت [illegible] حاصل میشود محاذی
[illegible] نفس قوت داشته باشد یقین در عالم خلق خواهد شد [illegible] ضعیف [illegible]
است اطلاع بر غیبت بعض [illegible] مطلع میسازند بعضی از نفوس متصل میشود بعالم افلاک و صور
کائنات را از آنجا مطلع میشود و بعضی دیگر بعالم مثال مطلع میشود و از آنجا مطلع میشود و خلاصه کلام

این است که عرفا میگویند که در این مراتب مؤمن و کافر شریکند کمال که مقصود است در این مراتب نیست
با عارف که روشن ضمیر از کرامات ندارد و با صاحب کرامات که روشن ضمیر از عرفان ندارد [illegible] ای ابا
ابلیس آدم روی است پس بهر دستی نباید داد دست همه شان [illegible] صید هند [illegible] آید که ایشان [illegible]
رهند و بسیار است بسیار هم باید که سالک گرفتار نشود از جهت آنکه آن دخلی ندارد [illegible] بلکه طالب اول باید که
طلب خود معین سازد پس تمام طلب کند که اثر بر روی چون روز روز نماید تا طالب حق که هیچ غرض غیر حق
نباشد بسیار کم است عطار قدس سره فرماید راه را بسیار دیدم در عجایب لیک یکره رو ندیدم راه دان را یکی
کفتیم مطلب سالک را چون رو در بردن نماید برای این است که هر یک از علما و مشایخ میگویند که طریقه ما حق است
و اختلاف میان ایشان بسیار است و طالب بیچاره در میانه سرگردان است لهذا لازم است طالب را اگر بدست علما و
علو نیت برسد و با ایشان صحبت بدارد ملاحظه نماید که [illegible] از این اکثر یقین او درست [illegible]
و روشن [illegible] و با لا خدا میکند و با معرفت او [illegible] هرگاه یکی از این علامات و یا مجموع را در نزد کسی
از اکابر ملاحظه نماید دست بدامن آن بزرگ بزند که [illegible] او است و از معصوم پرسیدند که با کی مجالست
نماییم در جواب فرموده اند که من یذکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة
عمله یعنی با کسی مجالست نمایید که دیدن او شما را بیاد خدا آورد و از نطق او در علم شما بیفزاید و میل بجهد
با آخرت شما را عمل ایشان [illegible] زین چنین امداد دل بر حق شود [illegible] از [illegible] دل در روشن شود [illegible] عقلا است
عاقل را [illegible] در [illegible] از عاقلان گشتی [illegible] که زیادتی باید او حذر و در حدیث
است از حضرت [illegible] الکذب ریبة و الصدق طمأنینة و در حدیث دیگر از حضرت صادق
۲۴ روایت است که قلب [illegible] طالب حق شود [illegible] از سینه [illegible] می آید [illegible] کلمه حق [illegible] قرار میگیرد
[illegible] دل [illegible] محبوب [illegible] است از [illegible]
نیست [illegible] بود [illegible] از دل محبوب [illegible]
تا محبوب ما.

و روایت آن محبوب [illegible] از شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره نقل است که بعد از تحصیل علوم که رفت شیخ ابو الفضل
حسن سرخسی قدس سره مشرف شدم [illegible] و از الوقت بر قامت شیخ ابو الفضل [illegible]
شیخ ابو سعید [illegible] در [illegible] شیخ از معارف الهی [illegible] کلام [illegible] و آن [illegible] بزرگ
فرو ماندند و در [illegible] لقمان سرخسی قدس سره [illegible] از [illegible] فرود [illegible] کرد
و باز [illegible] شیخ ابو الفضل گفت یا با سعید [illegible] در آن درگاه [illegible]
که علم ندارد [illegible] چون طالب [illegible] در [illegible] صحبت پیر [illegible]
[illegible] در [illegible] و فی الحدیث ما اتخذ الله جاهلا ولیا و شیخ عطار [illegible]
[illegible] که باید [illegible] عبور نماید [illegible]
[illegible] کفتند که [illegible] حبیب [illegible]
[illegible] شیخ عطار [illegible] باعتبار آنکه
کرامات و خوارق عادات [illegible] طریقت است و علم [illegible] طریقت است [illegible] میگویند که صاحب
کرامات [illegible] عطار [illegible] گردد و [illegible] اسرار
[illegible] کامل باید [illegible] و بعضی از [illegible] و علم
عرفان ندارند [illegible] است [illegible]
[illegible] است و [illegible] طالب [illegible] طلب است
قال الشیخ [illegible] العشق [illegible] الواقع [illegible]
و فی الحدیث ان لله عبادا اولیاء اصفیاء [illegible] ای برادر [illegible]
وعده نماید [illegible] و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا [illegible]
[illegible] و [illegible] خدا [illegible]

و خلفای محمد و اولیای محمد صلوات الله علیهم اجمعین و طریقه نیست که توسل تام و تمام نماید سالک به محمد و آل او علیهم السلام و ما
و انقطاع تام و تمام نماید بوسیله ایشان به خدا چنانچه تعالی الله فرموده و ابتغوا الیه الوسیلة و ایشان هستند وسیله چنانچه در
در اخبار رسیده که همیشه نور محمد و آل محمد صلوات الله علیهم در نظر سالک باید باشد در نماز و ذکر و در تلاوت و در وضو و غسل و
وضو و سایر آنچه از و سلب و اکل و شرب و فی النیابة الجامعة و متقدم امام طلبتی و حوائجی و ارادتی و
کل احوالی و امور و در کتاب فقه الرضا مذکور است از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء که فرموده که در نیت تکبیرة الاحرام
و اذکر الله و رسوله و اجعل واحدا من الائمة نصب عینک و بخو بکه بیان کردیم از علما قائل شده اند که
حق را بنور رسانند و آن را شده باشد و در نور او را میکنند و حق خدای محمد و آل محمد سلام الله علیهم که از این راه رسیدیم
و فواهم رسید ایشان الی الابد انشاء الله و رضوان الله علیهم میگویند تا به حق برسد و سالک دارد و او را
از نور و فیض رسانند از توجه و ملاحظه بدر راه هلاکت نور و جمع شدن خاطر سالک همین است که بیان نمودیم و لهذا عرفا و
رضوان الله علیهم بنا گذاشته که معتقد اطلاع الشیخ و الولی سالک باید صورت مرشد خود را در نظر بگیرد در مشغول کار شود این
اسرار این نیست و جمع شدن خاطر جمعی از بزرگان که از دنیا رحلت نموده اند باید از ارواح ایشان در مقابل استمداد جویند
و ایشان را در نظر آورند بسبب قوت قلب سالک میشود و روح سالک را اتصال معنوی با ارواح آن اکابر حاصل میشود و نور
الیه بواسطه این ارواح بروح سالک وارد میشود تا آنکه روح سالک بمرتبه قوی میشود که بنفسه استمداد جوید از حق
بلاواسطه قبول فیض نماید و دیده عام که بعضی از علما و نوشته اند که صورت مرشد را در نظر گرفتن حجاب پرستی است و اکثر خلق
هم انکار دارند لهذا التحقیق اسرار این کلام انشاء الله تعالی بدان ای سالک که نفس انسان یک لحظه فارغ و بیکار نیست و همیشه
از حالی بحالی و از صورتی بصورتی منتقل میشود و از حالی بحالی میرود و همیشه در امور این دنیا است و صورتی نقش و در
در نفس قرار گرفته است و برای آنکه از این نقش و صور از و بیرون نمایند و نفس فارغ و از صورت نفس و از وسوسه شیطان خلاص شود و مبدء
خود را یاد نماید صاحبان شرایع بامر خدا وضع انواع عبادات نموده اند و از جمله عبادات مشتمل بر نماز و حج و زیارت انبیاء و
اولیاء است و غرض از نماز این است که در آن وقت نفس متوجه جناب حق شود و متذکر حق شود و بواسطه او فیض و اوراک

ایں ساکش را این صورت راه زر
نقد صورت گردد در الگه نو
چون خیال ایکه خیال یار من
ظاهر نیست بخیال او بیت که تکلیف
نظر کن جمال جانان ببین
عین آن ان بعین آن ان بیاه
عین نور او اسم اعیان
صورت اسم اعظم سلطان

در نماز میخوانند با همیشه قیام و در رکوع و سجود و سلام و غرض از نماز این است که در آن موضع شریف بوقت سلام حجر الاسود
و در وقت طواف بیاد آورد حق را و حق النبی صلی الله علیه و آله و اتمام شرعت المناسک للاقامة ذکر الله تعالی
و بیاد آورد که در آسمان طواف بیت المعمور مینمایند و مشغول بنده گی اند و غرض از زیارت این است که برابر مرقد شریف شیخ
یا ولی ایستد و صورت صاحب مرقد را در خیال در آورد و با و مکالمه نماید و قلب او متوجه نقش گردد که صاحب مرقد نماید با علو
او قلب زایر مستفیض از فیض حق شود و همچنین است با بد قبرش و همچنین خانه که کعبه است متوجه شدن و رو آنکه از جهة
حق سبحانه حق تعالی اینما تولوا فثم وجه الله است و هو معکم اینما کنتم است و یا من المحجوب مکان لا یخلو منه
است و کلام ایشان نقل نموده اند بالجمله بیان شده و مجموع مراتب مذکوره در خیال تا اینان مقید گشتند و جای دیگر نزد در
در آنوقت بلا انقطاع جمال حق نماید کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله اعبد ربک کانک تراه و ان لم تکن تراه فانه
یراک و اولیاء الله و صب الاشارة نبی و آل نبی صلوات الله علیهم بنا گذاشته اند که سالک در اوایل امر صورت مرشد را در نظر
بگیرد و از تفرقه و وسوسه شیطان خلاص شود چنانکه بعضی از این مقام بیان نمودیم و آن اشاره نیست کما قال العارف و من
لم یکن له شیخ فشیخه الشیطان و معنی حدیث و معنی حقیقه و شهود این مقام نیست که هر فرد رشد کامل نیست خلاص
نور و مشهود است تا مرشد کامل مولانا علی صلوات الله علیه برسد و جمعی است که بعضی از بی بصیرتان میگویند و مرشد کامل وقتی که
بر احتیاج است صورت مرشد را در نظر گرفتن جون آنجا این است که این مرشد فقط بر عکس مرشد کامل است نور قوی نور ضعیف را
تمکین نمیدهد و تا انبیاء و اولیاء مرشد ظاهر بر روح سالک قوی نشود آنوقت میتوانند که از مرشد کامل بقدر استعداد او فیض ببرد
و اخبار بسیار در فضل و تعریف مرشد مذکور شده معلوم میشود که مرشد ظاهر عکس مرشد کامل است لا ینفک مقام پنجم معرفت
در تفسیر آیه کریمه الله نور السموات و الارض معلوم میشود که مجموع عالم اجسام ذات حق است که کل آثار آن تحت اجسام ظاهر
ذات مینمایند بعضی برآنند که از نور حقیقی ظاهر هستند و در زیر آن مطلوب جناب اهل استدلال از این اجسام استدلال
مینمایند بر وجود حق و اهل حق در این اجسام بلا واسطه حق را مشاهده مینمایند کما قال سید الشهداء عليه التحية و الثناء و رب محجوب علی الحق
ایرجی به تعالی انت من یعتب الوصیا و قال سید الشهداء علیه التحیة و الثناء ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک

للشجرة حتى يكون هو المظهر لك وقال الله تعالى الله نور السموات والارض الآية وچون در روايت حق تعالى ذكر كرد ظهور
نور خود را در مراتب مظاهر و ذكر كرد در اين آيه تمثيل [illegible] نور على نور [illegible] نور بخشنده ارواح سموات وارض است
كه متفرع بر عقل و نور ديگر عقل است [illegible] ارواح سموات وارض و اين [illegible] است و اما نظر
ديگر آنكه نور عقل است و ديگر نور نفس است كه ارواح سموات وارض باشند و عقل محيط است بر نفس فلا تغفل من نكتة لطيفة
تعالى المبيانين و در آخر فرمود يهدى الله لنوره من يشاء يعنى يهدى الله بنوره المتين فى الظاهر الى
نوره المطلق الاحدى وكسى كه خواسته باشد كه عين شمس را ببيند [illegible] ملاحظه نمايد و بدون
ملاحظه نتوان كرد عين شمس را [illegible] در رسائل و تحقيق اين آيه كه مذكور ميشود حال
[illegible] اكابر عرفا و اعاظم حكما [illegible] ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء كما هو اهله و مستحقه قال
الله تعالى الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجة
كانها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضئ ولو
لم تمسسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس اول در خود
اين مراتب را بايد ملاحظه نمود كما قال ولى المطلق صلوات الله وسلامه عليه دواؤك فيك وما تشعر
وداؤك منك وما تبصر وانت الكتاب المبين الذى باحرفه يظهر المضمر وتزعم انك
جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر وقال صلوات الله عليه من عرف نفسه فقد عرف ربه
بدان [illegible] تا بدانى كه بدن انسان است و [illegible] روح انسانى است
كه [illegible] اين روح در بدن [illegible] حيوة و حس و حركت و تميز دارد و آن مصباح [illegible] در شيشه دل است [illegible]
منور [illegible] زجاجه [illegible] كوكب است درخشنده
در لطف تشبيه [illegible] زجاجه تا مصباح [illegible] اختلاف [illegible] شجرة مباركة زيتونة كه عبارت
از نفس ناطقه كليه الالهيه و مولانا امير المؤمنين صلوات الله عليه اين نفس ناطقه كليه را به كلمة الالهية تعبير فرموده اند حيث

بقوله [illegible]

يقول [illegible] و اين كلمة الالهية در ترتيب نفس [illegible] عليه السلام است كما [illegible] مكاتبة [illegible] الى جعفر [illegible]
الشجرة المباركة على بن ابيطالب عليه السلام ولا شرقية ولا غربية [illegible] عقل
نيست [illegible] عقل [illegible] است كما قال عليه السلام فى حديث كميل
والعقل وسط الكل و عالم عقل [illegible] تعبير ميكنند باعتبار [illegible] ظهور كالشمس [illegible] قوة و استعداد
در او نيست كما قال امير المؤمنين عليه السلام فى تعريفها العقل صور عارية عن المواد عالية عن القوة
والاستعداد تجلى لها فاشرقت وطالعها فتلألأت والقى فى هويتها مثاله فاظهر عنها افعاله [illegible]
[illegible] شريف را [illegible] عرفانى [illegible] لا غربية وان شجره مباركه [illegible] است
[illegible] كه از عالم جسمانى نيست و عالم جسمانى [illegible] تعبير نموده اند [illegible] قوة [illegible]
و اين عالم را عالم ظلمت هم تعبير ميكنند باعتبار عدم ظهور كالشمس و نفس كليه را [illegible] است بعقل كل و جامع
صفات حيوانيه و ملكيه است و اول تعلق نفس كل در اين عالم [illegible] است يكاد زيتها يضئ [illegible]
زيت الشجرة [illegible] ولو لم تمسسه نار [illegible]
[illegible] كما فى الحديث عن النبى صلى الله عليه وآله انه سئل عن الاولياء فقال هم الذين
[illegible] نور على نور [illegible]
نار تعليم [illegible] نور [illegible] نفس كل [illegible] على سلام الله عليه است باعتبار [illegible]
واتصال [illegible] عقل كل [illegible] محمد است صلى الله عليه وآله كما قال [illegible] اول ما خلق الله نورى [illegible]
[illegible] عقل كل [illegible] نفس كل [illegible] نور على نور [illegible] شجره
[illegible] شجره مباركه [illegible] نفس كل [illegible] انواع تجليات [illegible]
وازين بيان [illegible] حديث حضرت صادق عليه السلام حيث قال طوبى
شجرة فى الجنة اصلها فى دار على بن ابيطالب عليه السلام وليس من مؤمن الا

حف وان هو غصن من اغصانها در شان تجلی علی علیه السلام است بر قلوب و صاحب احدیت در مظهر ١
علی بر اهل شان تجلی نماید در دیباچه در فصل ذریه مذکور است قال رئیس المکاشفین شیخ محی الدین
فی نقش الفصوص التجلیات الالهیة لاهل العزة انما هی بواسطة الکامل کما فی الدنیا و
والمعانی المفصلة لاهلها متنزهة من رتبته و مقام جمعه ابدا کما تفرع منه ا
انزلا سواء قدس سره اسم آدم و اسم نوح و اسم ادریس علی بعد علی لما اقرکما قال و نفوس قدسیه
از تجلیات علی است و تفصیل بیان در شرح خطبه چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و مؤید تحقیق مذکور است قرائة
ابی مثل نور المؤمن والقمی عن الصادق علیه السلام عن ابیه فی هذه الآیة الله نور السموات والارض
قال بدء بنور نفسه مثل نوره مثل هدایته فی قلب المؤمن کمشکوة فیها مصباح المصـ
المشکوة جوف المؤمن والقندیل قلبه والمصباح النور الذی جعله الله فیه یوقد من شجرة
مبارکة قال الشجرة المؤمن من زیتونة لا شرقیة و لا غربیة قال علی سواء الجبل
لا غربیة ای لا شرق لها و لا شرقیة ای غرب لها اذا طلعت الشمس طلعت علیها و اذا غربت
غربت علیها یکاد زیتها یضیئ یکاد النور الذی جعله الله فی قلبه یضیئ و ان لم یتکلم الحدیث
از مضمون حدیث ظاهر میشود بنحوی که ما بیان تفهیم نمودیم نهایت بعض از حدیث محتاج است بشرح چنانکه بیان نمائیم فرموده الشجرة
المؤمن مراد از شجره نفس ناطقه مؤمن است که جامع صفات [illegible] الکمالیه و الملکیه است و این نفس ناطقه را تعبیر
بقلب هم میکنند و این غیر قلب صنوبری است و معنی لا شرقیه و لا غربیه را بسواء علی الجبل فرموده یعنی
با نفسی که از عالم مجرد صرف نیست و نه از عالم قوای جسمانیه است بلکه جامع بین العالمین است تا مظهر صفات جمالیه
و جلالیه تواند شد عالم ملکوت که ارواح مجرده باشند مظهر صفات جمالیه اند و عالم ملک که ارواح شیاطین و جن و سایر [illegible]
باشند مظهر صفات جلالیه اند و انسان کامل است که جامع بین العالمین و مجمع البحرین و مظهر کل شئ است و این را سواد الجبل فرموده نظر ونهان
سواد بشر بر جنود معنوی یکی است قال بعض العرفاء کلما فی الکون وهم او خیال

او عکوس

او عکوس فی المرایا او ظلال لاح فی الظلمات لسیر شمس الهدی لا تکن حیران فی تیه الظلال ننه
کیفیت آدم عکس نور لم یزل جیب عالم موج بحر لا یزال عکس را کی باشد از نور انقطاع موج را
کی بود از بحر انفصال اذا طلعت الشمس طلعت علیها و اذا غربت غربت علیها فی شمس ذات
احدیت تجلی میکند بر انسان کامل الم تر الی ربک کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا
الشمس علیه دلیلا که تغییر ازو نیست و لا استتار و لکن یستتر بغیر عبید المؤمنین و سند عن النبی صلی الله علیه و آله انه
قال فی قلوب عباده [illegible] احتفا و احتجاب حق است بر عارف در مقابل
عارف [illegible] حجاب [illegible] در همه حال و [illegible] سالک [illegible] خود شاهد نمود
سموات و ارض [illegible] بعنوان [illegible] شاهد مینماید [illegible] که سالک [illegible] مجموع [illegible] در
خود شاهد مینماید و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر ای نسخه نامه الهی که توئی
در آینه جمال شاهی که توئی بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست از خود بطلب
هر آنچه خواهی که توئی [illegible] در تطبیق آفاق و انفس رساله نوشته اند
من اراد فلیرجع الیها و جسم [illegible] مشکوة است و مصباح در او نفس منطبعه
فلکیه است و بمنزله زجاجه است در او و مصباح در زجاجه است که نفس ناطقه
فلکیه باشد و نفس ناطقه فلکیه را افروخته شد از شجره مبارکه بنحوی که بیان
شد قال العالم العارف محمد بن علی اللحساوی قدس سره فی کتابه
المنشور المجلی [illegible] بر احوال اقوال ما ذکره اهل الحکم یجد ما ذکره
مخالفا لاصول الشرعیة و لا للقواعد الاسلامیة فان منها الظواهر الکثیرة ما یدل علی
استناد حرکتها الی الافلاک الیها کما فیها ما یدل علی استناد افعال الیها من غیر فرق
و ذلک دلیل علی ان لها نفوسا مدبرة لها کما ان ورد حاظواهر این آیه دال فی

هدایه است فقال لها وللارض ائتیا طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعین ازلفت
مذاق حق تعالی جسم تکلم صوتی دار بخرج است وجسم ارض مخصوص شده نه فلک و هیچ زمان
یک ستاره سود آن تو است بخو قبها ده زمین یک تنه شیدا ن تو است سئل عن الرضا
علیه السلام عمن کلم الله لا من الجن ولا من الانس فقال السموات والارض فی قوله ائتیا طوعاً
او کرهاً قالتا اتینا طائعین وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی و در حدیث
است که خدای تعالی امر کرد زمین را ببلعیدن آب خودش پس زمین بلعید همه آب
خودش پس اراده کرد آسمان اینکه داخل ارض شود پس امتناع کرد ارض
از قبول و گفت زمین که خدای مرا امر کرد بفرو بردن آب خودم پس باقی ماند
آب آسمان بر روی زمین و در حدیث است که النجم الثاقب ستاره زحل است
و ان نجم امیر المؤمنین علیه السلام است و امر میکند بر زحل در ترک دنیا و دعای
صحیفه سجادیه که در وقت رؤیت هلال خوانده میشود دلالت صریح داره
و صاحب شعور و معرفت در امور است و آیات دیگر هست که خدای تعالی
اوصاف ذوی العقول را بر اشیا گوینده اوازمیه مثل الحمد لله رب العالمین
این جمع ذوی العقول است و مثل وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا
تفقهون تسبیحهم وهم ضمیر جمع مذکر ذوی العقول است و حدیث تسبیح حصی در کف
نبی صلی الله علیه وآله مشهور است و زمان که موجود است و در صف
تعالی مراتب وجود واقع شده است تمیز و ادراک داره و در اخبار است
که در قیامت شهادت میدهد زمان هر چه مکلفین کرده اند و قال الله تعالی
فلا تظلموا فیهن انفسکم ضمیر فیهن راجع است بالشهور و هن ضمیر مؤنث ذوی العقول است

در زمان نزد ما معدوم است و نزد روح خارج از افق زمان موجود است و از ذوی
العقول است و تحقیق عرفانی اینست که علم و ادراک و حیات و سایر صفات
از لوازم وجود است و جمیع موجودات پرتو ذات واجبه اند نهایت نقص
بعضی موجودات و کثرت آن مانع از ظهور صفاتشند برای غیر عارف ربانی و هر
قدر که دورتر میشود وجود از منبع جود صفاتش هم ضعیف تر میشود مثل جمادات
و نباتات و در موطنی خواهد بود که صفاتش بر همه بان ظاهر میشود و میشنوند نطق
اجسام قال الله تعالی وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل
شیء و یحیی بن اکثم روایت کرده است که محمد بن علی الجواد علیه السلام دلیل بر امامتش ۱
خواستم آن امام علیه السلام امر کرد بعکازی که در دست من بود آن عکاز در کمال
فصاحت شهادت گفت و اعتراف بامامت امام علیه السلام نمود اهل شهود از عرفا بنحوی
که در کتاب و سنت است شنیده اند و میشنوند کلام اشیا را و دیده اند آنچه
دیده اند چنانچه بیان کرده اند و نفی انکار چشم و گوش را تبدیل کرده اند تا
بمقام عالی فایض شده اند و اهل ظاهر در حجاب مانده اند ظاهر کتاب
و سنت را تاویل نموده اند کاش خودشان تاویل میکردند مولوی قدس سره
این سخن را در نیابد گوش خر گوش خر بفروش و دیگر گوش خر از بعضی
اخبار مستفاد میشود که حرکات افلاک حرکات طبیعیه است و این منافی تحقیق
ما نیست بلکه بعضی از حکما نیز قائل شده اند مع هذا شعور افلاک قائلند قال
بعض الاوائل ان حرکة الافلاک بالطبع یعنی کلام کما قال بعض منهم والفلک لعدم
اختلاف الدواعی یکون فعله الارادی علی نهج الواحد و در آخر آیه شریفه فرموده اند بهدی الله

لنوره من آثار نبی بنوره المتقید فی المظاهر من العقول المجرده المفارقه والنفوس المتعلقه
والاجسام الفلکیه والارضیه وما فیهما علی نوره المطلق الاحدی و جمیع مراتب وجود درجات
وجود حقند و ذات احدیت رفیع الدرجات است کما قال الله تعالی رفیع الدرجات
و مقید شدن و ظاهر گردیدن مجموع عوالم موقوف بعنایت ازلیه است و خلق بسیار در
این عوالم مانده اند کسی که از سر وحدت گشت واقف که او واقف شد
اندر مواقف بعضی هیولا را بمبدائیت فرا گرفته اند و بعضی عناصر اربعه را تعدد راد
و بعضی اجسام فلکیه را و بعضی کواکب سیاره و بعضی ازین مراحل عبور نموده اند عالم نفس را
بمبدائیت فرا گرفته اند مثل نصیری در حق حضرت علی علیه السلام و نصاری در عیسی
و جمعی ازین مرحله گذشته اند و بحق حقیقی معترف شده اند مثل بسیاری از ارباب
کلام و اهل حدیث و علمای ظاهر و این جماعت قائلند بمراتب ملائکه و ارواح
و عرش و کرسی و سموات و ارض و ما فیهما و مدبر کل واجب تعالی را مبدا اند
و بوجود مجردات صرفه قائل نیستند ارواح و ملائکه را اجسام لطیفه میدانند و حال
آنکه نزد اکابر از اهل حکمت و عرفان این ارواح و ملائکه غیر محصوره مرتبه از
مراتب نفس کل است و شجره مبارکه باشد و نفس کل مظهر عقل کل است و عقل
کل مظهر حق حقیقی و این جماعت از کفر بر آمده اند و از ظلمت عالم خلق گذشته اند و باسما
آلهی رسیده اند و همچنین فهمیده اند که اسما مفهومند صادق بر ذات
حق و بس نه چنین است عالم اسما عالمی است غیر متناهی که عوالم مذکوره بواسطه عالم
اسما از حق صادر میشود کما فی الدعا اللهم انی اسئلک باسمک الذی خلقت به العرش
و باسمک الذی خلقت به الکرسی و باسمک الذی خلقت به الارواح و قال الله تعالی سبح اسم

ربک

ربک الاعلی یعنی تسبیح و تنزیه کن اسم رب خود را که رب تو این صفت دارد
و امثال از تنزیه است و لهذا اسم جامع موجودات است که بسبب او ارواح و عرش و کرسی
و سایر اشیا موجود شده اند و حق را منزه نموده اند از صفات نقص و تجرد و حق معترف
و قائل شده اند که او است رب ملائکه و ارواح و اجسام و رب العالمین است
و محققین از اهل حکمت و اهل عرفان قائلند بجمیع آنچه جماعت مذکوره قائلند
نهایت میگویند مجموع عالم اجسام و ارواح و ملائکه صادر شده اند از حق
تعالی بواسطه عقل کل و لهذا قول را باعتبار اوله قائل شده اند اهل شهود تصریح
نموده اند که عقل کل حقیقت محمدی است صلی الله علیه و آله و رب العالمین است و لهذا
فرموده که حضرت بفاتحه الکتاب و رب الارباب مطلق جناب احدیت است و اما از جهت
بشریه محمد صلی الله علیه و آله عبد است و مربوب قوله تعالی قل انما انا بشر مثلکم یوحی و از جهت
استدعای دعا میکرد از فقرا بقول ادعونی و فی الحدیث لیستنصر بدعاء فقراء المهاجرین
و ازین جهت فائده صلوه و سلام خلق باو میرسد و اما از جهت حقیقت در ربوبیت
منزه است از امور مذکوره باعتبار اتفاق اهل عقیده تعالی محال است که مستکمل
از سافل شود و دلیل این مطلب در کتب حکمت مسطور است و موجودات مجرده
لا تعد و لا تحصی از حق تعالی صادر شده است و میشود و بواسطه حقیقت محمدیه
صلوات الله علیه و آله و قال صلی الله علیه و آله انا من الله والکل منی و شواهد بسیار
از کتاب و سنت است که ما قلیلی را در غیر این فصل ذکر کردیم و معروف حقیقی از
مظاهر آثار و افعال و اسما و صفات در جلوه است پس از هر غرفه جلوه مینماید قال
سید الشهدا علیه السلام تعرفت لکل شیء فما جهلک شیء و نسبت انسان که بسبب استعداد و

و قابلیت صفات بطرق متعدده نموده اند و هر یک نور جمال معروف را در آینه از مرایای
اکوان مشاهده نموده اند جماعتی از سالکان عالم لاهوت اند نور احاطه ذات منظور
ایشان است قال سید الشهداء صلوات الله علیه انت الذی تعرفت الی فی کل
شیء فرأیتک ظاهراً فی کل شیء و این جماعت انبیاء و اوصیاء و کمل اولیاء الله علیهم السلام
و جماعتی سالکان عالم جبروت اند که عالم عقول مجرده باشند و این جماعه را نور
احاطه صفات و اسماء منظور و مشهود ایشان شده است مثل محققان از اهل حکمت
و سایر اولیاء و جماعتی سالکان عالم ملکوت اند که عالم نفوس باشد تجلی فعلی ملحوظ
ایشان است مثل علماء و جماعتی که در اطوار عالم ملک میروند مثل طبیعیین و دهریین
و سایر فرق و هر یک از طوایف مذکوره غیر طایفه اول مقید بمظهری خاص شده
اند و بلندی و پستی دین و مذهب ایشان بحسب مظهر است که در آن مظهر معتقد
شده اند بمشاهده جمال نور وجود مطلق و جماعه اخیر کافر شده اند باعتبار
آنکه منزه از صفات جسم و جسمانی نموده اند و بمبدائیت قرار گرفته اند
که چون نور جمال وجود مطلق از جمیع مجالی در تجلی است پس باید که در همه مراتب
معبود و معروف باشد قال الله تعالی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه و قال الله تعالی
و له من فی السموات و الارض کل له قانتون پس جمال وجود مطلق را محیط است
بجمیع اجزاء عالم را اگر در ضمن هر یک ببیند و مقید بدان نگردد زهی ایمان اگر موقوف بدانستی
که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است و اگر از احاطه آن نور غافل
شود در ضمن یکی از مظاهر ببیند و همانجا بایستد زهی کفر اگر کافر زبت آگاه
گشتی کجا در دین خود گمراه گشتی جمیع مراتب وجود را شامل است که در آینه اجسام دیده

جمال مطلق دیده شود قال قبلة الاولیاء علیه التحیة و الثناء ما رأیت شیئاً
الا و رأیت الله قبله و عبور از جمیع مراتب وجود نمودن و در مقامی از مقامات
مکث ننمودن و بحق حقیقی رسیدن موقوف است بعنایات ازلیه و لهذا
قال الله تعالی یهدی الله لنوره من یشاء یعنی بنوره المقیده الی نوره المطلق
و پیغمبر صلی الله علیه و آله از حیثیت بشریت در حال عبور را از مراتب وجود
میفرموده اند اللهم انی اعوذ بک من الکفر این گونه کفر ظاهر است که کفر با
باله و کفر بآیات و کفر شرعیه باشد بلکه این کفر کفری است که در حال مشاهده
قبله و عروج روحانی وارد میشود بمعنی مراتب وجود که در آن وجود ظاهر میشود
صفات ربوبیت و الوهیت است و حضرت ابراهیم علیه السلام در حالتی
سیر و سلوک باطن بعالم مثال رسید که کوکب عبارت از او است و در مرتبه
عالم جسمانی قال هذا ربی و چون تغییر در او دید عبور نمود از آن عالم بعالم
نفس رسید که قمر عبارت از او است نور آن انور و قوی تر از اول دید
و چون بحقیقت آن رسید از وهم اعراض نمود و بعالم عقل رسید که شمس عبارت
از آن عالم است و این عالم را اتمام تر از در عالم سابق دید و قال هذا ربی
هذا اکبر و چون بتحقیقش رسید دید که وجود عقل و صفاتش از حق حقیقی است گفت انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض الآیه و حضرت ابراهیم علیه
السلام بچشم ظاهر از کوکب ظاهر و قمر ظاهر و شمس ظاهر عبور نموده و استدلال
بر وجود صانع نمود قال الصادق علیه السلام انما کان ابراهیم طالباً لربه و لم یبلغ
کفراً و انه من فکر من الناس فی مثل ذلک فانه بمنزلته و از چشم دل از عالم مثال

و از عالم نفوس و از عالم عقول عبور نمود و قال انّی لها و کذلک نری ابراهیم ملکوت
السموات و الارض ملکوت باطن ملک است و بچشم دل ملکوت دیده شود
و ملکوت سموات و ارض است و بچشم ظاهر دیده نشود و انبیاء و کمّل اولیاء
چون محبوبان حقند جذبه پیش از سلوک بر ایشان وارد میشود و بمقام وحدت
اطلاق فائز میشوند و در این حال خبر از مراتب و خواص آن ندارند و بعد از
صحو از آن جذبه سالک میشوند و سیر ظهور وجود مطلق در مظاهر مینمایند و حالات مذکوره
حالات سلوک است و خواص مراتب وجود را در این حال بتجربه و تحقق
میرسانند تا سالکان الی الله درست بروند و مقید نشوند و آنچه در اخبار
وارد شده است در ابراهیم علیه السلام بر زهره پرست و قمر پرست و شمس پرست
گذشت غرض از آن کلام هدایت طوایف ثلثه بود و آنچه ما بیان کردیم هم حقیقت
از یک کار چندین کار میشود و قال قبلة العارفین امیر المؤمنین علیه السلام فی مناجاته
الهی و الحقنی بنور عزّک الابهج فاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا و آنچه در اخبار
وارد شده است در تأویل آیه شریفه در مشکوة قلب محمّد است صلّی الله
علیه و آله و زجاجه قلب علی علیه السلام است و علم محمّد صلّی الله علیه و آله در آن
زجاجه ریخته شده است و نور علی نور الامام فی اثر الامام است و غیر این
معانی همه اینها حق است و نظر معصوم سلام الله علیه بافهام ناس است و بشریت
محمّد و علی و ائمه علیهم السلام است و آنچه ما بیان نمودیم نظر بحقیقت محمّد و علی صلوات
الله علیهما است نه بشریت ایشان و مؤیدات از کتاب و حدیث هم نقل
نمودیم و معنی ما انتم و الحمد و تشهد معانی است که از آن باطن در روح امام جعفر صادق

علیه السلام

علیه السلام مستفیض شدم الحمد لله و الشکر للصادق علیه السلام و فی الحدیث من لم یشکر
المخلوق لم یشکر الخالق مقام بیست و یکم فی تحقیق رؤیة النبی صلی الله علیه و آله ۲۱
و اوصیائه علیهم السلام فی المنام فی المجالس للصدوق علیه الرحمة عن الرضا
علیه السلام انه قال له رجل من اهل خراسان یا ابن رسول الله رأیت رسول الله
صلی الله علیه و آله فی المنام کانه یقول لی کیف انتم اذا دفن فی ارضکم بضعتی و
استحفظتم ودیعتی و غیّب فی ثراکم نجمی فقال له الرضا علیه السلام انا المدفون
فی ارضکم و انا بضعة من نبیکم و انا الودیعة و النجم الی ان قال و لقد حدثنی ابی
عن جدی عن ابیه علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من
رآنی فی منامه فقد رآنی لان الشیطان لا یتمثل فی صورتی و لا فی صورة
احد من اوصیائی و لا فی صورة احد من شیعتهم و ان الرؤیة الصادقة جزء
من سبعین جزء من النبوة و بلفظ مثله باسانید عن ابن عمر و ابی هریرة و ابن
مسعود و جابر و ابی سعید و ابی قتادة عن النبی صلی الله علیه و آله بروایة
ابی داود و البخاری و مسلم و الترمذی بالفاظ مختلفة منها من رآنی فی المنام
فسیرانی فی الیقظة و لا یتمثل الشیطان بی و منها من رآنی فی المنام فقد رآنی
فان الشیطان لا یتمثل بی و منها من رآنی فی النوم فقد رآنی فانه لا ینبغی للشیطان
ان یتمثل فی صورتی و فی روایة ان یتشبه بی و منها من رآنی فقد رأی
الحق فان الشیطان لا یتزای بی و قال فی النهایة الحق ضد الباطل و منه
الحدیث من رآنی فقد رأی الحق ای رؤیا صادقة لیست من اضغاث
الاحلام و قیل فقد رآنی حقیقة غیر مشتبه انتهی و فی کتاب الفصوص للشیخ محی

الدین قدس سره من رآنی فی النوم فقد رآنی فی الیقظة فان الشیطان
فان الشیطان لا یتمثل علی صورتی و فی کتاب سلیم بن قیس قال امیر المؤمنین
علیه السلام لعبد الله بن عمر من رأی رسول الله صلی الله علیه و آله فی النوم فقد رآه
فی الیقظة و فیه ایضاً قال محمد بن ابی بکر رضی الله عنه و سلیم بن قیس
سمعنا من امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من
رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی فی النوم و لا الیقظة و لا
باحد من اوصیائی الی یوم القیمة و فی الحدیث الآخر من رآنی فقد رآنی فان
الشیطان لا یتخیل بی و علما در معنی این اخبار اختلاف کرده اند و ما خلاصه
اقوال را بعد از حذف زوائد نقل مینمائیم و بعضی اقوال که پر داهی است
ترک مینمائیم شیخ مفید و سید مرتضی رضوان الله علیهما قائلند که این اخبار
از جمله اخبار احادند و گفته اند که بر تقدیر تسلیم صحت معنی دارد این اخبار و هر یک
از آن دو بزرگ معنی گفته اند اما شیخ مفید رحمه الله گفته است که کسی نبی
صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم السلام را در خواب ببیند این نوم نزد
ما سه قسم است قسمی قطع میکنیم بر صحت آن و قسمی قطع میکنیم بر بطلان و قسمی تجویز
میکنیم بر صحت و بطلان آن پس قطع میکنیم در آن بر عاقبت و اما آن قسم که قطع بر
صحت او میکنیم پس هر خوابی است که مرئی شود در آن نوم نبی صلی الله علیه و آله یا امام
علیه السلام و حال آنکه نبی یا امام مشغول طاعتی باشند یا امر بطاعتی بفرمایند یا نهی
از معصیت نمایند یا مبین قبح معصیت باشد یا قائد بحق باشد یا داعی بحق باشد
و زاجر از باطل یا مذمت کنند کسی را که بر باطل است و اما قسمی که قطع میکنیم بر بطلانش پس

چیزی

چیزی است که ضد مذکور بوده نبی برای آنکه ما میدانیم که نبی صلی الله علیه و آله و امام
علیه السلام صاحبان حقند و صاحبان حق دور از باطل اند و اما قسمی که تجویز
میکنیم در او صحت و بطلان را پس آن منامی است که مرئی شود در او نبی
یا امام علیهم السلام و حال آنکه آمر و ناهی نیستند مثل آنکسی که نبی یا امام
را ببیند سواره یا پیاده یا نشسته و نحو ذلک و اما خبری که از نبی صلی الله
علیه و آله مرویست من قوله من رآنی فقد رآنی فان الشیطان لا یتشبه بی
پس در وقتیکه مراد از خبر منام باشد محمول است آن خبر بر تحقیق نه آنکه در
حال بیداری و مراد به تخصیص قسم اول از اقسام ثلثه است لان الشیطان
لا یتشبه بالنبی صلی الله علیه و آله فی شیء من الحق و الطاعات و اما آنچه مرویست
از نبی صلی الله علیه و آله من رآنی نائما فکانما رآنی یقظانا پس این
خبر دو احتمال دارد یکی آنکه مراد باین خبر رؤیت منام باشد و خاص
بقسم مثل خبر اول بر قسم اول که امر بطاعت و نهی از معصیت بوده
باشد و احتمال دویم آنکه مراد باین خبر رؤیت یقظه است نه رؤیت منام و
نائما که در خبر است حال نبی باشد نه حال رائی پس گویا که نبی صلی الله علیه و آله فرموده
کسی مرا ببیند در حالتی که خوابم پس گویا که مرا دیده است در حالتی که من بیدارم
و فایده این قول این است که اعلام کند مردم را بآنکه خواب و بیداری نبی یکسان است
و وقتی که مردم نزد او حاضر باشند و او در خواب باشد سخنانی که لایق نیست در حضورش
در وقت بیداری نگویند در وقتی که خواب باشد آن سخنان نگویند و مرویست که در خواب
بود آنحضرت پس برخواست نماز کرد بدون تجدید وضو فسئل عن ذلک فقال انا لست کاحدکم

تمام ولا ينام قلبي انتهى كلامه علامه واين اخبار از جمله اخبار آحاد شمرده اند واين
دور از انصاف است هرچند من حيث اللفظ از اخبار آحاد است واما من حيث المضمون
از متواترات است واحاديث بسيار وارد شده است ومؤيد ومصحح مضمون اخبار است
مثل اينكه كذبت ائمه عليهم السلام جمعى گفتند كه ما رسول الله را در خواب ديدم وحضرت قبول
نموده اند وحمل نمودن اين احاديث را براينكه معصوم ميدانسته بجهت منامات آن
جمع را اين محملى است بسيار بعيد ومعنى كه براى اخبار گفته است درست نمى آيد باعتبار
آنكه شيطان وقتى كه احتمال رفت كه متمثل بصورت نبى ميتواند شد ديگر در حالت امر
ونهى از معصيت قطع وجزم ميتوان كرد كه پيغمبر است بان آمر وناهى بجهة آنكه از شيطان
هم اين كار مى آيد ومصباح الشريعة عن الصادق عليه السلام حيث قال ولا يغرنك بزينة
الطاعات عليك فانه يفتح لك تسعة وتسعين بابا من الخير ليظفرك بتمام المائة وظاهر
اخبار دلالت ميكند براينكه شيطان در هيچ حالى متمثل بصورت نبى نميشود ونزد علما از
معجزه نبى است نميتواند شد وتمام اخبار منصوص العلة اند باينمعنى كه علت اينكه شيطان
متمثل بصورت نبى نميشود نزد علما از معجزه نبى است ونزد ما كه اهل تحقيقيم علة آنست
كه روح نبى صلوات الله عليه وآله از عالم لاهوت است وهمچنين ارواح ائمه وكمل
اولياء كه خواص شيعيانند كه اهل شهودند باز از ان عالم است على قدر مراتبهم
وارواح بعضى از خواص از عالم جبروت است وارواح مؤمنان از اوائل عالم
جبروت واواخر عالم ملكوت است على قدر مراتبهم وارواح شياطين وجن
وساير بنى آدم از اواخر عالم ملكوت است واز اين مطلب واين مراتب در اخبار
است كه مراتب ارواح متفاوت خلق شده اند ومحققين از اهل كلام واهل

حكمت واهل عرفان قايل باين شده اند وبنا براين قاعده حقه شيطان نميتواند
كه خود را بصورت نبى نمايد باعتبار آنكه روحش بعيد از نور محض است واو نار
است هرچند نوريت دارد اما نور مخلوط به خاك است هرچند خود نارى
نمايد يك نحو كدورت وظلمت در او مشاهده ميشود ونبى بهر صورت كه تجلى نمايد
از صفا وضيا خالى نخواهد بود ومراد در واقعه اتفاق ملاقات با شيطان شده
است مرد پير باوقارى ديدم واعوجاجى در پهلوى راست او بود هرچند خود را نورانى
نمود اما نورش مخلوط بكدورت وظلمت بود واز او سؤال كردم ابتداى خلقتش را
وجواب گفت وانجا جاى جواب نيست واين علامات كه نقل كرديم همه ارباب
شهود ديده اند وذكر نموده اند تا سالك را در اشتباه وقال شيخ المفيد عليه الرحمة وكان
شيخى عليه الرحمة يقول اذا جاز من بشر ان يدعى فى اليقظة انه اله كفرعون ومن جرى
مجراه مع قلة حيلة البشر وزوال اللبس فى اليقظة فما المانع من ان يدعى ابليس
عند النائم بوسوسة له انه نبى مع تمكن ابليس بما لا يتمكن منه البشر وكثرة
اللبس المعترض فى المنام وجواب اين كلام اين است كه فرق است ميانه خواب
وبيدارى ودر بيدارى انسان مكلف است باعتبار شعور وادراك
عقلى كه دارد واگر كسى دعوت الوهيت كند مكلف را چون شعور وادراك
هست باندك تامل يقين ميكند كه اين كس در دعوى خود كاذب است مفطور
عقول كه خالق بصورت مخلوق نيست افى الله شك فاطر السموات والارض
واينكه بعضى عقول ضعيفه قبول اين قول ميكنند باعتبار آنكه تاملى نميكنند ايمان مى آورند
ولهذا خطاب احديت در كلام فرموده افلا يعقلون افلا يسمعون واين آيات

شریفه منهاست که از خواب غفلت بیدار میکنند نه استدلالات و آیت
آنه حق از آن روشن تر است که باستدلالات عقلیه ثابت شود معرفت واجب تعالی
تقلیدی و قالی نیست روشنی مهر محتاج باستدلال نیست و اگر در خواب
شیطان متمکن نباید باید که ادعای ربوبیت نماید لازم می‌آید که خدای تعالی بنده خود را
تنها اغوا نماید در حالتی که مکلف نیست و شعور ندارد تعالی الله عن ذلک بلکه اگر در حال
نوم ببیند صورتی که ادعای ربوبیت میکند آن صورت همان صورتیست
که در بیداری فرا گرفته است و معبود مطلق را از خیال خود مقید ساخته و بهر شکلی مصور
و مقید و معلوم آنه در ذهنش هست و آن معبود صورتیست مقید در خیال و اگر بسبب
عزت کسی چنین خواب ببیند این صورت در خواب همان صورت معتقد است که در
بیداری با او بوده و در حال نوم با او ملاعبه کرده است و چون در حال بیداری شعور و ادراک
با او بود معبود خود را منزه از این صورت میگردانند و در نوم هم اگر عقلش قوی نیست بعد وقت
بیدار شدن از آن نوم حق را منزه میکنند و ممکن است که شیطان بهمان صورت یا بصورت
دیگر در نوم بازی کند در حالتی حق را منزه میکند از آن صورت عقولی که تامل نمیکنند از مثل
او ساوس دهریه و طبیعیه و این که مبدء عالم عناصر اربعه است که تا آنجا عقول کسی نباشند و مثال
اینها اگر شیطان با ایشان در عالم نوم بازی کند باکی ندارد چنانچه در بیداری با ایشان کرده است و
عقول ضعیف شان را بطاعت نفوذ و حق را در عالم جسم و جمال فرا گرفته اند و اما چون نبی مطلق است و
شریک با صفات الوهیت دارد و مقام تلبیس ندارد لهذا اگر شیطان خواهد که تلبیس
کند حق تعالی منع میکند شیطان را که بصورت نبی صلی الله علیه و آله متمثل در حال نوم یا بیقظه قال الله تعالی بل نقذف
بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و این است خبر که فرموده اند فان الشیطان لا یتمثل فی صورتی

رسول حق است

رسول حق است و رسول باطل هم هست مثل مسیلمه و امثالش رسول حق مثل محمد است
صلی الله علیه و آله و شیطان بمثال رسول حق نمی تواند شد و حکایت کند در منام
باعتبار دلیل مذکور و شیخ مفید علیه الرحمة در توضیح منامات کلامی طویل دارد
و فایده در نقل آنها نیست و در آخر این کلمات میگوید که ما مشاهده کردیم بعضی
را که معتقد شده بود در وقت اعتقاد باطل مبدا که اکثر خوابها بنیم هذیان خوابها
که در حال نقص میدیدم و جواب کلام شیخ است که ما بعضی در حال نقص ایشان تعلیم خوب شنیده ایم
راضی است بغصب میداد تا امیر المؤمنین عم و همین را اعتقاد کرده بود در خیالش جا کرده بود و در خواب
همین با او بازی میکرد و حدیث میشود و شیطان با او بازی میکرد و همین دارد که شیطان بصورت نبی متمثل
شده با او حکایت میکرده و مقرر شده است که امرد در خیال ایشان جا کرده است و در خواب همان
امر را می بیند لهذا از شرایط رویا حالتی نیست که ذهنش از خیالات فاسده و امور کاذبه فارغ و
خالی بوده باشد و هر کسی راست گوتر است منامش صحیح تر است چنانچه عرفا و حکما گفته اند حدیث هم وارد
شده است کلام سید مرتضی ابعد از کلام استادش است و لهذا نقل ننمودیم و معلوم الله بوده باشد که عرفا
حق تعالی را در خواب میبیند چنانچه در بیداری و تحقیق این مسئله در مفتاح رویت شده است و از عرفا
شیخ عراقی علیه الرحمة قائل شده روایت نبی صلی الله علیه و آله را صحیح دانسته است بلکه هر کس یکی مرد را از صحابه
که او را دیده باشد و مثالش در نفس آن مرد منطبع شده باشد و در منام ببیند میداند که این مثال او است
و معصوم است از شیطان و مرد دیگری است که نمیدانست باشد صفات نبی را که در کتب منقول است در نفس این
مرد مثالش منطبع شده باشد و اگر در خواب ببیند جزم میکند که دیده است مثالش را دیده باشد و احتمال
دارد که از تخیلات شیطانی بوده باشد و بعضی از علما گفته اند که قول عراقی متقدس است باعتبار آنکه نبی شهادت داده است
که شیطان متمثل باو نمیشود و از عالم خواب گفته است از این اشکال و حق این نیست قلت یجوز ان یکون باعتقاده

خلقه الله تعالى الا ان الذی راه هو مثاله وقد تقرر ان محل الادراک من النائم لا یاذ فی علیه النوم ثم
قال الواقع واذا تقرر انه لا یمکن تحقق رؤیة مثاله المنفصل من شخصه فذلک على ما تقرر فی کتب التعبیر انه من رای شیخا
وشابا او اسود و زاهد العینین والقدمین وعلى انواع شتى من المثل الذی لیست مثالا له فاما الجواب بالاحوال
صفات الرائی واحواله تظهر فیهم وهو کالمرائی لهم فاذا صح المرائی المثالی الضبط فرؤیة اسود یدل على ظلمة الرائی
ورؤیة زاهد العینین یدل على عدم الکمال الرائی لان ادراک الذاهب برؤیة زاهد القدمین یدل على ان
شیئا من ظهور الشریعة یفقود امرها لان القدم یعبر بها فی العقد فرؤیة شابا یدل على ان رؤیة ان الرائی لیستهزء به
لان الشاب یحقر ورؤیة شیخا تدل على ان الرائی یعظم النبوة لان الشیخ یعظم وغیر ذلک من الصفات
الداله على الاحکام المختلفة وقال رئیس المکاشفین شیخ محی الدین قدس سره العزیز فی کتاب معرفة
الاقطاب فاذا راه احد فی کشف او نوم انه على غیر اخبار فذلک راجع الی حال الرائی
وصورة الشرع وسایر علمائهم اخبار این باب را بر ظاهر حمل نموده اند وخلاصه احوال
جمیع علما غیر شیخ مفید واستاد وتلمیذش رحمة الله علیهم این است که رؤیت نبی
صلی الله علیه وآله در حال باطل نیست واضغاث واحلام نیست بلکه آن رؤیت
حق است فی نفسها واگر آن رؤیت بر ظاهر است بنحوی که شمایدان خطاب است
درست است وکلامی نیست واگر بر غیر ظاهر است انهم صحیح است باید سعی کرد
در تاویل آن ردوا اهمال نباید کرد ودر حالت رؤیت نبی صلی الله علیه وآله بالشر تحذیر است
با انذار از شر است وتشدید بر حکمت که نافع دین است یا دنیا ومؤید قول مشهور
مشهور است حدیث ابو هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من رانی
فی المنام فقد رانی فانی ارى فی کل صورة واتکاد شرطه وخبر در این حدیث دلالة
بر منافع میکنند یا منع دائبه رؤیای صادقه است این رؤیا هر چند در تعبیر رؤیا

محتاج

محتاج بتاویل بوده باشد وقال الکاشانی علیه الرحمة جاء فی الحدیث انه اذا رای شیخا
فهو عام سلم وان رای شابا فهو عام حرب مفتاح پنست دوم در بیان تحقیق عالم مف ۲۲
واجساد مثالیه در رد قائلین بعدم آنها بدانکه فاضل ماهر ملا محمد باقر مجلسی رحمه الله در کتاب
حق الیقین گفته است که شیخ مفید وجمعی از متکلمین امامیه رضوان الله علیهم بجسد قائلند
که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا واوصیا سلام الله علیهم بجسدهای اصلی فوق
نمایند وایشان را باسمان میبرند ودیدن رسول الله صلی الله علیه وآله انبیا را در شب
معراج را این حمل کرده اند بعضی کلام وحدیث ودلیل ایشان در حدیث است فی الفقیه عن الصادق
علیه السلام ما من نبی ولا وصی نبی یبقى فی الارض اکثر من ثلثة ایام حتى یرفع روحه وعظمه
ولحمه الی السماء وانما تؤتى مواضع اثارهم ویبلغونهم من بعید السلام ویسمعونهم فی مواضع اثارهم من
قریب وفی التهذیب قال الراوی سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا تمکث
جثة نبی ولا وصی نبی فی الارض اکثر من اربعین یوما وآنچه شیخ مفید وجمعی قایل شده
اند ثابت است که در عالم قدرت وخوارق عادت انبیاء علیهم السلام بوده بعضی
ودر حدیث است که جسم مبارک حضرت رضا علیه السلام را در یک لحظه باسمان برده اند
وباز عود نموده اند ودر ارض طوس مدفون نموده اند واما مذهب این جمع مخالف است
با اخبار کثیره وبا اقوال اکابر وتحقیق حق اینست که شیخ مفید وسید مرتضی وبعضی دیگر
قائل بعالم مثال واجساد مثالیه نیستند واین باب را قبول نمیکنند ومیگویند این
اخبار منسوخه است وقول عالم مثال واجساد مثالیه قول تناسخ است واخباری که دلالت
میکنند که معصومین آل الله صلوات الله علیهم در وقت احتضار میت حاضر میشوند سید مرتضی
علیه الرحمه این اخبار را تاویل کرده است باینمعنی که آن میت اگر مؤمن است اثر محبت

رسول و آل او علیهم السلام را او ظاهر میشود و اگر صبی منافق است اثر عداوت
بر او ظاهر میشود و سخن ما در این نیست و اخباری که دلالت بر مطلب اول میکنند
از حد بدر است این همه اخبار را رد و قبول ان نمودن و قائل شدن باینکه اخبار
ما نسخه است ایمان بر نخیزد و اعتماد بر هیچ منقول نمود و تاویلی که برای اخبار مطلب
ثانی نموده اند تاویلاست بعید و با بسیاری از آیات و اخبار رجوع میشود بقاعده
علم کلام و حکمت مشاء با بسیاری از آیات و اخبار درست در می آید بدون رد و تاویل
برای کسیکه چشم و دلش گشاده شده باشد و آنچه را حکمت و ملت ابطال کرده است تناسخیه
را این است که ارواح در همین عالم اجسام دور میزنند و عالمی غیر از عالم اجسام نیست
شیخ محمود شبستری قدس سره میفرماید   تناسخ زان سبب شد کفر و باطل
که او از تنگ چشمی گشت حاصل قال الامام الرازی الفرق بین المسلمین و التناسخیه
ان المسلمین یقولون بحدوث الارواح و ردها الی البدن لا فی هذا العالم بل فی الآخرة
و التناسخیه یقولون بقدمها و ردها الیه فی هذا العالم و ینکرون الآخرة و الجنة و النار خلاصه تحقیق این است
که کسی که قائل شده که عالمی غیر این عالم است منحصر باین عالم نیست با آنکه بطون ارواح
عالمی است غیر این عالم و نزد قیامت کبری ان ارواح تعلق با جساد مثالیه
میگیرند و جزا داده میشوند نحوی که در شرایع انبیاء علیهم السلام وارد شده که
این قول قول تناسخ باطل نیست هر چند صاحب این قول قائل باشد
بگشت بعضی بعد از موت در برازخ خواه برازخ جسمانیه یا مثالیه کما
قال و ما من مذهب الا و فی التناسخ قدم راسخ قال الحکیم العارف صاحب المجلی
قدس سره فیه ان حکماء فارس و بابل و یونان و مصر و ارباب السلوک و الکشف قالوا با

بالنقل الا انهم مختلفون فی النفس الکامله و هو علیه الرحمه قال سر فیه و در کتاب
و سنت اشارات بسیار است برای این مطلب و همه را نقل نمودن
مطلب سبب طول میشود و غرض اختصار است لهذا قلیلی از آن اشارات را
بیان مینمائیم قال الله تعالی و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا
امم امثالکم و در روایت مسوخ مشهور است از پیغمبر صلی الله علیه و آله
سئل عن المسوخ فقال هی ثلثة عشر الفیل و الدب و الخنزیر الی ان سئل
سبب مسخهم فقال اما الفیل رجلا جبارا لوطیا الحدیث و حضرت رضا علیه
التحیة و الثناء از آباء خود روایت کرده است که یهودی در ایام خلافت
خلیفه اول آمد و گفت پدرم کنوز بسیاری دفن کرده است و مرده است
و مکانش را نمیدانم خلیفه گفت لا یعلم الغیب الا الله و خلیفه ثانی او را
بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد حضرت فرمودند که برو در
برهوت و بگرد شهر در آنجا غرابهای سیاهی خواهی دید از آنها سوال
کن سوال نمود و جواب شنید این حدیث در مشارق الانوار است
و ما خلاصه از ا نقل نمودیم و باز در آن کتاب است راوی میگوید که
با حضرت امام محمد باقر علیه السلام از صحرا رفتیم اراب میکنند که عصفور
بسیار آمدند و بر دور بستر امام علیه السلام پرواز نمودن امام
علیه السلام ایشان را دور نمود و قال لا مرحبا و لا کرامة و ما یفعلون
که داشتیم رفتیم و باز بآن صحرا برگشتیم باز عصافیر بهمان دستور آمدند
آمدند امام علیه السلام فرمودند به داد روی نگاه کردم صحرا پر از آب

دیدم اما از امام علیه السلام پرسیدم که دیروز منع کردی وامروز آب دادی
امام علیه السلام فرمود که دیروز عصافیر بودند وامروز قنابر باشان
بعلت عصافیر موالی دشمن ما است وقنابر موالی اهل بیت است
واز امام موسی کاظم علیه السلام در یک روایت مرویست که بعضی
ارواح بصورت طیر حسن می آیند بخانهای خویشان ومطلع میشوند
باهل خود ودر روایت دیگر بصورت عصفور است وقال صاحب
المجلی قدس سره فیه وفی کلام الانبیاء بنی اسرائیل من ذلک کثیر کقول
دانیال علیه السلام ان بخت النصر مسخ فی سبع صور من السباع وفی
کلام داود وسلیمان وغیرهما علیهما السلام من انبیاء بنی اسرائیل من هذا الشیء
کثیر وکذا فی شرایع قدماء الانبیاء والحکماء یظهره بعضهم ویرمز علیه بعض هذا
النفوس شبیه التی فاتها الکمال العلمی والعملی انتهی کلامه قدس سره ودر اخبار
است که طایفه از بنی امیه در وقت موت بصورت وزغه شده اند واز
میان رخت خواب در وقت موت بیرون رفته اند ودر حدیث است که
مروان حکم بنی امیه در وقت موت بصورت وزغه شده از میان رخت
خواب بیرون شده رفته اند واولاد او برای دفع رسوائی جزع نخله را کفن
کرده دفن نمودند وفی کتاب بحار الانوار حدیث طویل مسنداً الی الصادق
علیه السلام وفی آخره اذا احتضر الکافر حضر رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه الصلوات
والسلام وجبرئیل وملک الموت علیهما السلام الی ان قال ثم یوتی بروحه الی
جبال برهوت ثم انه یصیر فی المرکبات حتی انه یصیر فی دودة بعد ان یجری

فی کل مسخ مسخونه علیه حتی یقوم قائمنا اهل البیت صلوات الله علیهم فیبعثهم الله فیضرب
عنقه وذلک قول ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من
سبیل والله لقد اتی بعمر بن سعد بعدما قتل وانه لفی صورة قردة فی عنقه سلسلة
فجعل یعرف اهل الدار وهم لا یعرفونه الحدیث وفیه والاخبار فی هذا المعنی کثیرة قد
جاوزت عن الآحاد وبعضی ظاهر این اخبار را فهمیده اند وبعضی رد نموده اند وتحقیق این است که بعضی
ارواح شقیه بعد از موت تعلق میگیرند ببعضی اجساد این عالم که این اجساد موضع تحییر ارواح بشود وبه این
سبب این ارواح معذب ومتألم میشوند واین تعلق بر سبیل تصرف وتدبیر در این اجسام نیست تا تناسخ باطل
لازم آید والی هذا التحقیق ذهب کثیر من اکابر الحکماء قدست اسرارهم وبعضی از ارواح که نقاوتش
کم نیست باجسام مثالیه حیوانیه ظلمانیه تعلق میگیرند وارواح بعضی از مؤمنین باجسام سماویه موضع تکمیل ایشان
مخصوصه است ومتنعم اند کما قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا اعتدل مزاجها وفارقت الاضداد
فقد شارک بها السبع الشداد وقال عیسی علیه السلام للحواریین بحق اقول لکم انه لا یصعد
الی السماء الا من انزل منها وفی الاخبار عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان
ارواح المؤمنین فی حواصل طیور خضر وفی قنادیل من نور معلقة تحت العرش ونزد
حضرت صادق علیه السلام اخبار مذکوره شد حضرت فرموده که روح مؤمن اعظم از آن است که روح مرغ کبود
امام علیه السلام مؤمن کامل است که محتاج بجسمی نیست که موضع تحییر او بشود وبعضی اکابر غیر انچه فهمیده
اند این حدیث را انچه فهمیده اند درست می آید با همه اخبار در این باب ومقربین خلاصه
وبشر بعقول مجرده شده اند کما قال امیر المؤمنین علیه السلام ان زکیها بالعلم و
العمل وقد شابهت جواهر اوایل عللها وقال علیه السلام فی حدیث کمیل و
الکلیة الالهیة وهذه التی مبدء نمائها من الله والیه تعود وبی حقیقی واصل ودر کتاب

دست اشارات ازین شده است و بیانش سبب طول است و برای این معنی همین قدر که قربت در اخبار
وارد شده است که جمعی مسخ شده اند بیش از سه روز نمانده اند و مرده اند و این ممسوخات امثال این ها است
و این اخبار ناظر بطائفه اند و طائفه دیگر هستند که ایشان در اجساد این عالم اند بعد از موت چنانچه در حدیث
سابق ذکر شده خلاصه آن و ایضا در حدیث است که روزی حضرت باقر علیه السلام با بعضی از اصحاب خود
در حجر اسمعیل نشسته بودند وزغی پیدا شد و آواز داد که ... وزغ باشد حضرت فرموده که این وزغ
میگوید که اگر ناسزا گفتن عثمان بکنید من ناسزا گفتن علی علیه السلام میکنم و در حدیث دیگر است که شخص خارجی مار جو ... بود
در تحت عبای خود پنهان نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رو خطاب براو ... فرمود که بدر ...
خوب ... خارجی حضرت انکار کرد حضرت علیه السلام امر کرد ... ناجو ... که ... جل
هفتم این مردم ... و این حدیث در مشارق الانوار است و باین مضمون اخبار دیگر هست و شخصی برای این فقیر
نقل کرده است که ... ازین ... بنجف اشرف میآوردیم وقت مغرب بکوفه رسیدیم و بعد از
عشا بخواب رفتیم و چون بیدار بودم دیدم که میت حرکه نمود و خرخر ... از خوف کردم ... را
بیدار کردم و آمدیم به ... فریاد زدیم جواب نشنیدیم و طائفه که مسخ شده اند چنانچه در قران مذکور است
باعتبار آنکه مخالفت امر الهی نموده اند احتراز کرده اند عذاب مسخ بر ایشان نازل شد و بیش از سه روز نماندند
و مردند و جماعتی که مخالفت امر الهی نموده اند و عداوت با ولی مطلق کرده اند که شیعه مولانا علی ابن ابیطالب
علیه السلام باشند استحقار حق خود شان از ایشان نموده اند بعد از موت و با بدان ایشان در این عالم معذب
اند و این اشد عذاب است نظر بعذاب ابدان مثالیه و عداوت با ولی کل ... این است و از
مطلب قدری دور شدیم بطول انجامید غرض ما این است که سالک باید در مراتب فروع و احکام تابع
اهل ظاهر بشود و پس آدم در شرح حدیث که شیخ مفید و بعضی دیگر از علما رضوان الله علیهم ... خود نموده اند
خلاصه حدیث این است که ... از سه روز در زمان ... اند ... میشود ... او

ولحم و

ولحم و عظام او بر آسمان و خلق میآید بمواضع آثار روح و معلوم بوده باشد که مواضع آثار روح بدن عنصری
نزابه است و مردم ... انبیا و اوصیا و اولیا علیهم السلام را از دو ... سلام ... این است که مردم ...
از احوال ایشان نه اینکه جسد ... ایشان نیز در آسمان است و مردم در زمین بخلاف ائمه حیات ظاهری
که ... باخلق داشتند و فقره آخر حدیث ربطی بدلیل حضرات ندارد بلکه مؤید مطلب است علم
ربانی مولانا محسن کاشی قدس سره در کتاب وافی ... بر اینکه لحم و عظام که مرفوع شده است بآسمان
لحم و عظم مثالی است قال والدلیل علی ذلک فی الحدیث قولهم علیهم السلام ان الله خلق ارواح
شیعتنا مما خلق منه ابداننا فابداننا علیهم السلام لیست تلک الاجساد بل الاجساد المثالیة
واما العنصریة فکانها ابدان الابدان ویدل ذلک ایضا فی حدیث مفضل بن عمر ان الله تعالی
اوحی الی نوح ان یستخرج من الماء تابوت فیه عظام آدم فدفنه فیه فی الغری فقیل
وما اراد ان الله تعالی اوحی الی موسی بن عمران علیه السلام ان اخرج عظام یوسف ابن یعقوب
... فاستخرجها من شاطئ النیل فی صندوق مرمر فلولا ان الاجسام العنصریة منهم
یبقی فی الارض لما کان لاستخراج العظام ونقلها من موضع لآخر بعد سنین
معنی ... انتهی کلامه قدس سره حق و صواب این است که عالم ربانی فهمیده است چنانچه در حدیث
است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الارواح جنود من جنود الله لیسوا ملائکة
... ولا ... کلون الطعام ومجاهد ... ان فی جسد ابن آدم
خلقا من خلق الله کهیئة الناس ولیس الناس و آنچه مذکور در حدیث است همین
بدن مثالی است که در حالت نوم ... و میآید و نزد محققان نفس
ناطقه بواسطه بدن مثالی تصرف در این بدن عنصری میکند و این معنی بقاعده اهل الله درست میآید
و قاعده است که ارواح باذن الله از مرتبه خود تنزل نمایند و باز بر این عالم میآیند از هر عالمه که مرور

نمایند لباس ازان عالم بگیرند تا باستقلال قلبی که این عالم بخشش و بانکی این عالم بدن عنصری ست و این لباس
برای روح آلتی است که با این آلت روح ملاحظه انعام نماید و در وقت رجوع از هر عالم آلتی برداشته است تسلیم
انعام مینمایند با فواید بسیار که روح در این سفر حاصل شده است و مؤید این قاعده است دعائی که از حضرت
سید الشهدا ع مرویست الهی امرت بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیک بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار حتی
ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیها و مرفوع الهمة عن الاعتماد علیها
انک علی کل شیء قدیر و دعائی که از حضرت خضر علیه السلام مرویست رب اکرمنی بشهود
انوار قدسک وایدنی بظهور سطوات سلطان انسک حتی انقلب من سبحات معارف
اسمائک بتقلبها لک یطلق علی اسرار ذرات الوجود فی عوالم شهودی لا اشاهد الا یطلعه
لما اوضحته فی عوالم شواهد اللاهوت والناسوت و اخبار بسیار وارد شده
است که ابدان انبیا و اوصیا علیهم السلام در ارض است تا بذکر چند حدیث اراده مینمایم از حضرت
مهدی صلوة الله علیه راوی سؤال نمود نماز گذاردن را نزد قبور ائمه علیهم السلام در جواب
نوشته است ولا یجوز ان یصلی بین یدیه لان الامام لا یتقدم الحدیث و در حدیث
است رسول ص فرمود که اول کسی که زمین شکافته میشود از قبر بیرون می آید منم و ممکن است که شخص معوج السلیقه
بگوید که در روایات کثیر جسد مطهر را از آسمان می آورند و دویم مرتبه در زمین دفن مینمایند جواب
این مسلبقه قابل تخاطب نیست و در حدیث است که در شب نیمه شعبان ارواح جمیع انبیا و ملائکه از خدا رخصت میطلبند
هم میطلبند که بزیارت امام حسین علیه السلام می آیند در کربلا و هر که بخواهد ارواح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
با او مصافحه نمایند پس بزیارت کند حضرت امام حسین ع را در شب نصف شعبان و جسد مطهر امام ع در آسمان
در روح مقدسش در آسمان با انبیا و مع هذا انبیا از خدا رخصت میخواهند و بیایند بکربلا بزیارت کسیکه جسدش در
آنجا نباشد این آمدن در فهم ... ست که هیچ عاقل تجویز نمی‌کند و هرگاه حدیث را امر نمایند بر اینکه یک وقت جسد مطهر

دران

دران ارض بوده است و انبیا را صاحب عقول سلیمه قبول نمی‌نمایند باعتبار اینکه بودن جسد مطهر سه روز در زمین این همه
فضیلت برای زمین حاصل میشود که می آیند انبیا و ملائکه بسبب بودن جسد در مکانی که در حال حیات بجهت عبادت
و مناجات صرف نموده اند اولی است که بزیارت بروند خصوص مسجد کوفه که جمیع جسد مبارک بر آنجا رسیده و مدت مدید در آن مکان
بعبادت بسر برده اند و در اخبار است که کسیکه سلام کند رسول الله ص را نزد قبرش بگوش خود میشنود سلام را و اگر از
دور سلام کند ملائکه باو میرسانند و در حدیث است که پیغمبر ص فرمود که لیلة المعراج از حیث الاحمر گذشتم
موسی را دیدم در قبر ایستاده است و نماز میگذارد و در آسمان سادس باو ملاقات نمودم و فی الحدیث قال
الصادق ع ان الله عز و جل حرم عظامنا علی الارض و حرم لحومنا علی الدود ان تطعم منها
شیئا و جمهور علما و سایر خلق و عرفا همه قائل اند که اجساد انبیا در زمین مدفون است قال القرطبی عبد الرحمن
قال و ای النبی ع علی صورته التی مات علیها یلزم ان یخرج من قبره و یمشی فی الاسواق و یلزم
من ذلک ان یخلو قبره عن جسده ص فلا یبقی منه شیء و یزار مجرد القبر و یسلم علی
غائب و هو جهات لا یلتزمها من له ادنی مسکة من عقل و قال المحقق الطوسی قدس سره فی
ملحقاته المدفون بالمدینه این معنی ندارد که یک وقت در مدینه مدفون و بعد از آن در آسمان است
جسد مطهر و الامر بالسنة بعزتها المرفوع الی السماء و این رساله جای تحقیق سند ... نیست و الا تحقیق
میکردیم که بقاعده اصولیه هم درست نمی آید و قال المولوی قدس سره هست قرآن مر ترا همچون عصا کفرها
را درکشد چون اژدها ور تو در زیر چنانکه خفته‌ای چون عصایش دان تو آنچه گفته شد تو در آسمان بر بیکار
تو زنده کرده کان و معلوم میباشد که اولیا و کاملین مؤمنان ملکوتیه ایشان هم به آسمان میروند و اما چون
این جماعت بسبب حسن متابعت با انبیا و اوصیا بان مقامات عالیه فائز میشوند و انبیا و اوصیا علیهم السلام و
سایر کمال فرع بر اینها در حدیث انبیا و اوصیا اختصاص بذکر شده اند چنانچه در اخبار است که معصومین علیهم السلام
فرموده اند خطابات قرآن در هر جا مؤمنان خطاب شده است ... در ... نازل شده است و جمیع اصول ... شنید

نموده‌اند چنین فرموده‌اند و علت الرابع روز و یک حدیث الکرار چهار روز در حدیث دیگر مولانا محسن قدس سره فرموده‌اند
قال و لعل ذلک یختلف باختلاف الازمنة و هو لعمری عن الحد الغضبی الذی هو الادنی بالاضافة
الیهم و حق این است که جناب معلی نانا دو رشته است در این مقام باعتبار اخبار که مذکور شد که در نزد قبر سلام زائر را
می‌شنوند و در قبر نماز میگذارند و اکثر واردات آن قلیل است این حقیر است که از حق نگاه دارند بعد بر قلم نه از افکار
و مانند آن وارد است که انبیاء و اوصیا علیهم السلام مدتی در قبر نمی‌مانند بعد از آن تتمه بعض نفوس نیز دیگر شده است
که بمقام خود برسند و موت مرتبه و وقت در رسید این مرتبه بعد از فوت متوجه لم نفوس رجوع نشده هر چند
ان نفوس در امور و احکام ظاهریه رجوع نمی‌کنند لهذا اقتضای تکمیل باطن ان مرتبه که کمال انسانی
عالم رفته است متوجه است باعتبار آنکه این تتمه کار خود نیست و بر سالک مکشوف نماید که ظهور شیر و امام در حالت
نوم یا در حالت مراقبه و یا در حالت بعنوان ظهور روح است در مظاهر مثالیه و اگر سالک شیر یا امام را در مظاهر مثالیه دیده
نماید که در صورت آن مظهر را می‌شناخته است بدانکه صورة لنج مظهر منضعف است لطیفات حسنه دلیل است بر حسن
عاقبت صاحب این صورت در اخبار است که جبرئیل بصورت دحیه کلبی بر رسول الله نازل می‌شد و دحیه
بحسن صورت مشهور است منضعف تعبد و شیر و امام از داخل حجره دل بعضی از اولیا بر ایشان ظاهر شده‌اند و
تعین روح شیر بدون انتقال از داخل قلب ایشان از قطع می‌شود و قلب غالب بر ایشان ظاهر در وقع می‌شود و اینکه از راه حس
مشترک در خیال صورت شیر و امام داخل قلب ایشان می‌شود و این حالت از اکابر اولیا اند و صحیح در حدیث
است که مراد ان است در دل بعضی از امت خود دیدم که از ان راه فراز ان را میبینم و ایشان مرا می‌بینند و
مضمون این حدیث مولوی در مثنوی نقل نموده است در هر که شیر و امام از داخل قلب ظاهر شود ولی مقصود بصورت
نیست که صورت از قلب عکس در آید و در خیال و لب عکس در خیال در صورت بصورت خواهد بود از لوازم این عالم است نقشه
بصورت در عالم قلب متنوع است این امور در عالم قلب عالم وحدانیت در بیان در نمی‌آید و آنچه در بیان می‌آید خالی از این
نقوش نیست مقام ۲۳ در بیان تحقیق در باب جناب فاطمه علیها السلام فی تفسیر انما النجوی من الشیطان مقـ ۲۳

تم انما

تم انما النجوى من الشيطان ليحزن الذين امنوا حدثنى ابى عن محمد ابى عمير عن ابى
بصير عن ابى عبد الله عليه السلام قال كان سبب نزول هذه الآيات ان فاطمة عليها
السلام رأت فى منامها ان رسول الله صلى الله عليه وآله هم ان يخرج هو وفاطمة و
على والحسن والحسين صلوات الله عليهم من المدينة فخرجوا حتى جازوا من حيطان
المدينة فتعرض لهم طريقان فاخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ذات اليمين
حتى انتهى بهم الى موضع فيه نخل وماء فاشترى رسول الله صلى الله عليه وآله
شاة كبراء وهى التى فى احد اذنيها نقط بيض فامر بذبحها فلما اكلوا ماتوا فى
مكانهم فانتبهت فاطمة باكية ذعرة فلم تخبر رسول الله صلى الله عليه وآله
بذلك فلما اصبحت جاء رسول الله صلى الله عليه وآله بحمار فاركب عليه فاطمة
عليها السلام وامر ان يخرج امير المؤمنين والحسن والحسين عليهم السلام من المدينة
كما رأت فاطمة عليها السلام فى نومها فلما خرجوا من حيطان المدينة عرض له
طريقان فاخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ذات اليمين كما رأت فاطمة
عليها السلام حتى انتهوا الى موضع فيه نخل وماء فاشترى رسول الله صلى
الله عليه وآله شاة كبراء كما رأت فاطمة عليها السلام فامر بذبحها فذبحت وشويت
فلما ارادوا اكلها قامت فاطمة وتنحت ناحية منهم تبكى مخافة ان يموتوا فطلبها
رسول الله صلى الله عليه وآله حتى وقع عليها وهى تبكى فقال ما شانك يا بنية قالت يا رسول الله صلى الله
عليه وآله رأيت كذا وكذا فى نومى وقد فعلت انت كما رأيت فتنحيت عنكم فلا اراكم تموتون فقام
رسول الله صلى الله عليه وآله فصلى ركعتين ثم ناجى ربه فنزل عليه جبرئيل عليه السلام فقال يا محمد عليك السلام
وعلى آلك الطاهرين هذا شيطان يقال له الزها وهو الذى ارى فاطمة عليها السلام هذه الرؤيا ويؤذى

للمؤمنین فی نومهم لیغتموا به فامر جبرئیل فاجاب الرسول صلی الله علیه و آله فقال الملعنت رأیت فاطمه

هذا الرؤیا فقال نعم یا محمد تبزق علیه ثلث بزقات فی ثلث مواضع ثم قال جبرئیل علیه السلام لمحمد

صلی الله علیه و آله قل یا محمد اذا رایت فی منامک شیئا تکرهه او رای احد من المؤمنین فلیقل

اعوذ بما عاذت ملائکة الله مقربین و انبیاء المرسلین و عباده الصالحین من شر ما رایت

و من رؤیای و یقرء الحمد و المعوذتین و قل هو الله احد و یتفل عن یساره ثلث تفلات فانه لا

یضره ما راه و انزل الله علی رسول الله انما النجوی من عمل الشیطان الآیه قال صاحب

کتاب البحار و این حدیث مشهور یکی از احوال معلوم میشود که شیطان را تسلط بر قلب انبیا و اولیا

نیست و تسلطش بر ابدان ایشان هست چنانچه در حدیث است که خدا شیطان را بر بدن ایوب تسلط

داده است و بر قلبش تسلط نداده است و در حدیث القلب حرم الله و حرام علی حرم الله ان یلج فیه غیره

و خیال از جمله بدن است لهذا وسوسه میکند چنانچه در قصه آدم فوسوس لهما الشیطان و در این حدیث

قلب مبارک سیدة النساء علیها السلام در حال نوم مطالعه لوح محفوظ می نمود شیطان در آن وقت در خیال او حکایت

کرد موت خود و اکثر را بصورت خود و ائمه صلوات الله علیهم در خیال خود نقش قرار گرفت بسبب آن آیه رحمت نازل

شد و خبر انگاره در بیداری که خبر فوت صدیق نوراقبل میکند صورت فوت آن صدیق در خیال خود می آید و محزون

میشود و قصه احد مشهور است که شیطان در مدینه آواز در داد که قتل محمد صلی الله علیه و آله و فاطمه و سایر

زنان مدینه گریه کنان از خانها بیرون آمدند پس حدیث این نیست که شیطان بصورت پیغمبران صلی الله علیه و آله

متمثل شده است بآن جناب و حمل حدیث بر علائق و آن مشکلات میشود نهایت روح قدس آن

بضعة الرسول آنانه متوجه بود روح خود را و حوالی الله ان یطلع خللها علی ردعلی ذریتی انه جواد

کریم و این امر سبب است بنوعی که بعد برکت پیغمبران صلی الله علیه و آله کتاب دهن بندا چه شد برسر جانب شیطان

و این تقرب شیطان بر مؤمنان کم نشود و محزون شود تقرب شیطان در جانب واحد تا مؤمنان همیشه محزون

شوند این چنین است احوال انبیا و اولیا و ملاحظه نما وسوسه شیطان را نسبت بآدم علیه السلام که فواید عظیم

مترتب برآن مترتب شده است قال الله تعالی جعلت معصیة آدم سببا لعبادة العالم و حال الکمالات فاطمه علیها السلام

مفتاح ۲۴ ترک اولی نبود **مفتاح بیست چهار** در بیان اختلاف مراتب نفوس است بدان ای برادر که مسئله اختلاف

مراتب نفوس از مسائل مفروغ عنها است و در کتاب آسمانی وارد شده است که نفوس مقربین و طایفه اصحاب شمال و طایفه اصحاب یمین

و در احادیث هم وارد شده است اختلاف مراتب نفوس و در کافی باب وضع شده است برای این مطلب معصوم صلوات الله علیه فرموده

که صاحب یک نفس است و فارینت بر که بود و جمعی از محققین از اهل حکمت و عرفان قائلند بخلاف آن کرده بعضی میگویند نفوس

در عالم ملکوت است جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بود در حدیث کمیل و الناطقة القدسیة لها خمس قوی فکر و ذکر و علم و حلم و

نباهة و لیس لها انبعاث بالنفوس الملکیة و لها خاصیتان النزاهة و الحکمة این نفوس نفوس اصحاب

است و بعضی نفوس از عالم فوق عالم ملکوت اند که عالم جبروتش خوانند چنانچه جناب امیر المؤمنین علیه السلام در بیان حدیث فرموده

و الکلیة الالهیة و لها خمس قوی بقاء فی فناء و نعیم فی شقاء و عز فی ذل و فقر فی غناء و صبر فی بلاء و لها خاصیتان الرضا و التسلیم و هذه

التی مبدئها من الله و الیه تعود قال الله تعالی و نفخت فیه من روحی و قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و

العقل وسط الکل و نفوس طایفه اصحاب یمین مقربین و طایفه اصحاب شمال نفوس ایشان تحت است یا اواخر عالم ملکوت

و اوایل عالم ملک که عالم جسمانی باشد و عالم ملک جسمانی را ما از این در سیاره میگویند باعتبار آنکه ضعف ظلمانی این عالم است که تغییر

تغیر و زوال و عدم ثبات نیست و فانی است کما قال تعالی علیه السلام ابن مسعود و الذی نفسی بیده خرجت من فیه الملوک فی ظلمات و

اصحاب انبیا و انبیا و تصدیق آن قوله تعالی کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام که حدیث ضمیر علیها

راجع است بآن و در بیان بقی وجه رب است که عالم ملک است و عالم ملکوت باقی است و مجردات الهیین میگویند باعتبار آنکه اول

جانب عالم است و تغییر و زوال را این عالم راه نیست چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام در جواب بعد در فرموده است که سابق مذکور شد و

اصحاب شمال از اینان بار اثر شیطان باعتبار روح است که ایشان از اواخر عالم ملکوت و اوایل عالم ملکوت است راجحیت ایشان

باینجا است در اینجا است در قیامت ظاهر شود که جهیم است ظاهر خواهد شد مکن این است در بیان بیش خواهند بود و

وقال عیسی ع للحواریین بحق اقول لکم انه لا یصعد فی السماء الا ما نزل منها و شیخ صدوق علیه الرحمة در اعتقادات بعد از نقل
قول عیسی ع فرموده اند قال الله تعالی ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه فلم ... فما لم یرتفع الی الملکوت
فهو فی الهاویة یعنی منها راجعت نفوس که در کلام شیخ است خبائث ... در دعا ... ابن مسعود
فرموده اند فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی و بعض العلماء گفته اند جحیم در ... ابن غایب است و در
نظر عارف ... الحجاب ... سفر ایشان از ملکوت باذن الله تعالی و مراجعت ایشان باز به ملکوت است
و ملا خلطوا ... اند در آن عالم ... و طائفه مقربان ... سفر ایشان در عالم جبروت باذن
الله ... ملاحظه انوار الافراد ... حجاب اسماء و صفات شیخ علاء الدوله فرموده اند ... از در ... بود در
محافظت ... فرمود قال الله تعالی کما بدأکم تعودون قال الباقر ع ... الآیة خلقهم حین خلقهم مؤمنا
وکافرا و سعیدا و شقیا و کذلک یعودون مهتدین و ضالا و از اولیاء ... یکی از مسافران عالم جبروت خواهد بود
و در سوره مبارکه واقعه احوال طائفه ثلاثه در اول سوره مذکور است و در آخر سوره هم مذکور است اشعار
باین معنی که گفتیم و هر یک از طوایف ثلاثه مظهر اسمی از اسماء الله اند اصحاب شمال مظهر قهرند و اصحاب یمین و مقربین
مظهر لطف اند و قهر در این دو طائفه مغلوبست که گاه مظهر قهر میشوند و ظهور لطف در طائفه اصحاب شمال ... است
اما هست خلاصه جمیع مخلوقات قائمند باو و ... فی تسبیحه باسمائه قال الله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده و
لکن لا تفقهون تسبیحهم و از حضرت صادق ع مرویست سبحان ذی الملک والملکوت یسبح الله باسمائه جمیع خلقه
شیخ کامل شیخ محمود علیه الرحمه فرموده اند ز حق با هر یکی حظی و قسمیست معاد و مبدا هر یک ز اسمیست ...
ان اسمی که موجود است قائم بدان اسم شده در تسبیح دائم شده هر یکی زبان ... بوقت بازگشتن چون در ...
شد ایشان در ... از هم ... اگر چه در معاش ... و واسطه صدور نفوس از واجب ...
امیر المؤمنین ع فرموده اند والعقل وسط الکل و در حدیث دیگر بعد از صدور عقل از واجب تعالی فرموده خلق
الانسان او النفس الناطقه ان زکیها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها
وحدیث

حدیث و فقیر رساله علیحده در شرح این حدیث نوشته ام کسی که خواسته باشد رجوع بآن نماید فوائد عجیبه عظیم
در آنجا هست و حدیث اول ما خلق الله العقل و حدیث اول ما خلق الله نوری مشهور است و اینمعنی در
احادیث اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم مکرر و متکرر بسیار واقع است و مذهب حکما و محققین اهل
۲۵ کلام است مفتاح پنجم در بیان تطابق عوالم وجود است بدانکه از جمله مسائل مفروغ عنها مسئله تطابق
پیوسته عوالم وجود است یعنی ... در عالم وجود است این سلسله ... بهم پیوسته است در سیر صعودی
اول عالم اجسام است که عالم ملکش گویند و این عالم ظل ملکوت است که عالم نفوس باشد و ملکوت ظل
جبروت که عالم عقول و جبروت ظل لاهوت است که اینها باشند و در سیر نزولی بعکس سیر صعودیست و در
قرآن مجید چند جا این مطلب مبین است اما بر اهل بصیرت ظاهر است نه بر اهل ظاهر ... قال الصادق ع
کتاب الله علی اربعة اشیاء العبارة والاشارة واللطائف والحقائق فالعبارة للعوام
والاشارة للخواص واللطائف للاولیاء والحقائق للانبیاء پس حضرت فرموده اند عبارات از برای عوام
است عوام را اینمقام بلاشک ظاهر نیست که ... ایشان از کتاب ... بیش از الفاظ و معانی الفاظ است مولوی
فرماید نظم ما ز قرآن مغز را برداشتیم استخوان پیش سگان انداختیم و آیه شریفه که اشاره بعوالم مذکوره
است این است سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون سبحان الله ... که
بیده عقول است و ملکوت عالم نفوس است و کل شیء عالم شهادت است که عالم اجسام باشند و در این
آیه علیحده ... اشیا از حق و ترتیب بعضی بر بعضی و رجوع همه که ... مذکور است و باین سبب
این سوره قلب قرآن است و افراد موجودات این عوالم مذکوره غیر متناهی است و ما یعلم جنود
ربک الا هو و قال امیر المؤمنین ع لکل شیء منها حافظ و رقیب و لکل شیء منها شیء
والمحیط بما احاط منها الواحد الاحد الصمد الحدیث و این حدیث بیان اشاره آیه ...
است و حضرت امام رضا علیه السلام در جواب عمران فرموده اند قال انه تبارک و تعالی فرد واحد لا ثانی

معه یقیه ولا یعقله ولا یحنکه و یخلق بمسک بعضه بعضا باذن الله تعالی و نشبه الخبر مقتاح بیت
ستمشود در تحقیق صادر اول بدانکه جمیع اهل حکمت و عرفان از اهل یونان و مصر و اهل فارس و هند ص ۲۶
متفقند بر اینکه صادر اول یکی است و واجب را که واسطه صدور فیض است از واجب تعالی بر اشیا و قدمای حکمای
هندوان صادر اول را به سرسنگ تعبیر نموده اند سر آدم را یکی بگویند و سنگ شیر را یعنی آن
صادر اول مظهر جمال و جلال است و بواسطه او فیض بعالم رسیده است و بعد از هیج میج
در عالم سرسنگ را مظهر عالم نمایند و بعد از چهار جنگ که مدة عالم است در هر جنگی او قسمتی از آن است
عالم را آب میگیرد و بعد از آن ته پوشیده میشود که قیامت باشد و بعد از فنای عالم و قیام قیامت
باز واجب تعالی بواسطه آن مظهر خاص که سرسنگ است عالم را پیدا میکند و آنچه نوشته ایم از جوک
است که حکیم عارف میر ابوالقاسم فندرسکی نوشته است عقاید حکمای قدما و عرفای هند را در جوک
و از احادیث اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم خلاصه آنچه از جوک نوشتیم مستفاد میشود
نه از یک حدیث بلکه از چند حدیث متفرق و جمع نمودن آنها چون غرض ما ایجاز و اختصار است نقل احادیث
مناسب ندانسته نمودیم خلاصه مضمون اخبار این است که وقتی که هیچ میج شده عالم
را حضرت صاحب صلوات الله و سلامه علیه ظهور مینماید و بعد از این پیش از قیامت کبری عالم را
چهار مرتبه آب میگیرد و بعد از آن قیامت کبری میشود و بعد از قیامت کبری که اهل بهشت
به بهشت و اهل جهنم بجهنم میروند این آسمان و زمین را حق تعالی بعد درهم شکسته تبدیل مینماید
مینماید و خلق میکند ... بندگی حق تعالی نمایند و بعضی حکما در مدارس یونان
تعبیر از صادر اول ... عنصر اول نموده اند و مراد ایشان از عنصر اول الوجودات
عالم روحانی است چنانچه صاحب ... کل ... موجودات را گفته اند که الست د
حکیم صاحب الفطرت که صادر اول را عنصر اول تاویل کرده است و اصل موجودات را گفته است

که قال الماء قابل لکل صورة و منه ابتداء الجواهر کلها من السماء و الارض و ما بینهما و در حدیث وارد شده است
که اول ما خلق الله الماء مراد از این است که اول موجودات عالم جسمانی است و صدر المحققین بسیع
تفسیر نموده اند عنصر اول را بوجود منبسط از وجودات باری تعالی که لفظ وجه الله ذات باری تعالی شانه به
تعینات عقلیه و نفسیه و طبیعیه است و این مرتبه از وجود مسمی بوجود مطلق و لا بشرط است که
عموم و اشتراکش بر وجه کلیت و ابهام نیست بلکه بر وجهی است که آن وجه را نمیدانند مگر راسخین
در علم و وجود واجب تعالی مسمی بوجود بشرط لا و هویت غیبیه و مرتبه احدیت است و وجود خاص ... مسمی
بوجود مقید بشرط شی است و وجود مطلق انبساطی که لا بشرط واحدیت باشد مسمی است نزد
بعضی عرفا بنفس رحمانی و این است اول فیض صادر از باری تعالی در او جمیع صور عقلیه است ×
کلام سبع و سایر حکما تعبیر از صادر اول بعقل نموده اند چنانچه در حدیث است و ... نقل کردیم و احادیث
را خلاصه کلام جمیع حکما و ارباب ریاضت با اختلاف ... انفاق بر وجود صادر اول نموده اند
که واسطه از جناب احدیت در فیض بر این عالم کشوده در ادعیه مرویه از ائمه عصمت صلوات الله علیهم
وارد شده است که اللهم انی اسئلك باسمك الذی خلقت به العرش اللهم
انی اسئلك باسمك الذی خلقت به الکرسی اللهم انی اسئلك باسمك الذی
خلقت به السماء و الارض و باسمك الذی خلقت به الارواح الی غیر ذلك
معلوم است که اسم در اینجا مفهوم نیست بلکه موجودی است که سبب فیض از فیاض حقیقی ...
او احدی از موجودات ادعا نکرده اند که آن صادر اول ... و صلوات الله علیهم د
احادیث بسیار از ایشان ... رسیده است که ایشان ... و واسطه جود الهی ... و بعضی اخبار
بر سبیل ... و ... ایشان ... شده است ... و بعضی مضمون ... جمع
غرض ما اختصار است ... نوشتیم و این حدیث تفسیر اسم است که در ادعیه وارد شده است د

مثال این حدیث با احادیث دیگر ادعیه با قول حکماست که گفته اند بواسطهٔ عقول و نفوس و افلاک
و اجسام از واجب تعالی صادر شده الهم تفهم و از اخبار جناب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
وارد شده است انا اسم الله العظیم و جناب ائمه از ذریهٔ طاهره فرموده اند نحن و
الله اسماء الحسنی التی لا یعرف الله من العباد احدا الا بمعرفتنا
و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است اول ما خلق الله نوری و حدیث اول ما
خلق الله العقل همان نور محمد صلی الله است و فرموده است که کنت و علی نورا بین
یدی الله قبل ان یخلق الخلق نظم هر یک لحظه ز نور حقیقت اولیس جلوهٔ ظهور حقیقت
و در حدیث است که انا من الله والکل منی و در روایت دیگر و در جای دیگر منی و در
روایت دیگر و الخلق منی وارد شده است عالم کامل ملا محمد باقر در کتاب بحار الانوار
و در جلاء العیون حدیث بسیار طویل از ابن عباس رضی الله از امیرالمؤمنین صلوات علیه
نقل نموده و مضمون الحدیث اینست که اول صادر واجب تعالی نور محمدی است صلی الله علیه و آله که از آن
نور و اراده حجاب ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و از آن نور سایر اشیاء
از بحار ملکوت که عبارت از عرش و مجردات از ملائکه و بهشت و ارواح انبیاء و
عرش و کرسی و آب و لوح و قلم و سموات و ارضین و ما فیهما باشند خلق شده خلاصه
حدیث اینست که بعضی از اشیا بلا واسطه و بعضی بواسطه نور محمد صلی الله علیه و آله خلق شده و در اخبار وارد شده
که محمد و آل صلوات الله علیهم تعلیم ملائکه نمودند تسبیح و تهلیل را و حضرت امام محمد باقر فرمودند که جبرئیل
نازل شد بر محمد و گفت یا محمد بخوان آنحضرت فرمودند چه بخوانم جبرئیل عرض کرد اقرأ باسم ربک الذی
خلق یعنی خلق نورک القدیم قبل الاشیاء و احادیث باین مضمون بسیار است و فی حیث المعنی متواتر است
و مثال این و حکما و محققین عرفا از این جهت است مرحومه عبارات این مضمون اخبار مذکوره و غیره با عبارات حسن
متابعت

متابعت نمرطلق و منزلت ولایت مطلق محمد صلوات الله علیهم شده عبارات قطعی نموده اند در رسائل و کتب خود شان
در بیانات فلسفه را نقل و شرح بیان نموده اند و خلاصه شده است اکابر این است که جمیع موجودات ...
... جناب احدیت مظهر کامله و عرفا گفته اند ظهر ... انبیاء صفاتا
و ظهر ... سلام الله علیهم ذاتا و صفاتا ... این است که احدیت ... مظهر ذات که الله باشند
... و الصلوات الله علیهم و دلیل بر این شهود ... از حضرت صادق علیه السلام حکایت
موسی نودی من شاطی الوادی الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی الی آخر الآیة
قال ان هذا الوادی الایمن هو الفرات و البقعة المبارکة هی الکربلا و الشجرة هی محمد صلعم و سایر انبیا سلام الله
مظاهر صفات حقند و فنای صفات بر ایشان است و محمد صلی الله علیه و آله فنا در ذات مخصوص اوست باین
جهت فرموده اند الفقر فخری و به افتخر علی سائر الانبیاء و المرسلین معلوم است که سایر انبیا فقر نداشتند
که عبارت از فنا باشد و چگونه فرموده اند و به افتخر علی سائر الانبیاء و المرسلین باید که خبر باشند انها
نداشته باشند و الحجاب و شده باشند و فنی را او بر سایر انبیا صادق باشد ... که عبارت از بقا
ذات حاصل است و بر سایر انبیا فنای صفات ... است و از شجره محمد صلعم بموسی ندا انا الله رب العالمین
میرسد چنانچه در حدیث مذکور شده است ... بیان کردیم فرموده اند حقیقت فاتحة الکتاب
خاتم البقره و فاتحة الکتاب الحمد لله رب العالمین است پس جمیع عوالم از ارواح و اجسام جهت
اینها مربوب آن جناب اند و جناب احدیت رب الارباب است و این ربوبیت از جهت حقیقت اوست ...
جهت بشریت او و از جهت حقیقت اوست که فرموده اند لی مع الله حالة لا یسعها ملک مقرب و لا نبی
مرسل این حالت ... که از آن بقای ذاتی حاصل است که احدی ... از جهت جهت
بشریت عبد مربوب محتاج رب است چنانچه ... جناب احدیت قل انما انا بشر مثلکم یوحی
الی ... و انا قام عبد الله ... عبد الله فرموده ... اسم الست

وفرموده اند وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و باین اسناد داد رمی او را بخود و فرموده
قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی و اینها همه خبرهاست که اوست مظهر اسم
الله و این مظهریت جهت حقیقت اوست و سایر انبیاء دعوت این شان بایشان نبوده است اما بواسطه اسماء
دیگر و اثر امام ائمه نیست در اسماء و ائمه اسماء [illegible] اسماء ذاتیه اند که اسماء نسبیه باشند و اسماء فعلیه
مندرج در اسماء ذاتیه اند از مظاهر ائمه قریش بسیار مثلا هر مرتبه از لطیفه و قهریه و جمالیه و جلالیه و
منفعله و ما دونه او که زنده و پاینده است در کان دیگر یا در نما اند و شاهد این مطلب حدیث انا من الله
والکل منی و بعض اخبار مذکوره شهود و تمامی این از الحاد و محققین از عرفات و ما اکتفا بمنهاج بیان شهود
یکی از ان اکابر رضوان از علما شیخ کامل شیخ محمود شبستری فرموده اند نظم در این راه انبیاء چون ساربانند
دلیل و رهنمای کاروانند از ایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار احد در میم
احمد گشت ظاهر در این دور اول آمد عین آخر بر او ختم آمده پایان این راه بدان منزلگه ادعو
الی الله و الله ذات متجمع جمیع صفات است و آن جناب مظهر اسم ذات باعتبار جمعیت
مظهر و در این نشاه ظاهر صاحب احکام و مستقل [illegible] رسالت بالسیف است
و سایر انبیاء چنین نبوده اند اگر بعضی انبیاء صاحب سیف بوده اند مثل داود و سلیمان
اما صاحب احکام کو نبوده اند بلکه توریه [illegible] مبعوث بوده اند و حکیم [illegible]
محقق طوسی [illegible] نظر بجمعیت مذکوره فرموده اند [illegible] صلی الله علیه صاحب
[illegible] موسی علیه السلام صاحب تشبیه و عیسی علیه السلام صاحب تنزیه است
و آنچه از ملهمات این فقیر است ببرکت [illegible] عالمیان حضرت ابا عبد الله
الحسین علیه السلام این که جناب محمد صلی الله علیه و آله را سه صورت است صورت بشری که
فرموده قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی الآخر و صورت ملکی که فرمود صلی الله علیه و آله لست کاحد

کاحد

کاحد منکم انی ابیت عند ربی وهو یطعمنی و یسقینی و صورت حقی که فرمود صلی الله علیه و آله
لی مع الله حالة لا یسعنی فیها ملک مقرب ولا نبی مرسل و در هر یک از این عوالم ثلثه
مقتضیات آن را بعمل آورده بدون غفلت از عالم دیگر باعتبار آنکه مظهر اسم لا یشغله شان عن شان است آن
حضرت صلی الله علیه و آله است و از جهت حقیقتش که روح اعظم و عقل کل است [illegible]
در [illegible] مرسل ملک است در بشریتش و آنچه از وحی [illegible] توقف کلام الله [illegible] در
بشریت بواسطه ملک اخذ اتم میکنند باذنه تعالی انما انا بشر مثلکم [illegible] حقیقت
او بشود چنانکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] ان دبرها بالعلم والعمل فقد
شابهت جواهر اوائل عللها و علت بشریت [illegible] آن تعالی شانه چنانچه در جای
[illegible] است و ما در این رساله اشاره باو نموده ایم [illegible] قدس سره
مصرع: [illegible] آسمان ازل نردبان [illegible] و از حدیث بشریت آن جناب
عروج بافلاک نمود و بمقام قاب قوسین او ادنی نموده است و الا از جنبه حقیقت
و ملکیت عوالم را او است [illegible] و فی دعاء کمیل و باسمائک التی ملأت ارکان کل
شیء لا تغفل **مصباح بیست هفتم** در بیان آنکه خلیفه تابع مستخلف است
و بیان آنکه کامل [illegible] آنچه مذکور شد از مقامات آن جناب را خلفاء
او باید باشد خلیفه خدا او بود و انسان کامل باعتبار جامعیت کامل خلیفه خدا است
و خلفای حضرت محمد صلی الله علیه و آله باعتبار شدت قرب روحی و با اتصال معنوی
و صوری و به برکت حسن متابعت ظاهری و باطنی بجهتیکه قدم بر قدم آن جناب
رفته اند بمقام آن جناب رسیده اند و بفنای ذاتی فانی شده به بقای
ذاتی مانده اند قل الله تعالی قل هذه سبیلی ادعوا الی علی بصیرة انا ومن

مصـ ۲۷

[illegible]

اتبعنی قال الله تعالی واوحی الیّ هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ از ظاهر چنین فهمیده اند که وحی شده
است بمن این قرآن برای آنکه انذار کنم شما را بالقرآن و انذار کنم کسی را که برسد قرآن او را
وبنابرین ومن اتبع عطف است بضمیر مخاطبین چو بجلو در عصر پیغمبر صلی الله علیه وآله و اگر
بآن به پرسند که بعد از فوت آنجناب باید کسی باشد که انذار کند الی یوم القیمه آنکس کیست در جواب
خواهند گفت که آنکس علما اند این جواب خطا است و عاری از حقیقت باعتبار آنکه این قرآن ظاهری
دارد و باطنی و باطن او غیر متناهیست قال رسول الله صلی الله علیه وآله ظاهره انیق وباطنه عمیق له
نجوم وعلی نجومه نجوم لا تحصی عجائبه ولا تبلی غرائبه الحدیث پس دانی از علوم دادار
که در مجموع منزلست بر انبیاء سابقه در این قرآن ما است مع شیء زاید باعتبار آنکه
پیغمبر صلی الله علیه وآله اتم واجمع واکمل وافضل واعلم است همه را کتاب نازل براو نیز چنین است
باعتبار آنکه کتاب هر پیغمبری بقدر مقام آن پیغمبر است و پیغمبر ما صلی الله علیه وآله محیط بر کلست وکتاب
او هم محیط بر کل کتب است مولوی قدس سره فرموده مثنوی نام احمد نام جمله انبیاست چونکه
صد آمد نود هم پیش ماست و این چنین است که ظاهره انیق وباطنه عمیق له نجوم وعلی
نجومه نجوم لا تحصی عجائبه ولا تبلی غرائبه بلکه انسان کامل اکبر واتم واجمع از قرآنست و نقل است
عن الباقر علیه السلام عن ابیه عن جده علیهم صلوات الله وسلامه قال لما نزلت هذه الآیه
علی رسول الله صلی الله علیه وآله وکل شیء احصیناه فی امام مبین قام ابو بکر وعمر من مجلسهما وقالوا
یا رسول الله هو التوریة قال لا قالا فهو الانجیل قال لا قالا فهو القرآن قال لا فاقبل امیر المؤمنین
علیه السلام رو نهاده فقال رسول الله صلی الله علیه وآله هو هذا انه امام الذی احصی الله فیه
علم کل شیء معلوم شد که آنکه در انسان کامل است در قرآن و غیر آن از کتب نیست و قال
الصادق علیه السلام ان الصورة الانسانیة اکبر حجة الله علی خلقه وهی الکتاب الذی

کتبه بیده وهی الهیکل الذی بناه بحکمته وهی مجموع صور العالمین وهی المختصر من اللوح المحفوظ
وهی الشاهد علی کل غایب وهی الحجة علی کل جاحد وهی الصراط الممدود بین الجنة والنار قال
امیر المؤمنین علیه السلام وانت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر وتزعم
انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر ومظهر تجلی ذاتیة واجبیة انسان
کامل است نه قرآن و نه موجودات دیگر قال الله تعالی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب
عبدی المؤمن و بعد از تحقیقات مذکوره عرض میشود که برای شما بیان کردیم معلوم میشود که
علما نمیتوانند انذار نمایند خلق را بسبب آنکه خلق منحصر در عوام نیست که بظاهر قرآن برای
ایشان کافی است نمیتوانند از عهده این امر برآیند بلکه علماء خلق خواص منتظر میخواهند در مرتبه شریعت
و طریقت و حقیقت که منتظر مرتبه ظاهر و مرتبه نفس و مرتبه قلب و مرتبه سر و مرتبه روح و مرتبه خفی
و شخص کامل که منتظر جمیع مراتب بوده باید محیط بر جمیع اسرار و بطون قرآن بوده باشد تا نقش محیط بر همه بوده
باشد تا هر کس را مرض بوده باشد دوای مناسب مرض او رساند و بعد از ازاله مرض فیض که بقدر حوصله او باشد
برساند و این شخص باید بمقام شیعتنا معانی در جه و اعلی بمقام پیغمبر رسیده تا انذار قرآن تواند و چنانکه پیغمبر
انذار میکنند ولهذا بحر محیط عرفان جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در تفسیر آیه مذکوره میفرماید و من بلغ ان یکون
اماما من آل محمد صلی الله علیه وآله فهو ینذر بالقرآن کما انذر به رسول الله صلی الله علیه وآله عطف است بمن انذر و من بلغ را بضمیر لانذرکم
مستتر انذارکم و معنی این آیه است که امام از آل محمد صلوات الله علیهم که بالغ مقام اوست و انذار میکند و حدیث مشهور انی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وعدم افتراق معنی اینست که تمام علم
کتاب نزد عترت طاهره است نه بعض علم کتاب الله باعتبار آنکه علم بعض کتاب الله نزد اکثر
علما است مرحوم است و نظر بقاعده مذکوره باید در جمیع عصر خالی از شخص مذکور نباشد چنانکه حدیث مشهور
است از امیر المؤمنین علیه السلام ... بر ... از حجت خدای تعالی یا ظاهر مشهور یا باطن مغمور

و آنچه بیان کردیم موافق است بقواعد حکمای اشراق و مشّا افلاطون الهی قدس سره شخص کلی را
مدبّر عالم میگوید و ارسطاطالیس حکیم است زاید به میگوید و بعضی از حکمای یونان ملک میگویند
و میگویند مراد ما از ملک آن شخص است که قدم در چشم و ملک ظاهر نداشته باشد بلکه عقل است که کسی او را
نشناسد نهایت آنکه بدانست او هر زمان از چنین شخصی تا منجمی نمود و اسرار الهی را به شنودن آن اسرار برسانند باعتبار
آنکه خلق شنودن آن نتوانند که وحی و الهامات اسرار بایشان بلا واسطه برسد نمیتوانستند که امر که
قائل باین مرتبه بیشک است و قدمای حکما هم باین بوده اند و شخص که از اسرار سلسلک میگویند سنة
الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا و این بزرگان حقایق
ملاحظات غیبیه اند و مشایخ بعض علما و محققین عرفای این امت مرحوم اند هم بگویند که بیان کردیم فقد
بعضی باشاره و بعضی بر بیان صریح گفته اند از جمله عارف صمدانی رئیس المکاشفین شیخ محی الدین
قدس سره در چند موضع از فتوحات احوال قطب حقیقی را بیان میفرماید در یک موضع این است که ان
الامام الی الوزیر فقیر و علیهما مدار الوجود و الملک ان لم یستقم احواله بوجوه فی نفسه
بدوران الحق فهو منزه ما عنده فیما یرید و یدبر من اسم الحق فی ملکوته من لسن براه الحق و هو فقیر بعد
ازین میفرماید پس چون خدا را تا اید کنند بدانکه که برای خدا خلیفه است که بیرون می آید در حالی که زمین پر از
ظلم و جور شده باشد پس زمین را پر از قسط و عدل میکند این خلیفه از عترت رسول الله است و از ولد فاطمه است
علیها السلام و اسم او اسم رسول الله است جد او حسین بن علی بن ابی طالب است شبیه رسول الله صلعم که در خلق
بفتح خا نازل از وست و در خلق بضم خا برابر اینکه بعد شخص رسول الله در خلق نیست و بعد از این بیان
شمایل آن جناب را میکند تا عارفان باله از این حقایق از روی کشف و شهود خبر [illegible] و بعد از بیان
احوال و وزرای مهدی و اینکه از خاتم الانبیا شبیه اند و اینکه امام العالمین فقیر [illegible] سید المهدی [illegible] و امام المهدی
[illegible] و ظلمه [illegible] مهدی [illegible] و بعد از آن میفرماید که [illegible]

مبنا مهد

مبنا شد امامت بندا و پس باعتبار فرد کامل از حضرات [illegible] خلق [illegible] معین است
آنچه [illegible] با او است و او مختبر نیست پس این جهت سر باطن امامت بر بستن که بسبب اینکه او
حق است خلق نیست پس حرم او است خلفا و ایشان است اصحاب [illegible] و الائمه [illegible] فاصله جامعه او که شیخ بوده
شیخ قدس سره در چند روایت مثل نحن صنع الله و الخلق [illegible] نحن وجه الله الذی یؤتی منه نحن حجاب الله [illegible] حجب
[illegible] و بعد از کلام مزبور بیان [illegible] و مقامات حضرت مهدی صلوات الله علیه [illegible] بطول در
مجلد اول فتوحات فرموده اند که مدار [illegible] امر او [illegible] المدبر عالم [illegible] و مغرب [illegible] در
فلک الاقرب است فلک الشمس مستقیم [illegible]
[illegible] والیان [illegible] عالم [illegible] این مطلب بسطی عظیم
[illegible]
[illegible] در منازل [illegible]
[illegible] بعضی محققین [illegible] در این مقام [illegible] چند [illegible]
خلاصه آن این است که جمیع [illegible] و افلاک و کواکب مظاهر [illegible] ائمه اثنی عشر علیهم السلام اند و [illegible]
[illegible] و آدم میان آب و گل بود نور [illegible] احمد است [illegible] خاتم الانبیا اند صلی الله علیه و آله
مؤید [illegible] بعضی احادیث [illegible] در زیارت جامعه وارد شده است که الشهداء
[illegible] و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض و در حدیث است که آفتاب [illegible]
[illegible] و این حدیث در کتاب مشارق الانوار است و در کتاب الاختصاص عن ابن العباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله [illegible] السماء ذات البروج ثم قال یا ابن عباس ان الله یقسم بالسماء و ذات البروج
و یعنی به السماء و بروجها فقلت فما ذا یا رسول الله قال اما السماء فانا و اما البروج فالائمة
بعدی [illegible] علی و آخرهم المهدی و از جمله الهامات که باین عاجز شده است برکت [illegible]

بن علی علیه السلام که در ... چون تلاوت قرآن مجید روی داد و آن این است که روزی مشغول تلاوت
بودم با حضور قلب چون به آیه کریمه رسیدم تبارک الذی جعل فی السماء بروجا و جعل
فیها سراجا و قمرا منیرا انکشاف شد در آن تجلی جناب احدیت در دلم انداخت که باطن حقیقت
محمدیه صلی الله علیه و آله و بروج اثنی عشر اولیاء او بند و در او مندرج و منه مجید و سراج ارواح انبیاء و رسلند
و قمر ارواح اوصیاء و اولیا اند که باذنه تعالی از حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله در نشاء نبوت مطلقه است
و در آن نشاة ظاهر میشوند و بر بروج اثنی عشر سیر شده و هر یک بقدر مرتبه خود از روح محمد صلی الله
علیه و آله و ارواح اثنی عشر ... باذنه تعالی قبول فیض می کنند و باین نشاء ظاهر میشوند
بصورت بشر و بعد از خفاء تجلی تأملی نمودم دیدم که موافق است این الهام با حدیث ابن عباس رضی الله
عنه که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است و بعض مذکور شد و موافق است
با بسیاری از اشارات کتاب و احادیث الحمد لله کما هو اهله و مستحقه قلت
از حدیث مذکور که موافق با الهام است بیان مینمائیم در آن حدیث است که اول صادر شد
و مراد از حجاب اثنی عشر حقایق ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم است و در هر یک از حجب سنین بوسیله
الحقیقه مکث نموده و بعد از آن ضروب بحرات و بحار ملکوت که لا یعلمها الا هو از حجاب الحدیث
بواسطه نور محمد صلی الله علیه و آله حاصل شده و بعد از آن ضروب نور بیرون رفته چون سر ... هزار
هزار قطره از آن ریخت پس خدا از هر قطره از نور ... پیغمبران را آفرید تا آن نور ما ...
محمد صلی ... طواف میکردند و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی
لا یفتقر ... قال الشیخ قدس سره فی الفصوص ... الفصل الثالث فی جواب ابن محمد
علی الترمذی و اما خاتم الولایة المحمدیة فهی رجل من العرب و من اکرمها
اصلا و یدا و هو فی زماننا الیوم موجود

زماننا الیوم موجود عرفت به فی سنة خمس و تسعین و خمسمائة و عارف شدم و نیکو دیدم ... علامة
علیه ... مشاهده ... نمانید ... بر غلط میکنند و نظر ... محال است که غلط نکنند قال النبی صلی الله علیه و آله
ما من عبد الا و لقلبه عینان و هما غیب یدرک بهما الغیب فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح
عینی قلبه فیری ما غاب عن بصره و فی روایة اخری لیری بهما ملکوت السموات و الارض چنانچه طلب ...

لازم شد که تحقیق عرفان نمائیم **مقام بیست هشتم** در تحقیق وجود مهدی صلوات الله علیه صفـ ۲۸

که الآن موجود است یا نه بدانکه اتفاق علما است که موجود است باعتبار اخباری که بما رسیده که مهدی صلوات الله علیه
در آخر الزمان ظاهر میشود و زمین را پر از عدل میکند بعد ما ملئت ظلما و جورا و این مهدی از
عترت رسول صلی الله علیه و آله و از اولاد علی و فاطمه و حسین است علیهم الصلوة و السلام الی یوم القیمة
و خلاف در این دارند که موجود است الیوم یا بعد از این موجود خواهد شد و ادله و تردد طرفین
در کتب مبسوطه مذکور است و مبسوط است و این جا گنجایش این قیل و قال نیست بلکه این مقام جای بازی
نیست ... [illegible] ... آنچه حقیقت امر است مشاهده کنند و آنچه طریقه محققین از
از عرفا و متألهین از حکماء رضوان الله علیهم که صاحبان کشف و شهود اند بیان مینمائیم که سالک صادق
را به محض رسیدن به مغز کلام این اکابر یقین حاصل میشود شیخ نجم الدین کبری قدس سره فرموده
که رسیدن و فهمیدن یک کلمه از کلمات این بزرگان به باشد تعالی برساند که اگر کسی سالها ریاضت
بکشد باین مقام برسد بدانکه ای طالب صادق و جویای حق که این اکابر دو ولایت دارند ولایت شمسیه
که مخصوص خاتم الاولیاء است و ولایت قمریه که برای سایر اولیاء است که کسب ولایت قمریه از ولایت
شمسیه میشود علی قدر الاستعداد بعضی هلال شوند و بعضی بدر شوند علی هذا القیاس و این حجب متفرقند
بوجود خاتم الاولیاء که صاحب ولایت شمسیه است و نمیتوانند که متفرق باشند باعتبار اینکه نور
قمر از نور شمس حاصل میشود و بعضی از کلمات شیخ محی الدین قدس سره را اینجا نقل نمودیم که تصریح فرموده‌اند بوجود

خاتم الاولیاء داود از عترت رسول صلی الله علیه و آله و جدش حسین ابن علی ابن ابیطالب علیه السلام است
و بعضی از اکابر را نقل نمودن در کار نیست باعتبار آنکه شیخ فریدالدین عطار قدس سره در مظهرالعجائب
یکیک از اولیاء را ذکر نموده و در آخر فرموده اند که این اکابر همه بهمین طریقه اند و بعضی از کلمات شیخ
عطار را نقل مینمائیم میفرماید جمله فرزندان حیدر زاولیاء جمله یک نورند حق کرد این ندا پاک و معصوم و مطهر
چون نبی این سخن را کس نداند جز ولی و هر یک از ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم را نام میبرد با صفات و علامات
ایشان و در آخر فرموده اند یا التقی مهدی از عترت آمد تا جهان پر عدل گردد در گفتار مهدی هادی تاج اولیاء بود
در عهدش رواج اولیاء این ولای تو متعین آمده بر دل جانهای او روشن آمده ای ختم تو اولیاء و این زمان
در همه جانها نهان چون جان جان این شهود آن بزرگوار مضمون حدیث جابر انصاری است از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که فیض صاحب الزمان صلوات الله علیه مثل نور شمس در زیر ابر بخلق میرسد ای تو هم پیدا و پنهان آمده
بنده عطار ثناخوان آمده آنچه من دیدم همه دیده تو بود و آنچه من کردم همه کرده تو بود ای بهر قرنی تو پیدا آمده
در میان جان مقصد آمده عارفان را جام عرفان او بدست عاشقان را عشق او کرده است مست ای تو هم معشوق و هم
عشق آنکه عشق تو برده است ما را خود ز دست دست ما و دامن تو ای امیر این فقیر بی نوا را دستگیر
من پناه خود بتو آورده ام محب تو من اصل ایمان کرده ام و بعد از این سخنان بسیار دارد باینقدر اکتفا نمودیم
و مولانا جلال الدین محمد قدس سره در مثنوی بیان نموده که حضرت مهدی صلوات الله علیه الیوم موجود است
و بعد از این ظاهر میشود و خلق را بر یک طریقه و ایمان را بر طریق حق و جمیع اولیاء هستند که از او مستفیض
میشوند و فیض از او بطالبان میرسانند و باید دانست که قاعده ایست بیان فرموده اند آن قاعده را شارح
گلشن راز در شرح گلشن نقل نموده و آن قاعده را وقتی فهمیدی میفهمی کلام مولوی را و آن قاعده اینست
که خاتم الرسل صلی الله علیه و آله جامع نبوت بوده است و خاتم الاولیاء صلوات الله علیه جامع طرق
ولایت خواهند شدن یعنی بعضی انبیاء و برتر تشبیه بوده اند مثل موسی علی نبینا و علیه السلام و بعضی

انبیاء و برتر

انبیاء و برتر یه بوده اند مثل عیسی علیه السلام و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله جامع هر دو بود هر یکی از آن
دو نبی بلاد کوچ و دیگری بیلا سجود و خاتم نبی ما صلی الله علیه و آله جامع بینهما و علی هذا القیاس
در بسیاری از احکام و خاتم الاولیاء و جامع سلاسل متعدده خواهند شدن همچنانکه خاتم الرسل صلی الله
علیه و آله جمع نموده اند طرق متعدده متکثره را بالطریق اجمع و اسهل و اقرب الی الحق همچنین خاتم الاولیاء
صلوات الله علیه جمع خواهد نمود سلاسل متعدده متکثره را بالطریق اجمع و اسهل و اقرب الی الله و نزاع که است
میان اولیاء و امت مرحومه و بالکلیه صاف از غش و غل نشده اند و دو دوئی بر طرف نشده است و اولیاء
رد بر یکدیگر میکنند و سلیمان که خاتم الاولیاء و بوده باشند تا بیرون نیاید صفا و صلح نمیشود و نزاع دوئی
بر طرف نمیشود و بعد از بیان قاعده مذکوره کلام مولوی را کسی که ملاحظه نماید مطلب برا و صریح میشود
تو چه موری بهر دانه میدوی هم سلیمان شو چه میباشی غوی دانه جو را دانه کی دامی شود و آن سلیمان
جوی را هر دو بود مرغ جانها را در این آخر زمان نیست از هم دیگر یکدم امان هم سلیمان هست اندر دور ما
کو دهد صلح و نماید جور ما نه اینکه حالا موجود نیست و بعد از این موجود خواهند شد قول ان من امة را یاد
گیر تا الا و خلا فیها نذیر گفت خود خالی نبوده است امت از خلیفه حق و طالب همتی مرغ جانها را چنان
بیکدل کنند کز صفاشان بی غش و بی غل کنند باز بعد از چند سطر فرموده اند هم سلیمان هست اکنون
لیک ما از نشاط دور بینی در عمی دور بینی کور دارد مرد را همچو خفته در سرا کور از سرا این معلوم است
که مولوی قدس سره مرشد خود را می شناسد این سلیمان که میفرماید خاتم الولایه است باز بعد از چند سطر
فرموده است از نزاع ترک و رومی و عرب حل نشد اشکال انگور و عنب تا سلیمان لسین معنوی
در نیاید بر نخیزد این دوی باز بعد از قلیلی از کلام که بیان وجه الله است در آن فرموده اند که هر چه
کیفیت سالک باید متوجه مهدی شود و فرموده اند حیث ما کنتم فولوا وجوهکم نحو هذا الذی لم
ینهکم کور در عالم لیس نا شفیتم کان سلیمان را دی نشناختیم باز بعد از قلیلی از کلام و احوال اقطاب.

کی شود ... یک ...
جز دو ...

در ... شیخ ... در ... همچنین ... ده ...
... باالحضور

که برود در قطب الاقطاب است که مهدی صلوات الله علیه است میگوید جمع مرغان که ز بلبلان برو شنند
پر و بال بی کینه گی برکنند بلکه گروه عاجزان چنند بی خلاف کینه آن مرغان خوش شنند لک لک ایشان که
لک لک میزنند آتش توحید در شکر میزنند و بعد از آن بیان حالات شیخ ایشان را مینماید و شیخ محمود
قدس سره در گلشن راز بیان حضرت مهدی صلوات الله علیه میفرماید خلاصه این است که آمد و ما را بیدار کرد
از غفلت و بمن گفت ای سالوس که بسیار مشغول شدم و شرابی بمن داد و من نوشیدم تا آخر آنچه فرموده در این
طریق که مذکور شد کلمات سایر محققین از عرفا است قدست اسرارهم و جوه او بیادی قریه مشاهده کی شنند
شیخ عطار فرموده است ای بعد قرن تو بیدا آمده در میان جان مضمر آمده و این ولی قری باعتبار استعداد
و متابعت تام و فنی که متابعه نامه حاصل شده بدر شده و مثل آهن در آتش محو هویت آهنیت شده و آتش
صرف شده باشد که اظهار مهدویت نماید مرید خالص قبول نماید و بمطلب برسد نظر این بیک
بیتی است که عطار فرموده پایه که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس و سایر مریدان او علاوه
ظاهر انکار مینمایند و نظر این طایفه بیست که مولوی قدس سره در مثنوی فرموده است پس امام حی و قایم
آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است باعتبار اتفاق علمای سنت و غیر آن که حضرت
مهدی علیه السلام در آخر الزمان ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد ما ملئت ظلماً
و جوراً و از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و اولاد علی و فاطمه و حسین علیهم السلام است و از این
خاندان است و مولوی از جمله علما و عرفاست بلی ولایت قریه بسیار است در سایر خاندان و آنچه بیان
کردیم کلمه تفسیر بروز کامل مینماید و بروز کامل عبارت از سرایت ولی مطلق است و حکمی است که گوینه
نظران از این تناسخ نفهمند فرق است میان تناسخ و بروز اهل تناسخ قایلند بهمین نشاه و ظاهر جسم
محسوس و نفوس را مجرد نمیدانند بلکه جسمانی میدانند لهذا میگویند نفوس بعد از خراب
بدن باید قایم باشند ببدن دیگر مثل ابدان این عالم و عود نفس را به نشاه دیگر غیر این نشاه قایل نشده‌اند

خواهد

مطلوب ...

و عود نفوس را در این نشاه میدانند شیخ محمود قدس سره فرماید تناسخ زان سبب شد کفر و باطل که او از
تنگ چشمی گشت حاصل خلاصه کلام این است که آنچه از حکمت و ملت ابطال نموده‌اند همین تناسخ مذکور است
و فرق دیگر اینکه در تناسخ لابد است که نفس بعد از خرابی بدن این بدن دیگر تعلق بگیرد و تا از این بدن
خارج نشود به بدن دیگر تعلق نمی‌تواند گرفت و در بروز چنین نیست بلکه ولی مطلق در جان بدن کامل است
در مظاهر متعدده ممکن است ظاهر میشود و مثل ظهور شخص که در خانه که آیینه‌های متعدده نصب کرده باشند علاء
قدس سره فرماید که بروز است که تناسخ حرف آنچه حق بود با شما گفتم نظر به بروز کاملان است که بعض اظهار
مهدویت نموده‌اند و بعضی نفی نموده‌اند مثل شیخ محی الدین قدس سره که ختم ولایت خاصه محمدیه ص نموده و
و حال اینکه خودش تصریح نموده که خاتم ولایت محمدیه صلی الله علیه و آله حضرت صاحب الزمان علیه السلام است
و ما کلامش را ذکر نمودیم و حکیم سنایی قدس سره فرموده کجا اگر زیر بیخ کبود چون خضی است بود خواهد
بود شارح گلشن راز بجویه با بیان کردیم بیان نموده و این وضوح فرموده اند و الا با وجود حضرت ختم
محمد صلی الله علیه و آله و حضرت خاتم الولایت صلوات الله علیه چون تواند فرمود که مثل من نبود و نخواهد
بود و همچنین از شیخ علاء الدوله قدس سره نقل شده با کمال علمش که اگر توفیق فلان نماز بیابم مهدی موعود
بود و توفیق یافتم و اگر توفیق روزه فلان روز بیابم مهدی خواهم بود و توفیق یافتم و حکمی نیست
که شیخ علاء الدوله قدس سره با کمال علم عارف بخاتم الولایت نباشد و حال آنکه خود میگوید که در سحر
شرابی بما رسید سحر گذامی شنیدم قایم آل محمد صلی الله علیه و آله دعا میکرد دوستان خود را
تا شیخ رحم تام ... داشت در این داشت که عکس خاتم الولایه صلوات الله علیه بر او تابیده است
که از این جهت دستگیری نماید احدی را و به یقین تواند رسانید باید و شخص عالم عارف تام شیخ
حسن نام از اهل قطیف با این عاصی اندرس مشرف شد روزی در همین صحبت نقل نموده از استاد خودش
که نامش ملا محمد علی بود و این فقیر بآن عزیز آشنا بود و آن عزیز از تلامذه استادی ملا محمد صادق

ار جستانی بوده و ملا محمد علی ارحوم لعبد ترتیب برده بودند شیخ حسین نقل نمودند که استادم فرمودند که
از هند یکی منعظم شرف شدم روزی در حرم بر دعالی که در اصفهان با او آشنا بودم ملاقات نمودم
و سخنانی از عالم دیگر از و شنیدم تعجب کردم گفتم ای عزیز تو را در اصفهان در زمره علما میدانستم
این همه حالات از برای تو دری شده است و کدام سبب کرده است گفت در این جا شده آنچه شده گفتم نقل
کن گفت کفش داری هست در اینجا که من کفش میکنم هر وقت که بیرون می آمدم از حرم بدلم افتاد که چیزی بآن
بدهم زیاده از متعارف چیزی بوی میدادم مدتی بر آن گذشت روزی بمن گفت که پول زیاد چرا بمن میدهی
گفتم بدلم می افتد که بدو میدهم گفت بنشین من نشستم گفت خدا را شافعی آنچه از علم داشتم محو شد
خدا بر دائره رحیم گفت ببین اکتفا نمودی من تأمل نمودم گفت به مینه هاشمی فرمودند که تهدیدم و آنچه
فرمودند قبول نمودم و عمل کردم ملا محمد علی از آن عزیز پرسیدند که بر یقین رسیدی یا نه از دو شخص
انکشافاتی شد و گفت بلی و ملا محمد علی التماس وداع نماید و برود بجده که کشتی روانه هند شد آن عزیز
از ملا محمد علی التماس نمودند که چند روز اینجا بمان که من فوت میشوم بعد از فوت و نماز و کفن و دفن
من برو ملا محمد علی قبول نمود روزی که وعده نموده بود از دنیا رفت و بدانکه خاتم ولایت مطلقه
مولانا امیر المؤمنین علیه السلام است باتفاق کل و خاتم ولایت حضرت محمدیه صلی الله علیه و آله حضرت صاحب
الزمان علیه السلام است چنانکه بیان کردیم قال العارف الکامل عبد الرزاق فی الاصطلاحات
الخاتم هو الذی ختم المقامات باسرها و بلغ نهایة الکمال و بهذا المعنی یتعین و یتکثر
و خاتم النبوة هو الذی ختم الله به النبوة و لا یکون الا واحدا و کذا خاتم الولایة
و هو الذی یبلغ به صلاح الدنیا و الاخرة و نهایة الکمال و یختل بموته نظام العالم
و هو المهدی الموعود فی آخر الزمان انتهی کلامه قدس سره و از کلام ایشان معلوم شد که هر کسی
که ختم مقامات نموده و نهایت کمال رسیده آنکس را خاتم میگویند و در عرف عرفا او را خاتم مطلق میگویند

خاتم مطلق

اما خاتم مطلق آن است که خداوند عالم او را ختم فرموده است بلا واسطه و غیر مطلق را هم ختم فرموده
بواسطه مطلق و کلام بعض اکابر را نقل می نمایم که خاتم ولایت مطلقه امیر المؤمنین علیه السلام است و اگر عرفا
گویند که خاتم مطلق حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان است غرض ایشان این است
که مظهر تام امیر المؤمنین علیه السلام است و اتم از آن مظهر نیست باعتبار نسبت تمام تام بشری
و خاتم بود حضرت و تمام تقی و رضا هذا بما عارف صمدانی رئیس الکاشفین شیخ محی الدین قدس سره قال فی الفص
هذا العلم بالخاتم الرسل و خاتم الاولیاء و ما یراه احد من الانبیاء
و الرسل الا من مشکوة الرسول الختم و لا یراه احد من الاولیاء الا من مشکوة الولی
الختم حتی ان الرسل لا یرونه الا من مشکوة خاتم الاولیاء فان الرسالة
ینقطعان و الولایة لا ینقطع ابدا فالمرسلون من حیث کونهم اولیاء لا یرون ما
ذکرناه الا من مشکوة خاتم الاولیاء فکیف من دونهم من الاولیاء و ان کان خاتم الاولیاء تابعا فی الحکم لما جاء
به خاتم الرسل و ذلک لا یقدح فی مقامه و لا یناقض ما ذهبنا الیه فانه من وجه
یکون انزل کما انه من وجه یکون اعلی و بعد از کلامی که طول دارد فرمودند فکل نبی من لدن
آدم الی آخر نبی ما منهم احد یأخذ الا من مشکوة خاتم النبیین و آله صلوات الله
علیهم الی آخر وجود طینته فانه بحقیقته موجود لقوله صلی الله علیه و آله کنت
نبیا و آدم بین الماء و الطین و غیره من الانبیاء ما کان نبیا الا حین بعث و کذلک
خاتم الاولیاء کان ولیا و آدم بین الماء و الطین و غیره من الاولیاء ما کان ولیا الا
بعد تحصیل شرائط الولایة من الاخلاق الالهیة و الاتصاف بها من کون الله یسمی
بالولی الحمید فخاتم الرسل من حیث ولایته نسبته مع الخاتم الولایة نسبة الانبیاء معه
فان الرسل الرسول النبی و خاتم الاولیاء و الوارث الآخذ عن الاصل المشاهد للمراتب و هو

حسنة من حسنات خاتم النبی صلی محمد صلی الله علیه و آله و نظیر این سخن شیخ عطار قدس سره در مظهر
العجائب در شرح حدیث الولایة افضل من النبوة فرموده اند از آن جمله این بیت که خاطر است انبیا را جا
بجانند و جان شان جان جان تو اگر هوشی بیا این را بدان و سایر اکابر این طایفه علیه این سخن
دارند لیکن شیخ قدس سره بی پرده سخن فرموده اند آن بزرگان دیگر قدری پرده پوشی نموده اند لهذا علمای
ظاهر انکار و تکفیر شیخ نموده اند و بعضی از علما که بوئی از عرفان بمشام جان شان رسیده اما مست از شراب
ولایت نشده اند خواسته اند که کلام شیخ را توجیه کنند تا رد انکار و تکفیر از شیخ نموده از عهده این امر
بر نیامده اند و توجیهات بی مزه کرده اند و این فقیر الحاطر رسید که ببرکت رشحه حضرت امام حسین ع
کلام شیخ را بیان تمام بر بیان عرفانیه و حکمت ربانیه تا نقص از آن ... باشد و معلوم بعید باشد که شیخ در اول
فصوص فرموده اند که حضرت رسول ص در نوم خود امر فرمودند بنوشتن این کتاب در رسم فصوص از حضرت
رسول ص مشتغل شده باید بود این که بتوان سخن این بزرگ را انکار و تکفیر او نمودند و سبب علمای ظاهر
و اهل کلام این است که اگر متدین باشند کلمات عرفا را که اهل شهود و کشف اند ملاحظه نمایند آنچه بفهم
ایشان نرسید انکار نمایند و تکفیر ایشان نکنند باعتبار آنکه همه بتوحید و نبوت و ولایت قائلند
و لوازم مراتب مذکوره را که عبادات فرق است تعلل می آورند نهایت عرفا را باعتبار رعایت از شرع
در یافتهاند تغییر و تقلیبه بامور غیبیه فایق میشوند که اهل ظاهر از آنها محروم شوند و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و بیان این مطلب آنکه ارشاد و هدایت و نبوت و ولایت متعلق باین عالم است که عالم خلق
اش میگویند و هر اسم را خاصیت و تاثیر است و مظهری دارد که خاصیت و تاثیر آن اسم در آن مظهر شود ظاهر
و افعال واجب تعالی در عالم جز بواسطه مظاهر بظهور نمیرسد و از قوه بفعل نمی آید و امتیاز مظاهر از یکدیگر
باعتبار خاصیت و تاثیر اسمائی است و خاتم الرسل ص از حیثیت حقیقت و روحش عقل کل است و عالم
الکتابش هم میگویند و نفس کل که حقیقت خاتم الاولیاست صلوات الله علیه لوح محفوظ است و امام

بعینه نیز میگویند

مبینش نیز میگویند در باطن آن حقیقت است و سایر مراتب وجود در مراتب باطن نفس کل و فیض از
واجب تعالی بواسطه عقل بنفس کل و از نفس کل باذن حق تعالی بسایر اشیاء میرسد و این جهت مذکوره جهت ربوبیت
او است و از این است که در ربوبیت رب الارباب و خاتم الرسل مظهر ذات احدیت است کما قال خاتم الاولیاء صلوات
الله علیه ... آدم روحه نسخة اللاهوتیة فی اللاهوت و قوله صلی الله علیه انا من الله والکل منی و از
جهت بشریت و عبودیت قل انما انا بشر مثلکم و از این جهت بواسطه ملک از واجب تعالی اخذ میکند و ال
الله تعالی علمه شدید القوی و فی بعض الادعیة اللهم انی اسألک من جمالک باجمله و کل جمالک
جمیل اللهم انی اسألک بجمالک کله معلوم است که اختلاف اجمل و جمیل نظر بمظاهر است نه نظر بذات
احدیت از ذات بکر ... تجلیه است و دقتی که عارف متوجه حق میشود اجمل را طلب میکند چون ملاحظه نماید که
بیند که ظهور همه از ذات میگوید اللهم انی اسألک بجمالک کله — در میان بحر اگر نشسته ام طامع
براتب سبو ببستم و از این جهت خاتم الرسل ص از باطن خود که مظهر شخص خاتم الاولیاء الاولیاء صلوات الله علیه
است قبول فیض ولایت میفرمود چنانکه میفرماید و چون خاتم الاولیاء ع از جهت انفراد و جنس باطن خاتم الرسل است
فرموده اند انا نقطة تحت الباء و در ... علیه و آله ظهرت الموجودات من باء بسم الله الر
حمن الرحیم و صدر المحققین قدس سره در تفسیر المسمی باسرار الآیات اعلمات الانبیاء و صفوا
بان الله حرف التهجی بازاء مراتب الموجودات وقد وجدت فی کلام امیر المؤمنین علیه السلام
ما یدل علی ذلک و آنچه از کلام آن حضرت دلالت میکند ذکر کردیم و در مقام دیگر فرموده اند الالف فیاس بعالی
الذات الاحدیة و حضرت رضا علیه التحیة و الثناء فرموده اند نفس صفت عقل در الف است ظهور ولایت
مطلقه بخصوص مظهر ولی مطلق است و غیر بواسطه این مظهر فیض بغیر او نمیرسد چنانچه قبلا بیان کردیم
مذکور است در خطبه مشهوره بافتخاریه روایت کرده اند که آن خطبه را اصبغ بن نباته ... خطبه قدری طول دارد
و در اینجا بیان ظهور نور شمس را در مظاهر ملکوت که عالم ارواح باشند و مظاهر ملک که عالم خلق باشند مینماید

ازان جمله فرموده اند انا منزل الملائکة انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا مقیم ام لیل
و بعد از ین ظهور خود را در مظاهر لطیفه و قریبه فرموده اند انا المتکلم بالوحی انا صاحب النجوم انا متقلبها
باس ربّی و معلم الله الذی خصّنی به الی آخر معلوم شد که این مرتبه خاتمه مظاهر خاصه است شیخ عطار قدس
سره ظهور حقیقت علیه را در مظاهر فرموده جمله عالم همه غوغای اوست در همه جا پر منزل و ماوای اوست گاه
عیسی گاه موسی گاه طور گاه کرده در درختی آن ظهور گاه آدم گاه نوح گاه دم گاه بر بوی محمد چون قلم و خاتم الاولیاء
صلوات الله علیه از جهت بشریت باعتبار حسن متابعت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و باعتبار مناسبت تامه
با در قبول فیض نبوت و فیض ولایت خاص از خاتم الرسل صلی الله علیه و آله می نماید و خاصه مظهر خاتم الرسل صلوات الله
شراب عین کافوریه است و خاتم الاولیاء به برکت حسن متابعت و باعتبار مناسبت تامه بواسطه آنحضرت شرب تام
تمام می نماید و سایر اولیاء علی قدر استعدادهم بواسطه خاتم الاولیاء صلوات الله علیه ازان شراب مینوشند
ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا و
شرب از عین کافوریه حاصل نشود مگر به متابعت تمام در شریعت و اخلاص کامل در عبودیت که در نظر عامل جز ذات
و ثوابی نبوده باشد بلکه محض اطاعت امر و اخلاص صرف بعمل باشد در راه دوست ما که هم از روان شویم و نیاز
آخرت بجای و لیار مانند و خاصه مظهر خاتم الاولیاء صلوات الله و سلامه علیه است شراب زنجبیل که مسمی به سلسبیل
است و یسقون فیها کأسا کان مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا و خاتم الرسل
صلی الله علیه و آله بواسطه باطن خود که مظهرش خاتم الاولیاء علیه السلام از این شراب مینوشند
و اولیا و امته هر یوشه علی قدر استعدادهم بواسطه خاتم الولایة از این شراب مینوشند و مستی بمحو می نمایند
و بعضی بصحو می آیند و وقتی باین شراب نایل میشوند که شریعت را بنحویکه بیان کردیم عمل بیاورند و پا لک
سالک طریقت بنحویکه معهود قوم است بشنوند و از خدا غیر از خدا تمنا ننمایند کما قال سعدی الشیرازی قدس سره
در البستان خلاف طریقت بود کاولیاء تمنا کنند از خدا جز خدا این راه راه پر خطر است و طی نشود

بشود

نمیشود مگر متوجه خاتم الانبیاء و متوجه تامه آنحضرت نایبان خاصه آنحضرت که تمام مقام
آنحضرت صلی الله علیه و آله رسیده اند باعتبار مناسبت ذاتیه و حسن متابعت تامه آنحضرت
صلی الله علیه و آله است و باعتبار صعوبت این راه مزاج این شراب زنجبیل است دو خطوه
بیش نبود راه سالک اگرچه دارد این چندین مهالک در ظاهر باید مرشد کامل دستگیری
نماید تا راه بون آنرا طی نمود بحقیقت برسد و ذاکر گردد سالک در انبوهت عارف
میگویند باطن شریعت طریقت است و باطن طریقت حقیقت است و ما بیان
کردیم که عین کافوریه از خاتم الرسل صلی الله علیه و آله است و موید این کلمات المجالس عن الباقر
علیه السلام قال هی عین فی دار النبی تفجر الی دار الانبیاء و المؤمنین و لدنی قلب مطهر او است
که این عین کافوریه ازان مینوشند جمیع انبیاء و مؤمنین ازان نوشیده اند و مینوشند
و جماعتی از مومنان که عرفا باشند در این نشاء مینوشند چنانچه بعد از این مذکور خواهد
شد و سایر مومنان بعد از موت در آخرت خواهند نوشید و عین سلسبیل از خاتم الاولیاء
است فی التفسیر عن النبی صلی الله علیه و آله اعطانی الله خمسا و اعطی العارف خمسا اعطانی الکوثر
و اعطاه السلسبیل و بدانکه خاتم الاولیاء از عین کافوریه نوشیدند و خاتم الرسل صلی الله علیه و آله
از عین زنجبیل که مسمی به سلسبیل است نوشیدند ازین و این ازان فیض
بردند باذنه تعالی نظر بآنچه بیان کردیم در خطبه مشهوره بطتنجیه که در آن خطبه خاتم
الاولیاء صلوات الله علیه و آله بیان امور ظهور و عجایب خودش را فرموده اند
از آنجمله فرموده اند و لقد ستر علمه عن جمیع النبیین الا صاحب شرعکم هذا فعلمه
علمه و علمه علمی خاتم الانبیاء و اولیاء علیه السلام از خاتم الرسل صلی الله علیه و آله گرفته
علم شریعت و اسرار شریعت را باذنه تعالی و آنچه خاتم الرسل صلی الله علیه و آله گرفته

رسالهٔ ده قاعده امیر سید علی همدانی
قدس الله سره السامی بسم الله الرحمن
الرحیم حمد و ثنای نامتناهی پروردگاری
را که استحکام قواعد اسلام را
مبنای طالبان سعادت ملکوتی گردانید
و ابعاد تزکیه نفوس را معراج
سالکان درجات جبروتی گردانید
و اعتصام بجذبات عنایت ربانی
را منهاج طایران فضای ساحات لاهوتی
گردانید و صلوات بسیار و درود بی
شمار بر خلاصه و زبدهٔ عالم و مهتر و
بهتر اولاد آدم سید اصفیا محمد رسول
الله و بر آل او که مهتران دین و پیشوایان
اهل یقین اند اما بعد بدانکه ای عزیز
که راههای طالبان حق بجناب بارگاه
احدیت بیشتر از آنست که آنرا
حصر توان کرد کما الطرق الی الله بعدد
انفاس الخلایق اما جمله آنرا بسه
قسم باز گردد قسم اول راه ارباب
معاملات است و آن بر بسیاری روزه
و نماز و تلاوت قرآن و حج و غزا
و غیر آن از اعمال ظاهر و این راه
عامه مسلمانانست و موجب نجات
ایشانست از عذاب ابدی و لیکن در
وصول حقیقی از هر هزار این نوع
عبادت متعذر است قسم دوم
راه اصحاب مجاهدات است
به تبدیل اخلاق و تزکیه نفس

از حیثیت بشریت از باطن خود که مظهر خاتم الاولیا باذنه تعالی ولایت و اسرار

ولایت است که هر یک مجمع البحرین آمده‌اند و باتفاق اکثر علمای امت انبیا افضل از

ملائکه اند خصوصا خاتم الرسل صلی الله علیه و آله بواسطه ملک از خدای تعالی قبول فیض

نماید قدحی در شان آنجناب نمیکند چه مانع است در اینکه بواسطه باطن خود

که خاتم الاولیا است صلوات الله علیه و آله قبول فیض نماید قال النبی

صلی الله علیه و آله انا و علی من نور واحد همچو یک نور و دو دیده که او را چشم

کوته بین دو دیده بجز یک بیان کردیم از اول مطلب تا باینجا هر گاه از روی

بصیرت کسی ملاحظه نماید یقین حاصل میشود که کلام شیخ محی الدین

و سایر کبرای عرفا رضوان الله علیهم لب لباب است مولوی قدس سره

فرموده   او شناسد بوی کرمی کو زرد   چون کو زرادی چگونه بوی برد

و جمعی که چشم و دل ایشان کور و قریحه ایشان مکسوف باشد بعد از بیان ما

حرفی بزنند الجماعت قائل بر خلاف نخواهند بود شیخ محمود قدس سره فرموده اند

سفید و سبز و سرخ و زرد و کبود   نباشد پیش اکمه جز سیاهی

مادر زاد حال کی روشن شود از کحل کحال   ورای عقل طوری دارد انسان   که بشناسد بدان

اسرار پنهان   و آنچه بر این فقیر کشف شد بیان مینمایم روزی بحضور قلب قرآن تلاوت

میکردم و خدای تعالی الهام نمود به تعلیم معنی در آیه که بیان نمیتوانم نمود و بعد از آن در واقعه

می‌بینم که داخل مسجد کوفه شدم از راه باب الفیل و محراب مبارک و ولی کل صلوات

الله علیه و آله در برابر من پیدا شده است و جبرئیل از طرف مشرق بطرف مغرب میرود در ما بین

ارض و سما از سمت الرأس من رسید و سخن کرد و گفت فتلک هذا النبی امیر المؤمنین

چاره این جمعیت در خوف آمدن   این کلاه بی سرانست ای پسر

در وجود خویش بیرون آمدن   که دهندت تا نوی غازی کلاه بسر

علیه السلام

دقیقهٔ دل و تخلیهٔ روح و سعی در آنچه تعلق بعمارت باطن دارد و این راه ابرار است و این قوم نیکان امت اند و این طایفه را معتقدان خواهند و واصلان این گروه اندک باشند قسم سیم راه سایران حضرت احدیت است که در فضای بیدای ساحت لاهوت بالجذبه با جنحه عنایت حضرت لایزالی طیران میکنند و وصول این قوم در بدایت امر بیش از دیگران است در نهایت کار و این راه که اخرف طرق است مبنی است بر موت ارادی چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که موتوا قبل ان تموتوا و ظهور آثار این سعادت موسس بر ده قاعده است قاعده نخست اول توبه است و توبه باز گشتن بود بحضرت خدا وندی باختیار چنانکه موت باز گشتن است بحضرت حق بی اختیار پس توبه بیرون آمدن بود از گناه و هر چه بنده را از حق باز دارد از مراتب دنیا و عقبی آن عین گناه است و بر طالب واجبست از همه بیرون آمدن از هستی خود هم تعلم

ز خود و هر چه جز حق است بگسسته   وجود خود ز قید خویش رسته

علیه السلام قبله موسی و عیسی و یونس و یوسف و ایوب و هشمرد بسیاری از

انبیا را و بطرف مغرب فرمود مراد از قبله در این مقام قبله قلوب است محققین نعمه

عرفا میگویند که ولایت افضل از نبوت است و حدیث باین مضمون وارد

شده است و حدیث را نقل نمودیم و میگویند که غرض این است که نبی

به نبوت فایض نمیشود تا بولایت فایض نشود و ولایت نبی سبب نبوت

او است و مقدم و سابق بر نبوت و علامت حصول نبوت ولایت است

پس ولایت نبی اعلا و اشرف و اجلی از نبوت او است وجه دیگر آنکه مبدأ

ولایتش وحدت مطلقه است که روی بحق است که مقام لا یسعنی ملک مقرب

و لا نبی مرسل است و کمال نبوتش از جهت کثرت و روی بخلق است کما اشار

صلی الله علیه و آله لا هذه الجهة بقوله انا ابی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط پس مقصود

این است که ولایت نبی افضل از نبوت است تا لازم آید که ولی افضل از نبی

است و میگویند که ولی تابع نبی است همیشه و در ظاهر متابعت تام تمام میکند

و در باطن کسب نور ولایت از قلب نبی میکند مثل کسب نور قمر از

نور شمس و عرفا ولایت مطلقه دارند که خاتمش علی الاطلاق حضرت امیر المؤمنین

علی ابن ابیطالب علیه السلام است چنانچه بیان کردیم و ولایت خاصه هم

دارند که بکس متابعت انبیا علیهم السلام حاصل میشود و ختم ولایت خاصه محمدیه صلی

الله علیه و آله را مهدی موعود صلوات الله علیه و آله نمود چنانکه بیان شد و بسیاری

از فقها کلام این اکابر را درست نفهمیده اند و تمیز مراتب نکرده اند و طعن بر

اولیا کبار زده اند سبب این است که هم طالب عاليه که معرفت نبی و ولی است

چون ایمان آمد در دل جای گرفت و از حضرت ایمان او اختیار از این آمد

از او در حضرت ایمان از این ایمان

چون رسید رحمت آمد از آن سبب

چون شناسی آن مکان از ما نبی

آن آتش سوزان نیاز در او علم

مهر بر در جهان خاص سرم

قاعده دوم

توکلست و حقیقت توکل بیرون آمدن بود از اسباب و وسایط مانند الیاس بکلی باختیار چنانکه مرگ از همه تعلقات و اسباب خروج خواهد کرد باضطرار تا آنگاه که باختیار بنده باعتماد کرم خداوندی بود موجب رضای خداوند است و خروج ضروری که بعد از مرگ باشد سبب عذاب سخط و خشم بود نعوذ بالله منه قاعده چهارم قناعت است و اصل قناعت بیرون آمدن بود از لباس از زینت های نفسانی و تمتعات بهیمی چنانکه مرگ از همه

برده اند اجاب معقود در مقام بیست نهم في تميز المراتب الخاتم الولاية بدان اى
سالک حقیقی که کلام رئیس المکاشفین شیخ محی الدین قدس سره که در فصوص
فرموده اند و در مفتاح پیش ازین بیان نمودیم و کلامی که در فصل سیزدهم
از فتوحات در جواب امام محمد بن علی الترمذی فرموده اند که الختم ختمان ختم
يختم الله به الولاية المطلقة وختم يختم به الولاية المحمدية صلى الله عليه وآله فاما ختم على الاطلاق
فاما ختم الولاية على الاطلاق فهو عيسى عليه السلام فهو الولي النبي بالنبوة المطلقة في
زمان هذه الامة حيل بينه وبين النبوة التشريعية والرسالة فينزل في آخر الزمان
وارثا خاتما لا ولي بعده فكان اول هذا الامر نبي هو آدم وآخره نبي هو عيسى
اعني نبوة الاختصاص فيكون له حشران حشر معنا وحشر مع الانبياء والرسل
واما خاتم الولاية المحمدية فهو لرجل من العرب من اكرمها اصلا ويدا وهو في زماننا
اليوم موجود عرفت به في سنة خمس وتسعين وخمسمائة الى آخر كلام رضي الله
عنه جمعی کثیر از خود شان اختلاف یافته اند بجهت آنکه کلامی در فصوص فرموده اند
خاتم الولاية مولانا و مولی الکونین امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام را
گرفته اند و از کلامی که در فتوحات ذکر کرده است مفهوم میشود که خاتم
الولاية عیسی علی نبینا و علیه السلام است و در مواضع متعدده خاتم الولایة
حضرت مهدی صلوات الله علیه و آله را تصریح فرموده و اختلاف در کلمات
اکابر منبت و اطلاع بر مرموزات ایشان شان هر کس نیست بدانکه خاتم
الولاية دو کس اند یکی حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام است از جهت آنکه ختم ولایة انبیا و
رسل پیش از خود را کرده یکی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله است که خاتم

ولایة

از آرزوهای جدا نخواهد بود و مگر آن مقدار که
قوام اصل حیات بر آن است از ماکول
و ملبوس و رعایت حد اعتدال در
آن قاعده تنعیم عزلت است و معنی
عزلت بیرون آمدن بود از امر پرسش
خلق و خود را از آنها در گذشتن است
از صحبت ایشان با اختیار چنانکه
هرگز از ایشان جدا نخواهد گشت
همچنان انزوا و انقطاع اختیار کن
ما نموف وی گرد رکم صحبت شیخ
کامل که مربی وی بود و شوق
و ری چون تقرب باک...
در مرده تا نفس مرید را بآیت
ولایت از خباثت...
و آینه دل وی را از زنگار غیر
پاک گردانند و اصل عزلت
عزلت گردن جوارح است...
... دیدن
و گوش را از شنیدن و زبان را
از گفتن زیرا که هر بلائی و
آفتی که بروح رسیده است
و هر جابی ... از حضرت
احدیت محجوب کرده است
اصل آن همه از روزنه حواس
در آمده است پس بواسطه عزلت
در باز داشتن و نفس از زیاد

ولایت مطلقه است که ختم انبیا و رسل نموده حضرت سید انبیا محمد صلی الله
۱۳۷ علیه و آله که جهة انبیا ولایت خود شان را از امیر المومنین علیه السلام
گرفته اند چنانچه صریح نصوص است و دیگر حضرت مهدی صلوات
الله علیه است که ولایت خاصه محمدیه صلی الله علیه و آله را ختم فرموده
که در وقت ظهور این خاتم حضرت عیسی علیه السلام نازل میشود
و در انوقت حضرت عیسی علیه السلام ولی است نه نبی و رسول
بسبب آنکه حاکم است بشریعت سید ما محمد صلی الله علیه و آله نه بشریعت
خودش در انوقت از جمله اولیا است و خاتم الاولیاء حضرت محمد
مهدی صلوات الله علیه است و خاتم ولایت حضرت عیسی را
حضرت مهدی صلوات الله علیه خواهد نمود چنانچه شیخ قدس سره
در باب نود و یکم از رسالت که معروف افطاب نوشته اند فرموده
اند که اعلم ان من كرامة محمد صلى الله عليه وآله على ربه ان جعل من امته
رسلا ثم انه اختص من الرسل من تكون نشأته من البشر وكان نصفه
البشر ونصفه الآخر روحا مطهرة ملكا لان جبرئيل عليه السلام وهبه
لمريم بشرا سويا رفعه الله اليه ثم ينزله وليا خاتم الاولياء في آخر الزمان
يحكم بشرع محمد صلى الله عليه وآله في امته وليس يختم الا ولاية الرسل و
الانبياء فان نزل وليا فان خاتم الاوصياء يكون ختما لولاية عيسى عليه
السلام من حيث ما هو من هذه الامة حاكما بشرع غيره كما ان محمدا صلى الله عليه
خاتم الانبياء وان نزل بعده عيسى عليه السلام كذلك حكم عيسى في ولاية

و تقدمه بازمان خاتم الولایة الاول و عیسی منهم انتهی کلامه علا الله مقامه
باید بکفود دیگر است آن این است که ولایت مطلقه مولانا امیر المؤمنین
علیه السلام مطلق است از ولایت مطلقه عیسی علیه السلام و از ولایت
مطلقه حضرت مهدی صلوات الله علیه یعنی ولایت آن جناب از قید
اطلاق مطلق از مطلق است مطلق از مطلق است و لهذا انجمن انبیا و اولیا از
آن جناب بولایت فائض میشوند کما هو صریح الفصوص و اکابر اولیا هم
برین معترفند و پوشیده نماند که حکم ولایت انبیا و رسل صلوات الله
علیهم ظاهر نشد مگر در اولیا و این است مرحومه باین جهت است که کمل از
اولیا فرمودهاند که فلان ولی در قلب آدم است فلان ولی در قلب
ابراهیم است فلان در قلب موسی است و عیسی است الی آخره و اشار الی
هذه المطلب العارف المحقق الشیخ داود قیصری فی مقدمة الشرح القصیدة للعاشق
الولایة المحقق ابن فارض حیث قال و لکل امر من کلیة و الجزئیة یطلب ظهوره
و الانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین لم یظهروا بالولایة بل بالنبوة علی ما اعطاهم
الاسم الظاهر ظهر فی هذه الامة المحمدیة صلوات الله علیه و آله جمیع ولایاتهم علی سبیل
الارث منهم و الیه الاشارة فی قوله الکمال فلان علی قلب عیسی ای هو ظاهر بولایة
علی سبیل الارث الی آخر ما قال رضی الله عنه و مؤید و شهود این اکابر است بعضی
خطب امیر المؤمنین علیه السلام حیث قال الحمد لله الذی هو فی الاولین باطن و فی الآخرین
ظاهر مفتاح سی ام در ذکر حدیثی که در این نشأ اولیا از شراب محبت و
وحدت میشوند قال ختم الولایة المطلقة مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان لله شرابا

وسلامت وی از رذائل اخلاق و کسب
زندگی بجود طبیعت میگنند و بسطوات
ظهور نور و وجود ظلمت کثرت
حدوث منهدم میگردد و تا باد شاه
ارواح که خلیفه حقیقت بر سریر
ایقان ممکن است و حق جلی جای کامل میشود
شود و در نشر یوم تبدل الارض غیر
الارض مشاهده افتد و در رسوم
وجود موهوم ذاکر در باقیست
وجود مذکور متلاشی گردد
و غبار ادبار وجود ذاکر منهدم
شود و جای مذکور در عین
ذاکر در وی نماید و بشارت
و هو معکم اینما کنتم محقق گردد
تا ز الفقر فخری الفقر سواد
الوجه فی الدارین
نظم
تا که بینند عاریت و عیب
زانکه بینند انتشار و کاسه
تا بود بکذره هستی بجای
کفر باشد گر نهی در عشق پای
گر هستی تو هستی تو پرده تو بود
سر نشود جمله خاک در ره او سر پای
تا بد جان را نیست آن کار
تا تو با خود نشینی عدد بینی همه
۳۰ چون شود خود فانی احد بینی همه
قاعده النقشبند

لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا ذابوا و اذا
ذابوا خلصوا و اذا خلصوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا وصلوا و اذا وصلوا
و اذا اتصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم قال سید الساجدین صلوات
علیه فی مناجاته المعروف بمناجات العارفین و فی ریاض القرب
و المکاشفة یرتعون و من حیاض المحبة بکاس الملاطفة یکرعون و ممکن
است که کوته نظران از آخر حدیث امر را حلول یا اتحاد بفهمند برای دفع
توهم مثلی میزنیم آهن وقتی که در آتش گداخته شده و محو آتش از و
شده آتش است الشی و متصف شد بصفات آتش در نظر بذات
خود آهن است و برای تشویق طالبان و اظهار شکر نعمت و اما
بنعمة ربک فحدث مناسب دانستم قلیلی از آنچه باین کور و سر شدم
ما فاک باز
حسین بن علی علیه السلام وارد شده بیان نمایم
سران کونیم یا کبازان سر کوی تو پیدا کردند من که باشم
بران خاطر عاطر گذرم لطفها میکنی ای خاک در ست تاج سرم در سال هزار و صد و
پنجاه و چهار در مقام عطش بودیم عطش سالک عبارت از شدت شوق اداء
با مول حقیقی در عالم افلاک و املاک که محبوبی که در آن زیاد تی
بهای کمالی و نوری میند میگوید که این است همین که در او فی الجمله تغیری میبیند
نفی میکند تا آنکه با مول حقیقی بر خورد و حضرت ابراهیم علیه السلام براین نهج بود که
فرمود هذا ربی هذا اکبر تا آنکه رسید و این سیر را سیر صعودی هم گویند و این سیر بر نهج دلیل
است بلکه بر نهج مشاهده باطن است که در باطن حقیقت شهود و تغیر اینها را سالک الی الله سیر میکنید و

واقعیت صدیق علی الله تعالی الف
الف سنه ثم اعرض عنه لحظه
فان فاته اکثر مما ناله
زنبور که اگر سالک صادق هزار
هزار سال در راه حق قدم زند بس
یک لحظه از آن معرفت غافل
ماند آن مقدار سعادت که در
آن لحظه از وی فوت شود بیشتر
از آن بود که در آن هزار سالی
حاصل کرده بود و قاعده هشتم
صبر است و حقیقت صبر در راه
آنکه آن بود از حظوظ نفسانی
گردد آن نفس در محنت و عبادت
در ثبوت قدم بر مجاهدات
در ترکیه حاصل نکنند ضرورت
بعد از ترک در بودن و رنج
الوان عذاب تحمل باید کرد بس
هر آنکه تحمل بر محنت عبادات
و صبر انقطاع نفس از مالوفات
و محبوبات که موجب تخفیف و
تزکیه روح است اولی تر از
صبر بر عذاب جاودان
قاعده و نهم مراقبه است و مراقبه
چشم داشتن بود بحصول مطلوب
و حقیقت مراقبه بیرون آمدن
بود از حرکات و قوت خود
باختیار چنانکه ترک و آرام
گرفتن بعد از تخفیف دل
و تزکیه نفس در انتظار
ـعلـ

وعطش منزلی از منازل راه حق است که احوال قسم سابع از اقسام عشره مقامات
عارف است و فقیر را در شدت مذکوره توفیق عروج روحانی شده است بآسمان
چهارم و بر سطح آسمان چهارم دیوانه وار طالب مطلوب میشدم و مطلوب برنمیخوردم و رجوع
نمودم به بدن و چندی این شدت شوق گذشت تا شب نیمه شعبان المعظم که شب
ولادت با سعادت خاتم الاولیاء حضرت مهدی صلوات الله علیه است در خدمت
مرشدم حسین بن علی علیه السلام بود بعد از فراغ از زیارت و ادعیه آمدم بمنزل خود
و حال خوشی داشتم و شب از نصف قدری تجاوز نموده بود بخاطرم رسید که
قدری بخوابم و برخیزم و نافله شب را بگذارم وقتی که خوابیدم می‌بینم که خاتم الاولیا
حضرت صاحب صلوات الله علیه تشریف آوردند و جام شرابی باین تشنه محبت
دادند فقیر بعد از آنکه نوشیدم بیدار شدم و رطوبت شراب را بر لب بالای خود احساس
کردم و بعد از این فتوحات عظیمه باین عاجز برکت شده و دل را آرامی روی نمود
نه آنچنانکه میخواهم و بر این حال خوش بودم تا یک شبی در باطن ناله کردم و گفتم تا بکی
مردم بس است   بچه کار آمدم آمدنم بهر چه بود   بکجا میروم آخر ننمائی وطنم در خواب
خوش در ماه رمضان می‌بینم در برابر مرشدم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام
ایستاده‌ام و مشغول زیارتم و ضریح مبارک نصف تحتانی او برقرار و ثابت
و نصف فوقانی او مرتعش و مضطرب است و مرشدم در دلم میگوید که حالا آنچه
تو میخواهی رو داده است و من چنین فهمیدم که مثل این ضریح در جسد نصفش ثابت است
اما نصف آن مضطرب است تاب ندارد و باین سبب قدری آرام گرفتم و گفتم
نه بخود آمده‌ام تا که بخود باز روم   آنکه آورد مرا باز برد در وطنم   تا سنه هزار و صد و پنجاه و

انفتاح ابواب سرادقات حضرت الهی
و تمکین داشتن بر ره گذر نسیم ریاح
نفحات الطاف نامتناهی در میدان
مودت قدم همت بر سر مردان زده
در بحر احدیت غوطه خورده پروانه
هستی بر شمع جلال احدیت زده
و با معاداة و منازل قطع کرده کلیم
حجاب ادبار انداخته از خود دیده
برداخته بساط مجاهدات طی کرده
دل مرده را با انوار مشاهدات حی کرده
بیابان کثرت ربوبیت مبدل گشته
از دیده گوهر ریخته در حلقه عصمت
انوار آفتاب صحرای قدم دیده از
تاریکی تنگنای حدوث رسیده و
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم نظم

بیت
هر که او با همدم خود رهبر است
[illegible] و در عالم [illegible]
با هوای خویشتن دایم در [illegible]
[illegible] شود دلتنگ با آن شمع نور
گر بندد خواهش [illegible]
تا باید [illegible]
زانکه گر جائی نظر خواهی نکند
در کنار خویشتن سر خواهی نکند
هر که را [illegible] یاد است
[illegible] بسته گر کنند در خود نگاه
گر [illegible] شناخت کنند
[illegible] کرامت کنند

قاعده دهم

پنج شد دوشنبه پنجم شهر شوال نزد بالای سر مبارک خامس آل عبا [illegible]
مشغول بتلاوت قرآن بشوم مرد صالحی آمد تا پیش شیخ و میخواهد امشب دعا
بخواند فقیر از او پرسیدم که چه دعا میخواهی بخوانی گفت دعای سهام اللیل
که حضرت مهدی صلوات الله علیه بخاطرم رسید که من هم بخوانم دعا را خواندم
و تلاوت قرآن کردم و آمدم بمنزل خود خوابیدم و سحر خداوند تعالی بیدار کرد مرا
و نافله شب را گذاشتم و دو رکعت نافله صبح را نیز گذاردم و هنوز صبح نشده بود
زمستان بسیار سرد بود و عبا را بسر کشیدم و بمراقبه رفتم بخاطرم آمد که فقره
اول این دعا را مشاهده نمایم و آن فقره این است اللهم انی اسئلک
بعزیز تعزیز اعزاز عزتک مشاهده مینمایم که عزت بسیطه ذاتیه واجبه سایه انداخته
عالم امکان را و هر چیز که در عالم ممکن قبول عزت نمود عاریتی که داشت بواجب
تعالی برگشت منه و الیه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها سبحان القدوس سبوح
مبغر باید   هست همه را حکم ذوالمحض دارد   هر سو غلو اگر چه مرغی دارد   جز صاحب
کلاه بردگان را هر چند که حال بگردن دارد   دو دران مشاهده ام فیض از عالم قدس
بر فقیر وارد شده مرا از خود گرفت و در این حال باز سامعه میشنود صدای نفس طفلی
که در گاهواره است و چشم ظاهرم پوشیده است میبینم که ابر از قبله ابر بر فقیر
ظاهر شده است و جناب خاتم الاولیاء حضرت مهدی صلوات الله علیه آن
ابر را از هم دریده است و برابر این بنده عاجز نشسته است از نور او که کلیه کائنات
جا نمازم را می‌بینم زانوی مبارک چپش بر زمین است و زانوی راست مبارکش بر داشته و دست
مبارک را بر زانوی راست مبارک گذاشته است و بر کف دست مبارکش جامی پر از شراب

بالا عیش رایات و الا اذن سمعت
جز جناب کبریایش بیاد من کان
میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به
فی الناس کمن مثله فی الظلمات
لیس بخارج منها میخ باید که چه
بر دار ظلمات اوصاف نفسانی
و حجابت تشعشعات چراغ زنده
گردانیم و بر اجیوه جلال اساد و قاید
ربانی و مخصوص گردانیم او را بنور
انوار سرادقات حجب قدس
تا بدان صباح نور و چهره ظلمات
میکنند در فضای صحرای لاهوت
و نور نشیند قربت الازمطلع
ملکوت بر قبور الحادات مرده
گان مقبره غفلت و جهالت
بنماید و هر یک را در بشنوند
انواع سلاسل و اغلال اعمال
بتقاریف امور وحشی مشاهده
میکنند بالوان عذاب معتاد
و حیات حرص و حسد مبتلای
بینند میگویند برابر بود با لکمه
گر در تاریکی بیابان غفلت
گم شده بود و چون آب در حسرت
تشنه آن زمین خشک گشته بر
شاخ اخلاص [illegible] نشکوفه
ایمان ندیده و از لذت [illegible]
میوه حکمت و ولایت محروم
مانده صحبتنا باایام محن سعی

و شراب به رنگ سرخ و جام رنگش رنگ آب شبیه رنگ آسمان است این تشنه
محبت از دست مبارک ساقی جام را برداشتم و نوشیدم و جام را بآن جناب
رد کردم و آنجناب تشریف بردند   صبحدم لعبت پری پیکر   آمد و کوفت حلقهٔ
بر در   در دل در گشودم ستانه   روی خود داشت در برابر دل و این عاجز از
مقام خود برخواستم و مست لایعقل و این رباعی مولوی قدس سره را خواندم
دیر آمدی سروی شتابان   ای رفتن تو چو رفتن جان   دیر آمدن و شتاب
رفتن آئین گل است در گلستان و این ابیات را نیز میخواندم   که از مجمعه
ام مست و خراب   ساقی است شب طره کمند زده بر آب   جام بکف نگار هستی
دیدم چون پنجهٔ آفتاب دستی دیدم   و از های و هوی مستی الحیتم بیدار شدند و عزم
روشنی نمودند و شمایل آنجناب مثل شمایل خاتم الرسل صلی الله علیه و آله بنحویکه
در اخبار و آثار است و در آن بودم که صبح طالع شده بهمان رفتی که داشتم نافله
صبح را گذاردم دیدم که در این عالم هستم بخاطرم رسید که آب سرد بر روی زنم و تجدید نیستم
وضو نمایم بلکه بخود بیایم چنان کردم و فریضهٔ صبح را گذاردم و در رکعت اول
فریضه سوره مبارکه هل اتی را خواندم و بنحو جرعه از آن ساقی حق را در آیه
شریفه وسقیهم ربهم شرابا طهورا تجرع نمودم و در حال مستی بودم تا هفته دیگر چون شب
قدر عارف شب است که آنجناب تجلی نماید و در انتظار خود دستت دو شنبه هفته دیگر
وضو ساختم و بخواب رفتم تا آنکه سحر شده برخیزم و مشغول شوم بلکه باز از کرم تجلی نماید
بکدام ره روم بر در دوست   که مراد همه جهان اینجاست در سحر آن شب وقتی که میخواهم بیدار
شوم و دلم بیدار است جناب احدیت تعالی شانه در دلم مژده و مبارک صحرای محشر

صلوات الله علیه و دیگر آنکه جناب احدیت نصیح نمودند شهود و کشف معنی پیش را با آیه
مناسبه کذا و در معنی بخاطرم بود وقتی که بیدار شدم برای مرجع خیرانه یکی آنکه مرجع
ضمیر امیر المؤمنین ع م که در آیه اش مذکور است باعتبار اخباری که از رسول الله انه راجع
است بحضرت مهدی صلوات الله علیه بظهور عام آنجناب شمار قیامت است
و نمیدانستم که این آیه شریفه در کدام سوره است بعد از آن که رجوع بقرآن مجید
نمودم که این آیه در سوره زخرف است کمبرالدین خلاصه معنی نظر باین است که باو دانسته
میشود قرب قیامت در رجوع به تفسیر نمودم علمای تفسیر نقل نمودند و انه العلم بقیح عاین
خوانده اند آنکه اعلانه بنحویکه در قلبم جناب احدیت خوانده انه بنا بر این قرائت معنی آیه ظاهر
و سلیس تر است و از آن وقت تا حال این فقیر لعلم بقیح عاین تلاوت مینمایم و معنی که
جناب احدیت که در قلبم افاضه نموده اند بعد از مراجعت بکتب تفسیر دیدم که مقاتل ابن
سلیمان و غیر او از علمای تفسیر باین معنی تقریر نموده اند قال فی قوله تعالی و انه لعلم للساعة هو
المهدی یکون فی آخر الزمان و بعد خروجه یکون الساعة و آنچه بعد از این شراب طاهر شدم
و خواهم شد از برکت آنجناب بتحریر و تقریر در نمی آید از آنجمله بعد از شامیدن
این شراب دو دفعه دیگر عروج اتفاق افتاد تا به آسمان هفتم یک دفعه روح
ارواح انبیا را ملاقات نموده و مجمع و لا نفرق بین احد من رسله را مشاهده نمودم دفعه
دیگر باز تا آسمان هفتم روحم عروج نمود و در روح موسی و عیسی و سایر انبیا از سیر انبیا را
ملاقات نمودم مجملا آنچه در وصف آن شراب که در حدیث مذکور جناب خاتم الولایة
المطلقه صلوات الله فرموده اند بر این ضعیف در ره دو واقع شده است بنحویکه
بهمین آیه شریفه اکتفا میشود حال خود را لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر

قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و در سنه هزار و صد و پنجاه و نه در اواخر
شهر صفر یا اوایل ربیع الاول درست بخاطرم نیست نماز صبح را گذارده مشغول
تعقیب بودم و دعائی که از خاتم الرسل صلعم وارد و مروی است که بعد از فریضه صبح
میخوانند و فقیر آن دعا را میخواندم در مراقبه می نشستم در آن حال که طرف راست فقیر
حضرت خاتم الاولیا صلوات الله علیه حاضر شده اند و دو نفر از اولاد آنجناب
که اینها از این عالم نیستند بلکه از آنهائیند که در آن مدینه که خودش تشریف
دارند که این خلق بآن مدینه نمیتوانند رسید که این دو کس از اولاد او هستند
اشاره فرمودند باین دو نفر یکی آمدند و بازوی راست مرا گرفت و دیگری
آمد بازوی چپ مرا گرفت و آن جناب بجهت قبله تشریف بردند و غایب شدند
بلا فاصله در سمت قبله حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله طالع شدند و تشریف
آوردند نزد بنده ضعیف خودش و آب دهن مبارکش را بقدر بند انگشت
سبابه از برف سفیدتر بدهن این عاجز بخشید و تشریف بردند و فقیر همان
دعا را میخواندم در آن حال و امید از جناب حق تعالی دارم که باز از جود
ذاتی خودش و به برکت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و خاتم الولایة المطلقة
صلوات الله علیه از آن شراب باز کرامت فرماید انه جواد کریم

شربت الحب کاسا بعد کاس　　فما نفد الشراب و ما رویت

این تشنگی بجام و قدح طی نمیشود　　با ساقیان بگو که فکر سبو کنند

مقام سیم ۲

در بیان مجملی از ریاضات ارباب حقایق از عرفا بدانکه طرق ریاضات
در کتب قوم مسطور است لیکن عمده ریاضات این طایفه را بیان مینمائیم

و آن چند قسم است یکی آن است که در بنده که و طاعت غیر حق در نظر این
نیست نه دنیا بخواهد نه آخرت　　در راه دوست ما ز دو عالم روان شدیم
دنیا و آخرت بجای دلیل رها نه و بر این طایفه دنیا و آخرت حرام است چنانچه
پیغمبر صلعم فرمود ان الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما
حرامان علی اهل الله ممکن است که کسی بگوید این مرتبه مرتبه رسول الله صلی الله
علیه و آله و اطهار او صلوات الله علیهم است چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة جواب میگوییم که نه
چنان است چون اهل ظاهر بمقام اکابر نتوانند رسید این سخنان را میگویند
و مردم را بمقام خود می کشانند تو نداری همت بلند را فخر و زینت که دیگران
هم نداشته باشی　بهشتی از آن نیابان عزیز　که تواند ماند با جوز و مویز محققین
از فقها رحمهم الله عبادتی که برای خوف یا برای طمع که باشد باطل میدانند یا حق
است این تکلیف عام نیست و در حدیث عبادت عبید و عبادت
اجیر و عبادت احرار وارد شده است و عبادت احرار نفسه وارد شده آنست
در عبارت که غیر حق تو در نظر ایشان نیست و زهد حقیقی در عرف عرفا
عبارت از ترک غیر حق است حدیث است که لیلة المعراج
جناب احدیت احوال زهاد را بر حبیب خود بیان فرمایند از آنجمله
این را فرموده انه قد اعطی المجهود فی انفسهم لا من خوف نار و لا من
شوق الی الجنة و لکن ینظرون فی ملکوت السموات و الارض
کما ینظرون الی من فوقها فیعلمون الله سبحانه اهل العبادة قال النبی اهل

یطلع فی امتی مثل هذا قال یا احمد هذه درجة الانبیاء والصدیقین من امتی
وامته غیرک واقوام من الشهداء قال یارب ای الزهاد اکثر ازهاد امتی
ام زهاد بنی اسرائیل قال ان زهاد بنی اسرائیل فی زهاد امتک کشعرة سوداء فی بقرة
بیضاء الحدیث و باز در این حدیث در شان صاحب مقام رضا فرموده که
فاذا احببته احببته واذا احببته افتح عین قلبه الی جلالی وعظمتی فلا اخفی
علیه علم خاصة خلقی فاناجیه فی ظلم اللیل ونور النهار حتی ینقطع حدیثه
مع المخلوقین ومجالسته معهم واسمعه کلامی وکلام ملائکتی واعرفه سری
الذی سترته عن خلقی الحدیث این حدیث شریف بسیار طویل است
و بسیار بیشتر از دراد مندرج است و در روضه وافی مسطور است
خلاصه کلام اینکه امام علیه السلام بعضی رشاهای خود را به مقام
عالی باذنه تعالی میرساند و ملتجی بجود میکند اللهم الحقنی به بحقه علیک
انک جواد کریم جوانمردی که خواسته باشی خواستگاری معشوق ازلی
نمایی اول نقد نثار کردنش جان است بفرستد چنانکه بزرگی فرموده
فالروح اول نقده تا فی وصلنا ان کنت من خطابنا هر که را با عشق بازی
بود کمترین چیز آنش جانبازی بود و از الجمله ریاضات عمده که عرفا در او
عمل آورند جمیع فرایض وسنن و اعمالی که از پیغمبر و خلفای او بما رسیده
است با تفکر و تدبر در آنها و اجتناب از نواهی و مکروهات اینکه گفتیم جمیع
را باید آورد که برای آنکه شاید رضای خداتعالی در یکی از آن مذکورات
باشد و ما آنرا بعینه نمیدانیم و همچنین است سخط خداتعالی در مناهی و مکروهات

و آنچه گفتیم مضمون حدیث است مجملا در جلبندی سالک از هر نوع
متابع باید بشی تا وقتی که سالک بمقام حق الیقین برسد در آن وقت
اختصار بر فرایض و نوافل مرتبه میشاید همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
در اواخر عمر شریف اختصار بر فرایض و نوافل مینمود چنانچه از احادیث
کیفیت صوم و صلوة آن جناب اشعار باین معنی دارد در حدیث است
از پیغمبر مروی فی اقل ما اوتیتم الیقین من اوتی حظه منه لم یبال بما انتقص من
صلوته وصومه انتقاص صلوة و صوم معلوم است که آنچه کم میشود فریضه نیست
بلکه سنت نافله خواهد بود بدان ای سالک که ادای فرایض بنده را ادای
نوافل دوستی است شیخ محمود میفرماید و حکایت داود علیه السلام قال
یارب ما الحب لمن عرفک ان یقطع رجاءه منک فقال له یا داود نعم قال
انما یکفی الاولیاء الیه من العمل مثل کفایة الملح للطعام و در باب نوافل
کمال اهتمام دارد و شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره میفرماید که سعی شبستری
از نوافل گشت محبوب بلای نفی گردش خانه جاروب محبوب میشود
بتقرب نوافل کما فی الحدیث القدسی ولا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل
حتی احبه الحدیث و عارف صمدانی شیخ محی الدین رحمه الله در فتوحات
میفرماید که نماز تهجد از نوافل است و وقتیکه از تهجد فارغ میشود سالک که ادای
فرایض بر وجه کمال کرده باشد والا آن تهجد متمم و مکمل فرایض او خواهد
بود پس فی الحقیقه آن از فرایض واقع شده نه از نوافل و تهجد از فرایض
است فافهم و از اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله روایات وارد شده

تکمیل

است که نوافل جبر نقصان فرایض میکند حتی سجده شکر و تعقیبات
هم برای جبر نقصان فرایض است عرفا رضوان الله علیهم میفرمایند رسیدن
بشهود بعد از ادای فرایض است و نوافل و تخلیه و تحلیه منحصر بسه طریق است یکی
مرشد کامل است و یکی ذکر تهلیل است بطریق خاص و یکی مراقبه خلاصه
بعد از اعمال مذکوره ذکر جز از حضور علمیه تا به شهود است و معلوم بوده باشد
که فرایض را بر وجه کمال ادا نکرد مگر جناب محمد صلوات الله علیه و آله و این
سخن منافات ندارد با آنکه آنجناب فرمودند ما عبدناک حق معرفتک
باعتبار آنکه حق عبادت لایقه هر ذات واجبه را ممکن باعتبار تنزل ذاتش
و اهر رتبه واجبیه را نتوانند بعمل آورد آنچه در قوه ممکن بود مبالغت کرد
آنجناب کرد و احدی از ممکن را آنچه آن در تتمیم کرد و صاحب شبع نکردد
صاحب تخمه و صاحب تشنه مولانا قدس سره میفرماید که عشق حق لا تقربوا
مال الیتیم یک کسی را مقام آن کریم و از جمله مقامات کریمه آنجناب صم
مقام محمود است که آن مقام اذن شفاعت انبیا است که جمیع رسل و ملائکه
در تحت لوای او بیند و حضرت کاظم ع میفرماید که منت نبی و رسل و ملک
مقرب در آن روز نکر که محتاجند به محمد صلی الله علیه و آله و صاحب شدن این مقام
فرع آنست که ادای فریضه کما هو حقه بعمل آمده باشد و بعد از آن نوافل کما هی بعمل بیاید
و چون احدی باین کیفیت از عهده این تکلیف نتوان است بر آید خبر آنحضرت
صلوات الله جناب احدیت فرمود و من اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا یعنی تهجد شب نافله است مخصوصه برای لام لام اختصاص است

و کاف کاف خطاب یعنی برای دیگران تهجد متمم و مکمل فرایض است و غیر جناب
ختمی مآب صلی الله علیه و آله بعد از ادای فرایض و تتمیم و تکمیلش بنوافل
لایق آن میشود که هر کس بقدر استعداد خود و به برکت آن جناب
فیضی از مقام محمود باو برسد و دیگر از ریاضات این طایفه لطیف
ستر است بعلم خصوص علم متعلق بمعرفت جناب احدیت و مقربین آن
حضرت از انبیا و اوصیا و اولیا و ملائکه مقربین از ایشان خصوص
علم متعلق بمعرفت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و اوصیا و اولیا او آنچه گفتیم مستغنی
از دلیل است باعتبار آنکه در کتاب و حدیث مشحون است از دلیل
نهایت را بتیمن بدو حدیث اکتفا مینمایم فی کتاب منهاج العابدین لعارف
النام و البحر القمقام شیخ الغزالی رحمه الله روی ان الله تع اوحی الی داود ع
وقال یا داود تعلم علم النافع قال یا الهی و ما العلم النافع قال جل جلاله ان تعرف
جلالی و عظمتی و کبریائی و کمال قدرتی علی کل شیء فان هذا الذی یقربک الی
و فی الکافی باسناده عن عبد الله الاعلی قال سمعت ابا عبد الله ع یقول
ما من نبی جاء قط الا بمعرفة حقنا و تفضیلنا علی من سوانا اکابر عرفا در آنکه سالک
بی علم و معرفت بجائی نمیرسد و بسیار میشود که راه را گم کند مگر آنکه مرشد آن
سالک در علم و عرفان تمام باشد قال النبی ص والمعرفة راس مالی والعلم سلاحی الحدیث
باز در احادیث است که ما اتخذ الله جاهلا ولیا و قال ص من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر
مما یصلح احادیث باین مضمون بسیار است شیخ سعدی فرموده اند که سالک بی علم و معرفت
مانند مرغ بی پر و بال است حکیم سنائی قدس سره فرموده بیت از زهد و هستان

ازل نزد بان پایه بعلم وعمل بلکه اگر لطیفه سر علم شود بشرط تخلیه نفس از رذایل
وتحلیه اش بفضایل وسالک شود شکی نیست که بسیار زود بمنزل میرسد حضرت
کاظم ع فرمودند قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف جهت اش این است
که عالم باعتبار ممارست بعلوم دلش را جلا داده چنانچه در این حدیث که کثیر
العمل برای او فائده نبخشد بلکه مردود است و بر عارفان که از شهود اش اعتبار
دارد و کشف خاص الخاص که کشف انبیاء است که عبارت از کشف حقایق و معارف
و اسرار الهیه باشد برای این عارف بقدر استعدادش حاصل شود بدان ای سالک راه
حق که این همه تحریص بر طلب علم در کتب منزله وارد شده و انبیاء و اوصیاء
با سر اکثری در معه انه غرض نیست که هر کس بقدر حال خودش معشوق حقیقی را بشناسد
کل ارواح جمال آن جمال مطلق را مشاهده اجمالیه نموده اند و بعد از آن باین عالم نزول
و بسبب نزول باین عالم محتجب شده اند از جمال مطلق بلا تشبیه شخص جوان معقولی
را دیده است و بیک نگاه دلش را باخته است حسن و عشق از یک
نگاه گرم بارهم شوند چون دو هم شهری که در غربت دچار هم شوند و بعد از آن
معشوق از نظرش غایب شده است و بعضی که حضور حسی المحبوب دارا نه جهات
حسن از آن ارخورده باین عاشق برنخورند و جهات حسن معشوق را بیان
میکنند یکی تعریف چشم مستش را میکند یکی دیگر تعریف سرو قدش را میکنند
یکی بیان وصف حالتش میگوید وفا دارد وفا چندانکه خواهی وفا دارد و نداند این
عاشق محبتش به معشوق زیاد میشود و به معشوق علاقه بهم میرساند این چنین است حال
ارواح نظر به معشوق حقیقی و به مخصوصان آن جناب و دو دسته از ارواح در طلب علم افتادند

هریک

هریک از مخصوصان آن حضرت جهات حسن آن حضرت را بیان مینمایند هر قدر که جهات
حسن بیشتر معلوم میشود معرفتش بیشتر میشود عرفا رضوان الله علیهم میفرمایند المعرفة بذر المشاهدة
جماعتی را این علم در باطن ایشان باعتبار استعدادشان احداث محبت و شوق مینماید بر مرکب
شوق سوار میشوند و روانه میشوند قال النبی صلی الله علیه وآله والشوق مرکبی قال
الله تعالی من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت و در جا لقاء الله عجل الله جذبته فات
عشق آتشی است بر دو جهان شرر کند مژگان چشم دیگران را خبر کنید و لقاء
در این نشاء برای ایشان حاصل میشود و در آن نشاء مشاهده نموده اند مشاهده
مینمایند و جماعتی که هر این علم در باطن ایشان احداث محبت که نه شوق از جمله مخیله
در آن نشاء هر قدر که در این نشاء علم و معرفت حاصل نموده اند لقاء از ایشان
خواهد بود عاشق گزین سرو گردن سر است عاقبت ما را بدان سو رهبر است
این جماعت اند عالم بالله و عالم بامر الله بعض از این جماعت باعتبار علم بالله چشم دل
ایشان اکا ای مجلی جناب احدیت بهم رسانیده است محبت شده اند که بزبان قال ایشان
بزبان حال میگویند اینقدر دانم که با نظاره چشم شهلا است آنکه حیران رخ او دیدم
نمیدانم کجا است این جماعت عارف بالله اند با عارف بعلم بوحدت موجودات
قائل شده اند نه بشهود بلکه بعلم بالله و بعض از این جماعت در باطن ایشان شوق بهم رسید
سالک الی الله میشوند چنانکه کفیم ومی بینند که هستی خودشان مانع است اینقدر که طایفه اهل
اکتفا کرده اند این جماعت که تقاضا نمایند منسوب بجناب زنده الکفر فی الکلمات فی وحدت
امیر المومنین ع میشود و شراب ایشان که آن جناب فرموده اند که ان لله شرابا لاولیائه اذا شربوا
سکروا و اخر حدیث که بیش ما بیان نمودیم این شراب را از آن جناب تمنا مینمایند و میگویند

ساقیا باده شبانه کجاست   وچه آورکه دور سازغم ماست   جام کیخسروی بیار و بیار آور که در ان
جرعه خدای ز ما رست   بنگر کن مرا زدستن خلقش   نا قرار آمد که یار جمی کجاست
بکذا به ردیم بر در دوست   که مراد همه جهان انجاست   پر چانه نوش بجان ده کهنه
روزی دو زنم ما ارادست   کفت ما دوست هر که بنشیند   باید اول کناه خود درخواست
بعد ازان شکنوش جان آید   در جهان هرچه کفتی دیدیست   که سراسر جهان هرچه درو ست
عکس یک پرتو است از رخ دوست   این جماعت از عالم بامر الله و عالم بالله هر دو اسرار تجلیات را
مشاهده نمایند و در اکثر حالت هستی باز بهوش شوند و چند حال این جماعت است که شیخ عطار
قدس سره در وادی معرفت میفرماید   صد هزاران مرد کم کردد مدام   تا یکی اسرار بین کردد تمام
کاملی باید در ان جان شکرف   تا کند غواصی این بحر ژرف   و این جماعت عارف بوحدت
شده اند از راه علم و شهود و صاحب کشف حقیقی اند و جماعتی هستند که عالم بالله اند و بدین
بمطلب رسیده اند و مدهوش شده اند در روح ایشان قوت روح جماعت اول را نه اندازه در
تفصیل احوال این هر سه طایفه را صدر المحققین قدس سره در تفسیر سوره مبارکه حدید از فقیه کامل
شیخ زین الدین علیه الرحمه نقل کرده است قال بعض العارفين العلماء ثلثة عالم بالله غير عالم بامر الله
فهو عبد استولت معرفة الالهية على قلبه فصار مستغرقا بمشاهدة نور الجلال والكبرياء فلا يتفرغ لتعلم
علم الاحكام الا ما لا بد منه وعالم بامر الله غير عالم بالله وهو الذي يعرف الحلال والحرام ودقائق الاحكام
لكنه لا يعرف اسرار جلال الله وكبريائه وعالم بالله وبامر الله فهو جالس على الحد المشترك بين عالم المعقولات
وعالم المحسوسات فهو تارة مع الله بالحب له وتارة مع الخلق بالشفقة والرحمة فاذا رجع من ربه الى الخلق
صار معهم كواحد منهم كانه لا يعرف الله واذا خلا بربه مشتغلا بذكره وخدمته فكانه لا يعرف الخلق فهذا سبيل المرسلين و
الصديقين وهو المراد بقوله سائل العلماء وخالط الحكماء وجالس الكبراء والمراد بقوله سائل العلماء العالم بامر الله

بامر الله غير العالمين

الله غير العالمين بالله فامر بمسئلتهم عند الحاجة الى الاستفتاء
واما الحكما فهم العالمون بالله الذين لا يعلمون بامر الله فامر بمخالطتهم
واما الكبرآء فهم العالمون بهما فامر بمجالستهم لان في مجالستهم خير الدنيا
والاخرة ثم قال صلى الله عليه وآله ولكل واحد من الثلاثة ثلث علامات
فللعالم بامر الله الذكر باللسان دون القلب والخوف من الخلق دون الرب
والاستحياء من الناس في الظاهر ولا يستحيي من الله سرا والعالم بالله ذاكر
خائف مستحي اما الذكر فذكر القلب لا اللسان والخوف خوف الرجاء لا خوف
المعصية والحياء ما خطر على القلب لا حياء الظاهر واما العالم بالله وبامر الله له ستة
اشياء ثلثة التي ذكرت للعالم بالله فقط مع ثلثة اخرى كونه جالسا على الحد
المشترك بين العالم الغيب وعالم الشهادة وكونه معلم المسلمين ولوانه بحيث
يحتاج الفريقان الاولان اليه وهو مستغن عنهما فمثل العالم بالله وبامر الله
كمثل الشمس لا تزيد ولا تنقص ومثل العالم بالله فقط كمثل القمر يكمل تارة وينقص اخرى
ومثل العالم بامر الله كمثل السراج يحرق نفسه ويضيء غيره انتهى كلامه اكر يكويد
كه عالم ميكويند العلم حجاب الله مثلا في نيست آنچه شما درين باب بيان كرديد كه بعلم نميتوان
بحق رسيد بلكه كمراه ميشود جواب اين است كه غرضها كفته اند در معنى
العلم حجاب آن علمهاست كه اكثر ناس فرا كرفته اند به تعليم و تقليد مولوى قدس سره
علم تقليدى و بال جان ماست   عاريه است و ما نشسته كان ماست   ويا علم كه بجهد كاملت
جز اليه كلا سبب تحصيل نموده باشد اهل كلام نوشته اند عارف ربانى مولانا محسن رحمه الله
العلوم كلا نه ميفرمايند   مرمزا اين فضل را شرح در ملاحظه ابيات ديده ام كنه كه قفل

در کلید در شود این دو قسم را اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله ذم نموده‌اند در کلام صنع و ذم نه علم حقیقی که
عبارت از کشف و مشاهده مر اسرار حقایق الهیه معلوم شد به بصیرت راه این فقیر عاجز ظاهر شده و در این مرحله افتادم که
عرفا فرموده‌اند بیانه واقع است و علمی که متعلق به دنیا است همه حجاب است که عالم عمل بآن علم نکند و علم متعلق به اخلاق است
که نکند لا قسم اول را در اصول کافی بابی وضع شده است در مذمتش و اما که فقیر نظر می‌کند در بیت شیخ بهائی که عارف
ربانی مولانا محسن قدس سره برای این حدیث نموده‌اند علی بن هاشم ابن ابو برید عن ابیه قال جاء رجل الی علی بن
الحسین ع فسئله عن مسئلة فاجاب ثم عاد لیسئل عن مثلها فقال علی بن الحسین ع مکتوب فی الانجیل
لا تطلبوا علم ما لا تعلمون و لما تعملوا بما علمتم فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا و
لم یزدد من الله الا بعدا قال مولانا محسن رحمة الله و انما لم یزدد صاحبه الا کفرا
و بعدا لان العلم المتعلق بالعمل حجاب عن الحق و الاشتغال بما سواه و صد عن التوجه الی جناب
القدس و نسیان الاخرة و انما القدرة رخصت الیه فلما لم یستعمل فی القدرة و اهتم به لا یقصد العمل
بقی وباله علیه اذ ینشعب منه آثار ردیة و ینبعث منه عادات مرضیة لنفسه ممیتة
للقلب و یصیر حجة علیه و اما قسم اخلاق بار در اصول کافی است عن سلیم بن قیس عن ابی عبد الله ع قال
قلت له ما حق المسلم علی المسلم قال له سبع حقوق واجبات ما منهن حق الا و هو علیه واجب
ان ضیع منها شیئا خرج من ولایة الله و طاعته و لم یکن لله فیه من نصیب قلت له جعلت
فداک و ما هی قال یا معلی انی علیک شفیق اخاف ان تضیع و لا تحفظ و تعلم و لا تعمل الحدیث
که علم متعلق بعلم و خود عمل مقصود بالذات نیستند بلکه مقصود بالعرض اند بلکه مقصود بالذات حالی است که از آن
عمل و عیب می‌آید و از لوازم آن حالی مشاهده و مکاشفه و عرفان است و کسب آن فی الجمله دخلی است در تحصیل علم و عمل و حصول
حالی مواهبی است تا بار که افتاده و مبیش بگویند و لیکن [illegible] در حصول حالی دخلی نیست و اگر چیزی است که جز این
علم و عمل را اعمل بیارد و علف ربانی شود العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء این نور علم نیست

و گفته است

و گفته است که در قلب دارد شده است اسرار الهیه که در قلب مستودع است مشاهده میشود بعبارت شما بیان کردم در در
رویت ظاهر و بعد از حصول شرائط رویت موقوف است بنور شمس یا نور کواکب یا نور سراج و همچنین است در رویت
باطن که بعد از حصول شرائط رویت با کشف نور ربانی و قال ع من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم
یعلموا این علمیست که خدای تعالی در قلب آدم ع ودیعه گذاشته است هر کس از اولاد آدم است ع از آن بهره خواهد
داشت معلوم است که هر کسی از آن نصیب نشود که بعضی ثلث ببرند و بعضی تمام و بعضی ربع و بعضی نصف و آنکه
بهره از این ندارد فرزند آدم نخواهد بود بنابر آنکه کسی بگوید که ائمه دین ع فرموده‌اند در باب علم بسیار
نفع عظیم خواهد بخشید مولوی قدس سره اندر [illegible] تا دم آخر دمی غافل مباش لنگ لوک
خفته شکل بی ادب سوی او می غیژ و او را می طلب علم بنزد شرح است و عمل نخواهد نارسد مالک بتمام قلب
و جواهر نفیسه اسرار و معارف که در قلب انسان خدای تعالی ودیعه گذاشته است مشاهده نماید و از مشاهده آن اسرار
و معارف شمس وجود مطلق در افق ترتیب طالع خواهد شد مولوی ره در [illegible] آمد آفتاب فهم کن والله اعلم
بالصواب سراج را تحصیل نکرد همیشه باید چراغ را شسته و اصلاح چراغ نماید کسی که مشاهده اسرار قلبیه خواهی نفس
علت شده زیره و دل رهبر ثواب دارد چراغ در کف و کوری چه فایده است معنی العلم حجاب الله الاکبر مفتاح
مف ۳۲ سیوم قسم در بیان تحقیق عشق و انواع آن و فواید آن بدانکه الحجب ملطف [illegible] عشق عفیف است باتفاق محققین
از اهل حکمت و عرفان و چنانچه در کتابها خود بیان نموده‌اند و در کتاب احسن القصص تعبیر شده است عشق یعقوب با یوسف ع
و عشق زلیخا و زنان مصر به یوسف ع [illegible] تحقیق انواع عشق
احسن را اجمالا بیان نمائیم بدان بر پنج نوع است نوع اول [illegible] و آن مشاهده جلالی و جمالی بر
برخورد جز اهل مشاهده و اهل توحید حقیقت را نباشد کما روی عن النبی ص انه قال یقول الله تعالی اذا علمت
ان الغالب علی قلب عبدی الاشتغال بی جعلت شهوته عبدی فی مسئلتی و مناجاتی فاذا
کان عبدی کذلک فاراد عبدی ان یسهو عنی حلت بینه و بین السهو عنی اولئک

اولیائی حقا اولئک الابدال اولئک الذین اذا اراد اهل الارض بعقوبته صل
درانها عنهم من اجلهم و روی ان داود ع کان یسمی عشیق الله ثم قالوا و نیز
ان محمد ص قد عشق ربه و نوعی عقلی است و آن از عالم مکاشفات ملکوت باشند و این اهل معرفت
را باشند قال النبی صلعم اما من عبد الا وله عینان فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح الله عینیه
اللتین هما القلب لیشاهد بهما الملکوت و نوعی طبیعی است و آن عاشق خلق را باشد از حیوان
و انسان و از جمله طبیعی فیما بین والدین و اولاد است و آنچه از افراد طبیعی که از لطافت عناصر ایشان است و نوع
از سبیل میلان آن نفس ناطقه با میلان نفس اماره است و اگر غلبه عقلیات و روحانیات باشد جمع درست بجمع
والا مذموم است و نوعی بهیمی است و آن از اراذل ناس باشند و شیوه اهل خبر و اهل فسق است و آن ناشی از هوا و میلان
نفس اماره است تا بکشش میرسد که بعد از وصول مثل حیوان شهوتی بر اند این نوع در حکمت و ملت مذموم است
مگر قسمی که موافق احکام داود آن باشند مثل نکاح زنان و ملک یمین کنیزان و نوع طبیعی که میلان نفس ناطقه
با نفس اماره است در محفل عشاق مذموم است زیرا که در مال کمرتبه از ال بپیوند نتیجه جای این مرتبه در طایفه
در هاویه دوزخ است   عشقبازی غم محبت انکار زاهد عصیان اهل آتش رو کینه ما را حرام کردند از
قبیل کام جویی قدسی کناره کن لیکن قوم عاشقان را بی ننگ نام کردند و نوعی روحانی که برای خواص
ناس است چون بغایت لطافت رسد جواهر صورت و معانی ایشان صفا از روح مقدس و تهذیب از جانب
عقل یافته دیده ظاهر ایشان هر رنگ دیده دل شده هر چه آن مستحسن است بینند خواه غیر انسان مثل سبزه خواه انسان و
و گل و آب و غیر آن در عشق آن تعلق بنماید تا بغایت استغراق بار سد وقتی که با آتش مشاهده این و چرک
ایشان محترق شده باشد این عشق به عشق اهل معرفت پیوندد باید چون این عشق نردبان پایه ملکوت
باشد لاجرم مستحسن باشد نزد اهل عشق المجاز قنطرة الحقیقة و الفتی که از آفت طبیعت برون جسته و محض
محبت شده میان آدمیان معدود است که اثر اعشق انسانی گویند معروف نزد علماء از عشق جز فعل انکر
نباشند و انقیاد

و اختیار نیست قال الله تعالی لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله
الف بینهم چون خواهد کس را به جمال غیب راه نماید در بدایع مخلوقات و صنایع قدرتش افکند و چون
انسب آن صنایع و ابداعات بدایع و جمال انسان صحیح است   آن خیال الف کردام اولیاست هکس
در دیوان بستان حدائق لهذا در آن حیل دهد تا حقایق صنع آن را بچشم جان ببیند خوشدل و خوشوقت
گردد ولیکن از حق بجمال فعلش محجوب نشود که بر بام قادر غیب جز نردبان پایه فکر در افعال بر نتوان
آمد ملای زاهدی با ملا کسوفتی اعتراض کرد که شما چرا این قدر نگاه بر روی حسن میکنید ملا کسوف جواب گفته
که ما صنع خدا را میبینیم ملا گفته چرا الشیر را نگاه نمیکنید که خدا را فرموده است و انظر الی الابل کیف
کیف خلقت ملا کسوفتی فرمود که او را تو به بینی حقش نیست که جواب متینی گفتند باعتبار آنکه جناب احدیت
بهیچ فعلی از افعال خودش ناز نکرد مگر بخلق انسان که فرموده ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله
احسن الخالقین خلاصه کلام سوخته این است که ان الانسان انسان می بینند و حیوان حیوان الذی
است که بنظر هر دو نمیرسد من عشق و عف و کتم و مات مات شهیدا این نوع از عشق عشق
انسانیست که این را عشق کلی گویند اگر نه عشق بودی دل نبودی بعالم نقش آب و گل نبودی حدیث کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف این عشق کلی است که سرمایه از وجوب بر ممکن
نموده بهر طالب کاملند لولا العشق ما تکون متکون سبز عشق و دین عشق و خدا عشق ز تحت
الارض تا فوق السماء عشق عشق است که مایه حیات است اگر نه وجود کائنات است و عشق الناس
ناشی از هیجان وصف نفس الهی است تا نشأه و تقابره متشاکله مشکوره نماید و ثبوت اصلی کنند و ظاهر است
که این حالت منزه است از شهوت پس تکلیف تعفف در اینجا از برای آن است که چون مرکب این جزء طبیعت
که به عنان عفت نگاه از بدنام آن مرکب به مقتضیات نفس خود از راه نگردد و باز بمنزل بمنزل رساند
در به آتش عشق جز رگ طبیعت را بسوزاند قال النبی صلعم من تعشق بالناس فهو شهید این مار عشق است

ودر کتمان اسم نوع کوازبرای طبیعت مشتهر است دیگر برای کتمان آن است که این عشق مخصوص خواص است
و در اکثر ناس طبیعی که مشتهر میشود به بهیمی یا بهیمی است چون از خواص کسی عشق بشنوند جرئتی در کار خود میشوند
در ظاهر عشق عفیف میگویند و در باطن کار خود را میسازند و پرده برداشته میشود قال ذوالنون رحمة الله
مَن استأنس بالله استأنس بكل شيء مليح و وجه صبيح و حکما گفته اند که عشق عفیف
تألیف تکیف اسماع است و تجانس ارواح بعضی عرفا هستند که از طریق زهد بعرفان رسیده اند ولیکن
ایشان را ابتدا از مقام دل دانسته طاعت است خوش نشانت تو زاهد فراغت داری نه داغ عشق و نه درد محبتی دا...
وکسی که طریق عشق عفیف است راه طی نکرده باشد بسیاری از رموز کتاب و سنت وا رخته محروم است و از شراب
انبساط بی بهره خلاصه تحقیق این است که آنچه از اخبار و اقوال دلالت بر مدح عشق میکند نظر بعشق عفیف است
که او را عشق انسانی گویند و آنچه از اخبار و اقوال دلالت بر ذم عشق میکند نظر بعشق بهیمی و عشق طبیعی
منجر به بهیمی است که برای ارزال ناس میباشد سئل امیرالمؤمنین ع عن العشق و ما یقول الناس
عشق فلان و عشق فلانة فقال تلك قلوب خلت عن ذکر الله ثم ابتلاها بمحبة
الاغیار الی آخر الحدیث العلم عند الله و عند ولیه نظر بعشق طبیعی است که از الطافت
فنا و دور است که بهیج آن از میلان نفس ناطقه است یا میلان نفس اماره و الا عشق بهیمی و عشق
طبیعی که منجر به بهیمی میشود نزدیک یکدیگر است و این دو قسم را هم گویند دلهائی است که خالی از یاد الهی
شده پس خدا ایشان مبتلا کرده اند اما ایشان را به محبت اغیار و شاهد هم نزد ذکر این حدیث شامل عشق عفیف
باعتبار آنکه از عشق عفیف دل خالی از یاد الهی نیست چنانچه بیان کردیم که چشم ظاهر عاشق عفیف هر یک
چشم دل است از حسن ربوبی بر جمال خلق ملاحظه مینماید بیت بر تماشا تو مطلوب جان همت اندر
زیر بیت محبوب جان این سوخته است که حسن معشوق حقیقی را در حسن مشهوده مینماید بنام آنکه معشوق ... است
و جمال حسن پیدا و نمایان است و بعد از آن ملاحظه مینماید که غلط وجود بین العدم بیان است دائم در تغیر و در تبدل است

در تبدلاست

در تبدل است و حکم عدل دارد شوق زیاده میشود ملاحظه نمودن معشوق ازلی و حسن حقیقی غیر متغیر بوسیله فعل
چون تو نمودی جمال عاشق بیان اشد هوس روی که از آن دیدن آن کار تو داری و بس وازین باده خاک آلوده میکند در
و خود را بباده صرف میرساند بسبب متابعت در طاعت رسیده که عاشق حقیقی هرکس بیش کلوخی سینه جاک
کان کلوخ از صفا گشته بر شه تاک باده خاک آلوده مان بخورد کند صاف اگر نشد ندانم چون کند خلاصه عاشق
عفیف دلش از ذکر خدا خالی نیست به بیانی که کردیم بزرگان فرموده اند هر که او عاشق تر عارف تر هر که او عارف تر
پرهیزکارتر و حسن آنچه گفتیم برای شما خواهد نیتی میخوانم که در آن حدیث اشاره لطیفی است که عشق لطیف
ریزمیکند اما اشاره را کسی میبابد میرسد که از غم درد عشق خون خورده باشد تا خون نخورد عاشق درد نخرد کس
انگشت داند هائی دل سکینم که را اهم از این قسم کلام باشد و آن حدیث این است در علل از حضرت صادق ع
مرویست که اذن خواست که زلیخا بر حضرت یوسف ع داخل شود متعلقان یوسف گفتند که ما خوش داریم
ترا نزد یوسف بریم برای آنچه از تو باو رسیده است زلیخا گفت نمی ترسم از کسیکه او از خدا میترسد پس چون داخل
شد چون یوسف ع فرمود ای زلیخا چیست ترا که رنگم تو را بتحقیق که تغیر یافت رنگ تو زلیخا گفت الحمد لله
الذی جعل الملوك بمعصیته عبیدا و جعل العبید بطاعته ملوکا یوسف ع فرمود ای زلیخا
چه داعی شد ترا باینکه بود واقع شد که است گفت حسن و جمال تو یا یوسف پس یوسف ع فرمود چگونه بود اگر میدید
میدید پیغمبری را که محمد نامش میگویند ... در آخر زمان احسن است از من بحسب روی و احسن است از من بحسب
خلق و سخی تر است از من بحسب بخشندگی زلیخا گفت راست گفتی یوسف فرمود چه دانستی که من راست گفتم زلیخا
گفت برای آنکه ... که رفتی که یاد کردی اسم او بر دل من ... واقع شد حب او در دل من پس وحی
کرد خدا ... به یوسف ع ... زلیخا راست گفته است لهذا من دوست داشتم زلیخا را برای دوست داشتن او
محمد ص را پس امر کرد یوسف را خدای تبارک و تعالی اینکه زلیخا را بعقد خود درآورد معلوم است از ظاهر
قرآن که عشق زلیخا یوسف ع در اول عشق عفیف نبوده اما برکت ابا و امتناع یوسف ع زلیخا توفیق

یافته طلبش در آتش عشق یوسف که افروخته است ما نشنیده شیفته دل را گوا یافتیم از دیده و دانش
انگیزه ساختیم که محض شنیدن نام محمد ص و دلش ادراک حسن محمد ص را کرده است و اگر یوسف ع بخوبیه
بر نیکی ذکر محمد ص را کرده است بعلاوه در زمان آن عصر ذکر الکتاب ما میکرد با محمد ص آن جماعت اگر قبول میکردند
قبول قبولی میکردند که چون یوسف ع نبی صادق است بتصدیق قبولی میکردند که او همراه قلبی برای این
جماعت بود شنیدن کی بود مانند دیدن این یک نادره منقطف الست از عشق عفیف معلوم
طالبان حق بوده باشد که اول ذوق محبت یعقوب بیوسف طبیعی نبود محبت طبیعی باین علة که در قرآن
مجید مذکور و در اخبار و آثار مسطور است لایق شان اکابر انبیاء علیهم السلام نیست و اگر محبت
یعقوب بیوسف علیهما السلام باعتبار آن بود که یوسف نبی بوده معلوم است که نبوت در اولاد یوسف
قطع شد نبوت جمیع انبیاء که بنی اسرائیل در سائر اولاد اسرائیل که یعقوب ع است منتقل در حدیث است
که یعقوب ع از ملک الموت سؤال نمود که قبض روح یوسف نمودی گفت نه باین سبب دانست که
یوسف زنده است و آن خواب که یوسف دید برای غیر نبی هم معلوم میشود که میباید زنده بماند
تا تأویل و تعبیر او عمل بیاید و آنچه از آثار و اخبار معلوم میشود محبت پیغمبر ص بسید الشهداء ع بیشتر
از محبت بامیر المؤمنین ع و سیدة النساء ع و حسن مجتبی ع بوده است بلکه عشق بسید الشهداء
داشته است و همچنین جناب امیر المؤمنین ع و فاطمه زهرا و حسن مجتبی ع بسید الشهداء عشق داشتند
پس عشق یعقوب بیوسف و عشق پیغمبر ص و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن مجتبی ع بنا بر این نیست
و آن این است که حسن عبارت از تعادل و تناسب اجزاء و اعضاست و ملاحت عبارت از لمعهٔ
نور وحدت حقیقی است که از مرتبهٔ اطلاق و بیرنگی تنزل نموده و در بعضی از مظاهر جلوه کرده و در
بعضی حسن هست و ملاحت نیست و در بعضی ملاحت هست و حسن نیست در یابند کی که ملاحت
را است حسن را نیست تو آن داری که یوسف آن ندارد حضرت پیغمبر ص فرموده اند که یوسف

احسن و اصبح

یوسف احسن و اصبح منی و اَنَا اَملَحُ مِنهُ و در بعض از مظاهر باعتبار خصوصیت آن مظهر
جلوهٔ تام تمام آن لمعهٔ نور وحدت را است که با آن تمامیت ظهور در مظهر دیگر نیست و این نسبت
امتیاز مظاهر است از یکدیگر هرچند در اتصاف بصفات کمالی متساوی باشند هر کمالی که نبی راست آل
او راست الا نبوت مطلقه بنهایت آنچه غرض ما است این است که ظهور تمام لمعهٔ نور وحدت باعتبار
خصوصیت مظهر است باین سبب سید الشهداء ع معشوق جناب پیغمبر ص و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن ع
بوده است و یوسف معشوق یعقوب قال النبی ص اِنّی لَاَجِدُ نَفَسَ الرَّحمٰنِ مِن قِبَلِ الیَمَنِ
از حضرت پرسیدند که آن کیست فرمودند رَجُلٌ یُقالُ لَهُ اُوَیس جناب پیغمبر ص اشتیاق میکردند
حضرت حسین را بوی رحمن از او میشنیدند فی الحقیقة آن بزرگواران ملاحظه جای مطلق مینمودند
ملاحظهٔ ذات احدیت محال است کردن مگر در ظهور احدیت در جمال اسماء و صفات خصوص مظهری
که متصف بجمیع کمالات بعد نبینه با ظهور تمام ملاحت و حسن و ان فی الحدیث قال النبی ص ایاکم
والنظر الی الاصاغر فان لهم ... الله تعالی و شیخ محمد قدس سره فرموده اند
ملاحت از جانبی خیال در آمد بجهور رند لاابالی شهرستان نیکوئی علم زد بهر ترتیب عالم را بهم
زد وی و شاه و ملا در دیش و شیخ پیر همه در تحت حکم او مسخر در دل حسن بدی نیکوان چیست
نه آن حسن است تماکوی آن چیست جز از عشق می نیاید و گر یابی که شرکت نیست در کار خدا اگر
مقام ۳۳ در بیان محاسبه بالنفس را در جمیع منازل دارند و بعض از منازل است که چون مع ۳۳
از آن منزل عبور فرمودند رجوع با آن منزل نمیخواهند اما محاسبه در جمیع است در فرق بعد از جمع و صحو
از سکر محاسبه را دارند و باین فقیر برکت ائمه دین ع علیهم اجمعین فوائد عظیمه از جهة محاسبه
رسیده است و میرسد ان شاء الله تعالی و آنچه عمل این فقیر است در این باب مجملش را بیان مینمایم اول یک
دلیل را مینمایم هم از کتاب الله و هم از احادیث اما دلیل محاسبه از کتاب الله قال الله تعالی

ما تقدمت واما دلیل از احادیث در کافی بابی برای محاسبه وضع شده است و در مصباح الشریعة
هم بابی منعقد شده است و ما یک حدیث اکتفا مینمائیم عن ابی الحسن ع قال لیس منا من
من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل حسنة   الله تعم وان عمل سیئة
استغفر الله منها وتاب الیه   نفس طومار فعل و فرح باشند زندگانی را بغفلت بگذراند
بر روز حساب عمر فانی را وانچه عمل نقیر است از روی حدیث رشدی در رشد الکل فی الکل علی التحقیق
امیر المؤمنین و این حدیث در تفسیر مولانا حسن بن علی العسکری صاحب التنزیل وا
لتاویل است صلوات الله علیهما و حدیث قدری طولانی است و جناب امیر المؤمنین ع مرحی کیس
میفرماید محاسبش این است که کیس چون روز را بشب برساند خطاب بنفس خود نماید و بگوید یا نفس
هذا یوم امضی علیك لا یعود الیك ابدا والله تعم یسئلك عنه بما افنیته
وما الذی عملت فیه ذکرت الله و حمدته قضیت حق اخ انفست عنه کربة
احفظته بعد الموت فی مخالفة اکففت عن غیبة المؤمنین بفضل جاهك
اغثت مسلما انا الذی صنعت فیه بعد از آن حضرت میفرماید که ملاحظه کن در
ان روز که چه کرده است اگر طاعتی و چیزی از نوع شاهده شده است حمد و شکر خدا را بجا بیاورد و اگر معصیتی
و تقصیری از او صادر شده بشد توبه و انابه نموده صلوات بر محمد وآل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بفرستد که ماحی
محو ذنوب میفرماید بعد از آن ولایت را بنفس خود عرض نماید و برائت از اعدای حق کند بعد از آنکه از این
محاسبه فارغ شود جناب احدیت میفرماید که با این بنده در قیامت محاسبه نمیکنم باعتبار انکه در دنیا
محاسبه خود را نمود **مفتاح ۳۴** در بیان سیر سالک و بیان مقامات و واقعات و مراقبه بدانکه مفتاح ۳۴
عرفا میگویند که غایت وجود انسان سیر و السلوک است بسوی خدا تعم و مراتب سالک چهار است اول السیر من
الخلق الی الحق یعنی بالسوی از خود بلکه بنفس خود نظر از خود شاهده ذات احدیت بی ملاحظه تعینات

دشئونات

و شئونات و اعتبارات و دویم سیر فی الله یعنی مشاهده ذات احدیت باعتبار تعینی از تعینات صفات
و ظهور از تعین صفتی بتعین صفتی دیگر الی آخر التعینات الصفاتیة سیوم سیر مع الله یعنی مشاهده هویت
مطلقه با تعینی از تعینات خلقیه کونیه حتی لا یبقی تعین امکان و ماهیة اعتباریة الا و قد شاهد
فیه الهویة المطلقة حقیقة المتاصلة و ما ماهیة الامکانیة اعتباریة محضة چهارم سیر من الحق الی الخلق
و آن بازگشتن است بعالم وجود امکانی بعد از تحقق بحقیقت وجوبیه بجهة حمل اوامر و نواهی الهیة
و قوانین و سنن ناموسیه بجهة هدایت تشنگان بادیه امکانی بسرچشمه حیات جاودانی که غایت
اصلی و غرض حقیقی از بعثت انبیاء و رسل بغیر از این نیست و جناب پیغمبر و خلفای او صلوات
الله علیهم از جانب جمیع طرق ظاهره و باطنه را طی نموده اند چنانچه جناب امیر المؤمنین فرموده اند
ما رایت شیئا الا و قد رایت الله قبله و فرموده اند ما رایت شیئا الا و قد رایت
الله بعده و این راه یعنی بعده راه ظاهر است که استدلال بعد بشد و فرموده اند ما رایت
الا هو و حضرت سید الشهداء فرموده اند الهی علمت باختلاف الاثار و تنقلات
الاطوار مرادك منی ان تتعرف الیّ فی کل شیء حتی لا اجهلك فی شیء
و باید فی شیء و باید سالك بداند که هر چه در اطوار نفس بر او ظاهر میشود چنانچه مجملش را بیان
مینمائیم از عالم مثالی خواهد بود خواه الوان و خواه حیوان و خواه انسان و خواه نار و خواه شهب
و کواکب و خواه انوار و خواه جوهر و خواه غیر اینها که مذکور شد و چون سخن باینجا رسید [illegible] تحقیق
تحقیق مینمائیم بعون الله تعم برای سالك تا الخیر حی ببیند صدق از کذب جدا شود و بدان ای سالك
سایر که عالم مثال عالمی است غیر متناهی و هر چه در این عالم هست امثال او در عالم مثال است که عالم
برزخش هم میگویند و هر چه در عالم نفوس و عقول است باز مثال است و حکما و عرفاء و غیرهم
قائلند بوجود این عالم و بنای این اکابر بظهور رود و آیات است که از جلباب بدن فارغ گشته

اند و بر این عالم را بقدر استعداد خود نشان نموده اند و اخبارات از اهل عصمت صلوات الله وارد شده است
و اکابر حکما هم بلفظ جابلسا و جابلقا نشان این عالم را داده اند و رسیدن این عالم را نیز تحقیقات تفصیلی است
و بعضی از آن آنست که قوای دماغی را در ادراک آن شرط است و آنکه اشیای متصل نیکو کنند در منامات و واقعات
و عجایب آنکه در این عالم است و ادراک لوامع نیز مشروط است بقوای دماغی قال الشیخ الفاضل عبد الرزاق الکاشی
رحمه الله فی الاصطلاحات اللوامع انوار ساطعة تلمع لاهل البدایات من ارباب النفوس الضعیفة الطاهرة
فتنعکس من الخیال الی الحس المشترک فتبصر مشاهدة بالحواس الظاهرة فتتراءی لهم انوار کانوار الشهب
والقمر والشمس فتضیء ما حولهم وهی اما من غلبة انوار القهر والوعید علی النفس فتضرب الی الحمرة واما
من غلبة انوار اللطف والوعد فتضرب الی الخضرة والفرح و بعضی را قوای دماغی در ادراک آن شرط
نیست مانند اشیای منفصل میبینند و تجسد ارواح و تروح اجساد و تشخص اخلاق و اعمال و ظهور معانی
بصور مناسبه و مشاهده ذوات مجرده در صور اشباح جسمانی هم در این عالم است و بنوعی جبرئیل ع بصورت
دحیه کلبی در این عالم دیده و ارواح گذشتگان از انبیا و اولیا که مشایخ طالب در صور اشباح مشاهده میکنند
در این عالم است صوری که در این مقام و خواب معانی مینماید از صور این عالم است و هر موجودی را کائنا ما کان
صورتی در این عالم است و این عالم است و حکم او شامل است جمیع مراتب و افلاک و غیرها و النفوس الکاملة ایضا
یتشکلون فی هذا العالم باشکال غیر اشکالهم المحسوسة وهی فی دار الدنیا و یظهرون
یظهرون بها علی من یریدون والظاهر علیه القوة الانسلاخ من ابدانهم و بعد انتقالهم
الی الآخرة ایضا لانه قد ملکت القوة بارتفاع المانع البدنی فی خیال مقید مثال و انموذج عالم
مثال مطلق است و این مراحل صوری را حاصل است پس هرکس بملاحظه این مقید راه بمطلق تواند برد
و از ادراک کیفیات فرح اطلاع بر احوال حاصل تواند نمود و اهل خلوت را گاه گاه در اثنای ذکر و استغراق
در آن حالت اتفاق افتد که از محسوسات غایب شوند بعضی از حقایق امور غیبی بر ایشان کشف شود

چنانکه

چنانکه نائم در حالت نوم و عرفا آنرا واقعه خوانند و مراقبه هم مینامند و مراقبه را مراتب است بعضی از
مراقبه نزدیک بکشف است و بعضی از مراقبه نزدیک بنوم است یعنی مابین نوم و تیقظ است و فرق میان نوم
و مراقبه آنست که نوم بسبب صعود بخار بسوی دماغ و این بسبب رکود و تعطیل حواس است و گاه بسبب
نوم باعتبار حرکتی که بواسطه آن کرده است میشود و این نیز مشهور است و تعطیل حواس میشود و آنچه نفس در این احوال مشاهده مینماید
اکثر از نوم میگویند و آنچه پیش از نصف شب نفس میبیند اکثر آنرا اعتبار ندارد بسبب آنکه وقت تسلط شیاطین و جن
است در آن وقت و آنچه در نصف شب بعد از دیده میشود اغلبش صحیح است باعتبار آنکه وقت نزول ملائکه و ارواح است
و این مشهور حدیث است که الانسان تا روز مشغول با امور دنیاست و وقتی از شب بخواب میرود تا نصف شب امور
منتشره و منبوبه در مفکره متخیله او حاضر است و نفس را فراغ تمام از آن امور حاصل نیست آنچه در این وقت مرئی نفس
میشود غالبش باطل است باعتبار عدم فراغ نفس و بر حضور بودن او بشیاطین و ملائکه و جن در آن و چون از نصف شب
گذشت نفس را قدری فراغ حاصل میشود از آن امور و قوت متخیله ضعیف و قوت علویه قوی میشود این وقت عروج نفس
نفس است بسماوات و وقت ملاقات اوست با ارواح و ملائکه در اینجاست که آنچه مشاهده نماید صحیح خواهد بود و در این
مشاهده دو نوع است نوعی است که نفس میرسد بلوح محفوظ آنچه در آنجاست می بیند این نوع اطلاع به تعبیر ندارد
و نوع دیگر آنکه مثال آنچه در لوح محفوظ است می بیند مثل آنکه می بیند که آب صافی یا شیر می آشامد و در این نوع
محتاج به تعبیر است اما مراقبه آنست که هرگاه قلب سالک متوجه جناب احدیت شود در این هیئت کائنی بعضی از آن
جناب نازل میشود بر قلب و این نزول فیض مشاهده و رکود حواس میشود در حال او شبیه بحالت نوم و در این حال
قلب مشاهده نماید آنرا مراقبه میگویند و گاهی در حال مراقبه همه حواس راکد میشود و گاه بعضی حواس دون بعض
مثلا آنکه با جمله راکد است دون سامعه این قسم آخر مراقبه شبیه بکشف بلکه اول مرتبه کشف است و جناب
سید الساجدین ع در دعای سحر ماه مبارک رمضان فرموده اند انه انا یا رب الذی لم استحیک فی
الخلوة و لم اراقبک فی الملاء جنة اینکه فرمودند حیا نکرده ام از تو در خلوت در مراقب

الخلوه

تو تشدم در کثرت این است که در خلوت جمیع ظاهر و باطن عارف باید متوجه جانب احدیت باشد تا رؤیت
حاصل شود و معنی رؤیت را بیان نمودیم در کثرت قلب که باطن است باید متوجه جانب قدوس باشد
و ظاهر با خلق باشد و مراقبه عبارت از توجه قلب است بجناب احدیت محققین از عرفا آنچه چنین فرموده‌اند
که هر یک از واقعه و منام منقسم میشوند بسه قسم اول کشف مجرد و آن چنان باشد که بدیده روح مجرد آن
خیال حالی که هنوز در حجاب غیب بود در خواب یا در واقعه مطالعه نماید و بعد از آن همچنانکه دیده باشد
بعینها در عالم شهادت شود مثلا کسی بخواب می بیند که در فلان جائی دفینه است بدین صفت که
باشد چون باید بهمان صفت باید و این خواب اگر بطریق مشاهده ادراک افتد مدرک آن بصیرت روح بود
و اگر بسمع و هواتف و القاء و کیفیت معلوم شود و الفاظ ادراک آن سمع روح بود و در این قسم کذب صورت نبندد
اصلا چه روح در این کشف مستقل بود و کذب از او منتفی و قسم دوم از اقسام نوم یا واقعه تخییل است
و آن چنان بود که روح انسان در خواب یا در واقعه بعضی از مغیبات دریابد و نفس باعتبار تعلق بدو بادراک
در آن مشارکت نماید و بقوت متخیله آثار از قرائن کسوت صورتی مناسب از محسوسات در او پوشاند و در
راه کسوتش مشاهده کند پس معبر با نتیجه را در تعبیر آن بوجه مناسب از صورت خیالی عبور کند و حقیقت آن را
که مدرک روح بود دریابد و بیان کند و در این قسم امکان مخالطت کذب باشد و لیکن کذب نقص در آن صورت
نبندد بسبب آنکه از ادراک روح خالی نباشد پس اگر در حال ادراک روح خاطر نفسانی با مدرک روحانی
منضم شود و متخیله بجز حقایق مدرکات روح را خیال لباسی بپوشاند آن در تعبیر خواب صادق باشد و اگر بعض
از خواطر نفسانی با مدرکات روحانی منتظم شود و متخیله جمله را کسوت‌های خیالی بپوشاند بعضی از آن صادق و بعضی
کاذب بود پس نتیجه بقوت علم تعبیر حقایق روحانی از شوائب خاطر نفسانی خالص گرداند و تعبیر نماید و قسم سیم
خیالی مجرد و آن چنان بود که خواطر نفسانی بر دل غلبه کند و نقشه آن روح از مطالعه عالم غیب محجوب ماند
ماند در آن حالت نوم یا واقعه آن خاطر قوی تر گردد و متخیله هر یکی را کسوت خیالی در پوشاند و مشاهده افتد

با صور آن

با صور آن خواطر بعینها بی تفرقه متخیله مرئی و مشاهده شود و اگر این در خواب اتفاق افتد اضغاث و
احلامش گویند و اگر در واقعه کاذبه می نامند و در این صورت صدق اصلا صورت نبندد
و چه نفس باستقلال منشأ آن خواطر بود و صدق از صفات آن روح است و الصدق و الاصابة
اسباب بعضها راجع الی النفس و بعضها الی البدن و بعضها الیهما جمیعا اما الاسباب
الراجعة الی النفس کالتوجه التام الی الحق سبحانه و الاعتقاد بالصدق و میلان النفس
الی العالم الروحانی العقلی و طهارتها عن النقایص و اعراضها عن الشواغل البدنیة
و اتصافها بالمحامد لان هذه المعانی توجب تنورها و تقدیسها و تقدسها ما قربت
و تنورت تقدس على خرقة العالم الحسی و رفع الظلمة الموجبة لعدم الشهود و
تقوی المناسبة بینها و بین الارواح المجردة و لاتصافها بصفاتها فیفیض علیها المعانی
الموجبة للانجذاب الیها من تلک الارواح فیحصل الشهود التام ثم ان
انقطع حکم ذلک الفیض یرجع الی الشهادة متصفة بالعلم مستنقة تثبت
الصور بسبب انطباعها فی الخیال و الاسباب الراجعة الی البدن صحة
و اعتدال مزاجه الدماغی و الاسباب الراجعة الیهما الاتیان بالطاعات و العبادات
البدنیة و المجاهدات و استعمال القوی و آلاتها بموجب الاوامر الالهیة
و حفظ الاعتدال بین طرفی الافراط و التفریط و دوام الوضوء و ترک الا
شتغال بغیر الحق و دائما و الاشتغال بالذکر خصوصا من اول اللیل الی وقت
النوم و اسباب الحفظ ما یخاف ذلک من سوء مزاج الدماغی و اشتغال
النفس باللذات الدنیویة و استعمال القوی المتخیلة فی التخیلات الفاسدة
و آلاتها فی الشهوات و الحرص على المخالفات فان کل ذلک مما یوجب الظلمة و ازدیاد الحجب

فاذا اعرضت النفس من الظاهر الى الباطن بالنوم تتجسّد بها هذه المعانى فیشغلها
عن عالمها الحقیقى منامات اضغاث احلام وتقع بالمخیّلة المتخیّلة بعینه انتهى کلامه

مفتاح سی و پنجم ص ۳۵

در بیان تحقیق کشف و قلب و مجاهده نفس اما کشف عبارتست از نزول
فیض رحمانی بر قلب سالک بعدم رکود حواس کاهی این حالی را تعبیر بصحو اسم میکنند
و تمهید معنی کشف موقوفست بر تشریح کردن که اول شرح دل را برای تو نمایم تا معنی کشف
بر تو کماحقه منکشف شود بدان که در قرآن مجید اولوا الالباب تکرّر واقع شده است
مراد از اولوا الالباب جمعیند که چشم دل ایشان کور نباشند و گوش دل ایشان کر
نباشند چنانکه در شأن منافقین فرموده است تعالی شأنه لا تعمی الابصار ولکن
تعمی القلوب التی فی الصدور و فرموده اند ختم الله علی قلوبهم وعلی
سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة معلوم است که بر گوش و چشم ظاهر ایشان بجای نور
الذی کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری غطای چشم ظاهر مانع از ذکر نیست و ذکر
بر چشم ظاهر دیده نمیشود امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است بدانکه مراد از قلب
در عرف قرآن و احادیث و در عرف اکابر جسم صنوبری فقط که در جوف انسان است
نیست بلکه مراد از قلب عقل است چنانکه در حدیث وارد است و این عقل که تعبیر
بقلب وارد شده است عقل غریزیست که عقل نظری نباشد نیست چه آنکه عقل نظری مختلف
در وقع است نه در صدر چنانکه احدیث فرموده اند ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور
و بسبب این عقل نظری تمیز میکنند انسان میان افعال محموده و مذمومه و مختار و ممتاز است
از حیوانات بنظر و فکر و ادراک اشیای عالم ملک بمشاهده و مقوّی اشخاص است
در طاعت و این جسم صنوبری در حیوانات هم هست بلکه مراد از قلب

از قلب نفس ناطقه

قلب نفس ناطقه است که بواسطه روح حیوانی بر قلب صنوبری که محل استوا و عرش اوست قرار می
گیرد و بر تخت سلطنت متمکن میشود و بواسطه روح حیوانی در ملک بدن فرمانفرمائی میکنند
چون اول ظهور و تمام ظهور نفس ناطقه در قلب صنوبری است اطلاق قلب بر نفس ناطقه نموده
اند و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند ان فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح
بها الجسد کلّه و اذا فسدت فسد بها جمیع الجسد الا و هی القلب بدانکه از
این مضغه که پاره گوشت است که عبارت از جسم صنوبریست نفس حیوانیه که نفس امّاره نامش میکنند
منبعث و حاصل میشود چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تعریف نفس فرموده اند والحسّیة
الحیوانیّة لها خمس قوی سمع و بصر و شمّ و ذوق و لمس و لها خاصّتان الرّضی والغضب
وانبعاثها من القلب و آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند مضغه هرگاه او صالح شد سبب
او کل بدن صالح میشود و هرگاه او فاسد شد کل جسد فاسد میشود معنی اینش اینست که نفس امّاره منبعث
از قلب وقتیکه مقهور و مغلوب نفس ناطقه شد آنچه میکنند بامر نفس ناطقه میکنند جمیع حرکات
او موافق قانون عقل خواهد بود و نفس ناطقه بواسطه او در اشکال صنفه میکوشند تا تمام بمقام خود برسند
و چون جنود نفس امّاره بسیار است و در عالم حس غالب و بیشمار و شیاطین هم معین وی اند در خارج
و نفس ناطقه به تنهائی از عهده کل بر نمی آید جناب احدیت برحمانیّت خود ارسال رسل و انزال کتب
فرموده اند تا باعانت و راه نمائی انبیاء علیهم السلام نفس ناطقه بکمال صنفه که در کمال و قدرتست
برسد این است معنی صلاح بدن باصلاح دل و هرگاه نفس ناطقه باین اسباب مقهور و مغلوب نفس
امّاره شد و آنچه می بایست از ذکر و فکر و طاعت که صرف آن عالم نماید صرف لذائذ عالم و در سلطنت
نفس امّاره کامل و متمکن میشود اینست فساد بدن و فساد دل و آنچه بیان کردیم اگر فهمیدی معنی حدیث
دیگر را خواهی فهمید که فرموده اند کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و باز پیغمبر صلی الله علیه

داکر فرموده اند اللهم اصلح لی الّتی هی والّتی هی رعیّتی . راعی قلب است که مظهر نفس ناطقه است و رعیت
نفس اماره و جنود نفس که منبعث اند در قلب بدانکه اهل ملت و حکمت متفق اند در مجاهده نفس و ریاضت او
حدیث است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که اعدا عدوّک نفسک التی بین جنبیک و آنست و عمده ریاضت نفس
مخالفت نمودن او است حدیث است که جناب احدیت بحضرت موسی علیه السلام خطاب فرموده اند که یا موسی اگر افتخار
را میخواهی مخالفت کن با نفست بدرستیکه خلق نکردم خلقی را که با من معارضه کننده باشند مگر نفس باز
حدیث است که خدای تعالی و تبارک نفس را خلق کرد و پرسید از نفس که من انا کیستم من جواب گفت
که فمن انا یعنی پس من کیستم یعنی آیا در دار وجود غیر من کسی هست در ریاضت فرمودن نفس را اطاعت
و عبادت بجز تکلیف انبیاء علیهم السلام مقرر فرموده اند باید ریاضت فرمود که راه بحق رسیدن منحصر است
براه انبیاء علیهم السلام چنانچه کتاب و سنت در آن ناطق است و کل عرفا و اکابر حکما در بین
متفق اند که نفس را نباید بی کار گذاشت این کافر بدمست را باید مست بگیرد تا مانع و حلول
تو بحق نشود بدانکه قلب چشم و گوش دارد شبیه بچشم و گوش ظاهر در قلب کاه داست و گوش هند
اسم شاهده چشم و گوش مستمع و قلب انسان بچشم دل مشاهده ملکوت می نماید و بگوش دل اصوات
غیبیه می شنود اما آنکه در این باب وارد شده است مجملی را در پیش ذکر نمودیم حالا ذکر بعضی احادیث
را میکنیم تا مطلب واضح تر شود قال النبی صلی الله علیه و آله ما من قلب الّا وله عینان فاذا اراد الله
بعبدٍ خیراً فتح عینیه اللتین هما للقلب یشاهد بهما الملکوت باز حدیث است
در اصول کافی که معصوم فرموده اند که شیعیان ما چهار چشم دارند دو چشم در سر و دو چشم در دل باز
حضرت صادق علیه السلام فرموده اند اذا اراد الله بعبدٍ خیراً نکت فی قلبه نکتة من نور و
فتح مسامع قلبه و وکّل به ملکاً یسدّده و اذا اراد الله بعبدٍ سوءً نکت فی
قلبه نکتة السوداء و سدّ مسامع قلبه و وکّل به شیطاناً یضلّه الحدیث

احادیث باین

احادیث باین مضمون بسیار است و تشبیک نفس اماره باعتبار ریاضت و مخالفت با او مطیع نفس ناطقه شد
باذن الله تعالی قلب انسان جولانگاه شیاطین نمیشود و تشبیک قلب انسان جولانگاه شیاطین نشد چشم دل مشاهده
ملکوت سموات و ارض می نماید چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند لولا انّ الشیاطین یحومون حول
قلب بنی آدم لنظر الی ملکوت السموات والارض مخفی نماند که آنچه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب
قلب فرموده اند جمیع را صحبت فرموده اند برای اصحاب آن فرموده اند که در جمیع احوال سالک باید مراقب قلب خود
باشد که آثار عجیبه و امور عظیمه از او ظاهر میشود بیز احوال همه نقش و نگار با معنی است همین ورق که سیه
گشته مدعا این جا است و قلب قبله باطن است چنانچه کعبه قبله ظاهر است و فی مصباح الشریعة فی باب الذکر قال
الصادق علیه السلام فاجعل قلبک قبلة للسانک لا تحرّکه الّا باشارة القلب و موافقة العقل
و رضا الایمان قال المولوی بر سفینه دل بهش ما سند و رغی پاسبان که سفینه دل خزینه هستی ذوق
تحقیق و غرض از کشف و شهود نیست مگر اینکه قلب مشاهده عالم ملکوت نماید و بالاتر از آن عالم برخورد د
و از آنجا بعالم جبروت و از آنجا بعالم لاهوت که غیب الغیوب است برسد برادر ای برادر که آنچه انبیاء مشاهده
نموده اند خواه بچشم ظاهر و خواه بچشم باطن نمونه است از آنچه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و خلفا او از جانب حق
مشاهده نموده اند بلکه قطره است از دریای بی پایان و آنکاری که خلفای آنجناب راست با آنجناب احدی را
نیست لهذا فرموده اند که انا و علی من نور واحد و در زیارت جامعه مذکور است اشهد انّ ارواحکم
و طینتکم واحدة و طابت بعضها من بعض بیان این مطلب با اشاراتی در مفاتیح سابق ذکر نمودیم خلاصه
هر یک از انبیاء علیهم السلام بعد از استعداد خود شان بامداد آنجناب در باطن بیران و طیران نموده اند آنچه آن در یتیم
صلی الله علیه و آله دیده هیچ کسی ندیده است مولوی علیه الرحمه گفته است گفت حق لا تقربوا مال الیتیم
کی رسد کس را احکام آن کریم و غرض از این است سبب حسن متابعت با آن جناب هر یک بقدر استعداد آنچه را
آنجناب بچشم ظاهر دیده بودند اینان بچشم باطن مشاهده مینمایند

مفتاح سی و ششم ۳۶

در بیان آنکه اولیا بچشم قلب مشاهده انوار مینمایند بدانکه انوار که مذکور شد که اولیا بچشم قلب می
بینند حدیث وارد در دعای سید الشهداء در دعای عرفه انت الذی اشرقت الانوار فی قلوب
اولیائک حتی عرفوک و در کلام امیر علیه السلام قد احیی قلبه و امات نفسه
حتی دق جلیله و لطف غلیظه و برق له لامع کثیر البرق فابان له الطریق و سلک
به السبیل و تدافعته الابواب الی باب السلامة و دار الاقامة و ثبتت
رجلاه لطمأنینة بدنه فی قرار الامن و الراحة بما استعمل قلبه و ارضی ربه قوله
و تدافعته الابواب الخ یعنی این چنین قلب را از در باب ملکوت میبرند و از آنجا بباب جبروت و از آنجا
بباب لاهوت و از آنجا اقامت مینمایند در دار امن و سلامت میباشند و در اصول کافی از حضرت امام رضا — در اینجا
روایت که حضرت برای ابو خطاب فرمودند یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه و آله حین نظر الی عظمة ربه کان
فی هیئة الشاب الموفق و سن ابناء ثلثین سنة یا محمد عظم ربی و جل ان یکون
له صفة المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کانت رجلاه فی خضرة قال ذلک
محمد کان اذا نظر الی ربه بقلبه جعله فی نور مثل نور الحجب حتی یستبین له ما
فی الحجب ان نور الله منه اخضر و منه احمر و منه ابیض و منه غیر ذلک الحدیث
آنچه در این حدیث مذکور شد که کان اذا نظر الی ربه بقلبه تا آخر پیش از اظهار نبوتش
بوده که بچشم باطن سیر مینموده عالم ملکوت و بعد از چهل سالگی از عمر شریفش گذشته که اظهار نبوت بر خلق
نمود بچشم ظاهر سیر عالم ملکوت را مینموده و هر دو با هم معاینه کرده در این سیر بر عرش بعلم است کتاب
الله و احادیث بر این سیر ناطق است بدانکه عالم اجسام را تعبیر بحضرت مینمایند باعتبار آنکه حضرت
صورت بظلمت ممتزج شده است و این عالم آخر عوالم است من حیث التنزل و بعیدست از عالم نور
الانوار و میانه امکان و عدم که عبارت از ظلمت است برادر غالب است باین سبب است که این

از غایت نزول

در تغیر و تبدل است قرار و ثبات در عالم اجسام منظور نیست لیکن عالم اجسام فی الحقیقة ظلمتی است
ممتزج بنور و وجود لهذا جناب امام رضا علیه السلام فرموده اند آنکه هر دو با هم در حضرت سجده و حضرت محمد
صلی الله علیه و آله بود در این حدیث که آنحضرت فرموده اند که بوده است محمد صلی الله علیه و آله در رؤیت که
نظر میکرد بر رب خود گردانید ملا او را احد اتصال در نور مثل حجب تا آنکه ظاهر شد برای او آنچه در حجب
بود بدرستیکه نور خدا را بعضی از آن نور سبز است و بعضی از نور سرخ است و بعضی از آن نور سفید است و بعضی
از آن الوان غیر ذلک و در فروع کافی در عروج جسمانی آنحضرت چهل نور واقع شده است و آنچه حضرت
امام رضا علیه السلام فرموده اند در این حدیث فروع کافی حضرت صادق علیه السلام نیز فرموده اند و حضرت — از انوار در حدیث
امام رضا علیه السلام فرموده اند و منه غیر ذلک و حضرت علیه السلام فرموده اند و الباقی بعدد الخلق و منه
غیر ذلک معنی قول جناب امام رضا علیه السلام همان بعدد الخلق است مثل تقسیم چهل نور بعدد خلق که حضرت
صادق علیه السلام فرموده اند بیانش بر چهل عالم است شیخ بزرگ شیخ محمود شبستری فرموده احد با احمد یک
میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است میم چهل است و چهل عالم بر سبیل اجمال این است
عقل کل که روح اعظم و تعین اول و ام الکتابش مینامند و نفس کل که لوح محفوظ و کتاب مبین میگویند
هر یک از این دو تا مشتمل بر مراتب غیر متناهی است و هیولا که هبا و کتاب مسطور مینامند و طبیعت
کلیه که مبدء آثار آسمان و زمین است و افلاک نه و بروج دوازده برج و سبعه سیاره و عناصر اربعه و موالید
ثلثه و انسان و جنی که فرموده اند که انواع ملائکه و ضروب مجردات اند مخفی نانند که دلیل رؤیت او و بینات او
عالم خلق موقوف است بصحت باصره با شرایط دیگر که قرب و بعد و شرط و بعد شرط نباشند و مع هذا
رؤیت حاصل نمیشود مگر بواسطه نور یا نور شمس یا نور قمر یا نور سراج همچنین در رؤیت قلب عالم
ملکوت را موقوف است بصحت بصیرت و ترتیب و مناسبت و مع هذا نوریکه مناسب آن حجاب
است فایض شود تا آنچه در آن حجاب است که انواع ملائکه و ضروب مجردات است قلب مشاهده

نماید لعنا حضرت فرموده‌اند جعلها فی نور مثله نور الحجب خفین حتی یتبیّن له ما فی الحجب
از نظر دل من الحاجب بیان میکردم سرّ اختلاف الوان و اختلاف حجب را با بیان سرّ ربط اختلاف
این الوان عالم را با آن عالم که در حدیث دیگر حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده‌اند که الوان این عالم از
الوان با آن عالم است نهایة واکنوا انتم این سرّ را بر زبان اهل کشور یا بو جیوان اهل ذوق یا بصحبت
مف ۳۷ نظر شخص صحیح النظر و لکلٍّ درجات مما عملوا مفتاح سی و هفتم در بیان توبه نمودن
و مشغول شدن مرید بذکر و عبادت بارشاد مرشد کامل و بیان اطوار سبعه بدان ای سالک سبیل حق
که هرگاه مریدی بارشاد کاملی توبه نماید و از حول و قوه خود بیرون آید و مشغول عبادت و ذکر شود درین
حالت ببرکت عبادت ظاهری و نتیجه لسان ذاکر از عالم مثال خانهای آباد و سبزه و فواکه و حیوانات
غذائی و امثال اینها بسیار برو ظاهر شود و هر یک از اینها تعبیری دارد و چون درین مرتبه عبادت
قالبی و ذکر زبانی صفای تمام یافت نوری ظاهر شود برنگ سبز از بهر آنکه این نور نتیجه اعمالی است
که از اعضا و جوارح صدور یافته و در عالم عناصر و طبایع رنگ سبز اعم الوان است چون اوراق
اشجار و نباتات و جهت دیگر آنکه رنگ سبز تعلق بقمر دارد و فلک قمر از همه افلاک اولی است بنابر
این در معتقد سرارحمی و سوای آن ظاهر شده که نور سبز ثمره طاعت جوارح و اعضاست و این طور
اول است از اطوار سبعه انیطا نفره علیه طور سه بعد تزکیه نفس است از اخلاق ذمیمه
شیطانی و سبعی و بهیمی بنفس تا متصف بصفات شیطانی است اماره است و ازین مرتبه شده
لوامه است و لوامه چون از صفات سبعی مثل کعف ملمه و ملمه و قتیکه از صفات بهیمی بیرون گذشت
شود مطمئنه شود و نور کبود که علامت اطمینان و تزکیه نفس است درین حال بظهور آید زیرا
که در آفاق و انفس بعد از رنگ سبز اقرب الوان کبود است چون در عالم بعد از رسیده سبز اول گلیکه
شکفته میشود کبود است و از سطح زمین بسیار مرتفع نشود و از سبزه احمق و از باقی الوان اولی است

بنابر این

بنابر طبایع هر آنچه در عالم باطن بمقتضای الظاهر عنوان الباطن درین وقت از رنگ بظهور تواند
آمد بی آنکه در مقام نفس قبل از تزکیه ابلیس خود را بصفت نور خواهد نماید اما نتواند که بصفت
نور بظهور رسد یا بصور دیگر مانند انسان و غیره بنماید اگر بصورت انسانی نماید بصورت قبیحه انسانی تواند
نمود و بصورت حسنه نتواند مثلا هر چند بکرید اعضای خود را خوب نماید چشم خود را خوب نتواند
نمود اعمی نماید یا اعور باشند و باقی صفات شیطانی که در طور نفس اماره روی نماید خیالات باشند
بصورت انسانی [illegible] متنظر بصور سهمناک نموده یا سایر حشرات [illegible] و [illegible] نماید
فیروزه [illegible] نفس اماره تبدیل یابد [illegible] نماید بخطیم و مرتفع [illegible] آب
دیگر انواع سباع [illegible] از این چیزها دیده [illegible] که در وقتیکه [illegible] گردد [illegible] نماید
که [illegible] از [illegible] مانند [illegible] و [illegible] بهایم [illegible] در وقتیکه [illegible] تبدیل یابد [illegible]
نرم و هموار نماید که [illegible] و تجارت [illegible] تبدیل [illegible] بهایم که در [illegible]
نزدیک تر باشند دیده شود مانند اسب و گوسفند و شتر و غیر اینها و هم درین مرتبه نفس مطمئنه بعضی
معدنیات دیده شود و طور سیوم تصفیه قلب است بصفات حمیده چون دل بصفات
حمیده موصوف شد و بذکر لا اله الا الله زنگ غبار از دیده دل زدوده شود انواع نور و صفا
و روح و ضیا و بروی روی نماید و اوصاف حمیده جلی در صور معدنیات از نقره و جواهر نفیسه دیده شود و هم
در اوائل طور اول روی نماید در لباس محسوسات سفلی ناری مانند شمع و چراغ و قندیل و فانوس
و مشعل و آتش سفید صافی از دود و کدورت و بعد در لباس محسوسات علوی نوری مانند کوکب و ماه
و چون صفا زیاد شود نور دل دیده شود برنگ سرخ در غایت صفا بی لباس شمع و چراغ و آتش و کوکب و ماه
و ترکیب قابلیت و استعداد سالک و قوت و ضعف مزاج و صحت و سقم دماغ سالک و حضور و جمع و تفرقه
خواطر در قلت و کثرت و صغر و عظم متفاوت نماید و چون سالک اهل صفا و نور یابی شد نور طاعات

سلسله [illegible] شیخ عبدالقادر [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
سید [illegible] غوث الثقلین
[illegible] شیخ عبدالقادر
[illegible]
جیلانی [illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible]
صلی الله علیه و سلم

و صفات مرضیه مشاهده نماید مانند نور وضوء و نماز و سایر عبادات و اذکار و نور زهد و توکل و سایر
صفات مرضیه و هر نوری بخصوصیتی از نور دیگر ممتاز است و بعد آنکه چون دل از کفر و ضلالت خلاص
شود تجلیات ایمان و معرفت و تخلی از اخلاق ذمیمه و تحلی با اخلاق حمیده شود و بارشاد مرشد کامل
متوجه عبادت و ذکر شود و در تنقیه و تزکیه نفس نماید صفای دل زیاده شود و از طور دل بطور سر ترقی
نماید و بنور سرخ اگرچه منور بود و بنور زرد که اصفی از نور سرخ است مبدل گردد و طور سر جهان هم تجلیه
سر است از خواطر صور ... و باید غیر چون سیر سر بمعرفت و علوم و حقایق مرتب شوند بذکر هویت
غیب چنان مشغول شوند که غیر منظور دل نباید و نور زرد و بنور سفید مبدل گردد که اصفی از نور زرد است
و آن طور سیر بطور روح ترقی نماید و طور سیر بتجرید و تجرد روح است از زمانیت و مکانیت و جهت و از
تقید عالم سفلی طیران بعالم علوی چون شاهباز روح بال همت برگشاید و تا نهایت ملکوت طیران نماید
از قیود کثرت خلاص یابد و طور ششم که خفی است حال وی در جمیع اطوار متعلق وی در رنگ سیاه   خفی است
منعکس گردد شیخ محمود قدس سره فرموده اند   چو مبصر با بصر نزدیک گردد   بصر ز ادراک او تاریک
گردد   سیاهی گر بدانی نور ذات است   بتاریکی درون آب حیات است   یعنی تاریکی که مشاهده سالک می
شود نور ذات مطلق است که از غایت نزدیکی تاریکی در بصیرت او پیدا آمده و درون آن تاریکی نور ذات
که مقتضی فنا است آب حیات بقا و باید که موجب حیات سرمدیست در او پنهان است و طور هفتم
غیب الغیوب است و چون سالک سیر کند عالم لاهوت رسد فنا و یابد و متصف بصفت اسم بلا مسمی گردد
و از تقیید جسمانی بالکلیه منسلخ شود و از قید بشریت خلاص گشته خلعت عبودیت در پوشد و بقا یابد
باید در اینجا باتفاق جمیع رجالی از اصحاب مذاهب و ارباب مشارب خدادانی و خدابینی میسر
و میسر گردد و جناب موسی علیه السلام از شجره وادی ایمن انی انا الله رب العالمین شنید و چون
حضرت موسی علیه السلام نور تجلی در شجره دید ندای انی انا الله در شجره شنید یقین شد که شجره

مظهر تجلی

مظهر تجلی حق است و انی انا الله سخن حق تعالی است و بنابرین مقدمه شجره وجود انسانی که اشرف و اکمل از
معدنی و نباتی و حیوانی است اگر مظهر تجلی شود عجیب باشد   روا باشد انا الحق
از درختی   چرا نبود روا از نیکبختی   و فی الحدیث القدسی یا ابن آدم اعرف نفسک تعرف
ربک ظاهرک الفناء و باطنک انا و قال الله تعالی لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن
یسعنی قلب عبدی المؤمن و سئل عن رسول الله صلعم این الله قال فی قلوب عباده
و قال الله تعالی لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه
و بصره و یده و رجله و لسانه فبی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی یمشی و بی یتکلم و در این
حدیث صریح است در اینکه بنده بکثرت عبادت و مجاهده و ریاضت مظهر تجلی میشود لهذا در اخبار
اطلاق الله رقی بر انسان کامل شده است بحسب بطون قرآن کذا فی الفوائد عن ابی عبد الله ع قوله تعالی
مع الله بل اکثرهم لا یعلمون قال الامام العدل مع امام ضلال فی قرن واحد و فی مناقب
ابن شهر آشوب عن الباقر ع فی قوله تعالی لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله
هم الذین یزعمون ان الامام یحتاج منهم الی ما یحملون الیه و بهر نسبت فقر با امام دادند
در اول شویدات غیر انبیاء در صفحات سابقه مذکور شده است نهایت این خلوت تقاعست هر کس
روشن شده است و معلوم نیز باشد که آنچه در این صفحات مذکور شد که سالک بعد از توبه و تلقین
مرشد کامل مشغول بعبادت و ذکر شود انوار مذکوره و الوانات بر او ظاهر می شود و هر کس را فرد بزینت
که باین ترتیب او نماید زیرا که اشخاص مختلف الذات باشند سالکی در ابتدای سلوک بمقصود حقیقی
میرسد چنانکه این حالات را مشاهده نکرده باشد و گاه است سالکی چندین سال ریاضت میکشد و باز در مرتبه
اول است و این حالت را ملاحظه نیست ان شاء الله تعالی خدای تبارک و تعالی جمیع سالکین را بمقام و منزلی که
که خود مقدر نموده برساند بحق محمد و آله ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا و لا تحمل علینا

امراً کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف
عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین والحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله واصحابه وازواجه صلوات الله
علیهم اجمعین وسلم تسلیماً کثیراً کثیراً تم الکتاب بعون الملک الوهاب علی یدا
افقر العباد ... ابن محمد ... بتاریخ شهر ذی الحجة الحرام فی سنه ۱۲۳

من فواید مولانا نور الدین جعفر رحمة الله علیه

هو الله الاحد رب الحمد بدانکه ذکر بچهار ضرب است و نشانیست که ترکیب یافته است از نفی و اثبات که
بصاحب قلب مریض دهند زود بصحت نزدیک شود چنانکه در حدیث آمده است که اشارت کلمه اهل مالی من
لا اله الا الله وهی کلمة التقوی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم الا فضیقوا
مجاریه بالذکر و بالصوم پس چون یافت ذکر وجود معمور و پر نور شود و اهل این سلسله را ذکری مخصوص و مختار است
اما اختیار متأخرین از مشایخ این نقیر قدس الله ارواحهم ذکر لا اله الا الله است بچهار ضرب و کیفیت چهار ضرب
آنست که سر فرود آرد تا برابر ناف آنگاه گوید لا بمد طویل و چون سر راست کند گوید اله و بسوی پستان راست
اشارت کند آنگاه گوید الا و سر راست کند و آنگاه گوید الله بمد طویل و بسوی پهلوی چپ اشارت کند
و این کلمه را باید که منفصل گوید یکدم و چون بزبان گوید این کلمات را باید که بر دل بگذراند که نیست مطلوب مگر خدای
را که مقصود منست و در ذکر چهار ضرب اشارت بسیار است و معانی بیشمار اما اندکی از آن معانی
حالا بیان آنست که کلمه لا بمنزله جاروب است و وجود ذاکر بمنزله خانه چون خانه را بروبند اول از صدر آغاز
کنند و بسوی در بیایند و خاک روبه را از در بیرون کنند و صدر وجود ذاکر مستقبل قبله است و قدام صدر بمنزله در
خانه را و چون دست هر آینه بکار و بلا قدام را بروبید که جانب قبله است و اله منفی را که بمنزله خاک روبه است
بجانب یمین برد و الا را که بمنزله مستقبله است بجانب فوق برد که جهت استمداد است زیرا که

الممدود

که استمداد از حضرت الوهیت و ربوبیت قال الله تعالی وهو القاهر فوق عباده از اینجا گفته اند که همزه الا مستقبله
یعنی اله که بمنزله خاک روبه است و سودای و روشن گردانیدن خاک روبه را بآن مستقبله بیرون برد از خانه وجود و معنی
را برو بجانب دل که عرش خداست قال رسول الله علیه السلام قلب المؤمن عرش الله و شاه را بر تخت او آورده خوانند
قال الله تعالی الرحمن علی العرش استوی و دوم آنست که ایشان قبض بر دل ذاکر از روح مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده و
قلب مبارک او در سینه متبرکه است فلاجرم اول جهت قدام را پاک سازد بکار و بلا آنگاه غبار اغیار
را با اله منفی بجانب یمین برد و آنگاه استمداد از جانب فوق کند بالا تا غبار اغیار را از خانه وجود بیرون
و پادشاه را بر تخت او آورده خوانند به الله سیوم آنست که لا اله الا الله مرکب است از چهار کلمه و وجود عنصری ذاکر
مرکب از چهار جزء فلاجرم اول بلا اشارت کند بنفی آب و باله بنفی خاک و بالا بنفی باد و آتش باد است گرم
و بالله اشارت کند بدل که گفت خداست جل جلاله و چهارم آنست که لا اله نقش و حروفیست ل ا ال ا ه و الا
چهار حرفیست ل ا ل ا الله نفی نقش حدوث کند و با الا چهار عنصر را که از نباتات و آنچه سلبیست از تنوع هم و
وجود بیرون برد و با الله وجود حقیقی با پادشاه و را حاضر باشد و پنجم آنست که لا اله الا الله چهار کلمه است و عدد
چهار نزد اهل کشف چهار است زیرا که در چهار رتبه یک و دو و سه و چهار بود و در ده یکی موجود است فلاجرم
ده باشد عدد کامل و ده است قال الله تعالی تلک عشرة کاملة و چون در حقیقت مرتبه عدد جز یکی موجود نیست
از این جهت وجود عدد از وجود یکی موجود گردد هر آینه ذاکر چون در مرتبه عدد است به لا اله نفی مرتبه عدد
کند و به الا از مرتبه عدد بیرون آید و به الله بوجود حقیقی رسد ششم آنست که بنا بر وجود بشر فرد است
ثلاثه باشد که ذات احدیت است و مرتبه الوهیت و عین ثابته محمدیه با این ثلاثه به حقیقت
یگانه است که وجود حقیقت جل جلاله فلاجرم بلا اله الا الله نفی ثلاثه و اثباته کند و به الا از وهم
بیرون آید و به الله بوجود واحد حقیقی حاضر شود و هفتم آنست که ذره از ذرات الوجود در علوی الوجود میکنند
بجهت آنکه او ممدود است از ظل وجود حقیقی قال الله تبارک و تعالی الم تر الی ربک کیف مد الظل

ظاهر است در وقت توجه و عنایت شیخ
فایده ارشاد و توانند گرفت و ترک
اغراض و رجوع بطلب باطن و دل
سالک در مقام ... توانند
... بیقین ... سلطنت
کنند ... وی در ... دیگر
طالب باید که از صحبت ... غافل
... که با غرض ...
... افراز کنند صحبت اهل
صلاح ... ثبات
واصبر نفسک مع الذین یدعون
ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه
...

۱۸۰

الآیه پس اگر شخص ذاکر لا اله نفی آن دعوی کند و بالا ازان آن دعوی بیرون آید و به الله وجود حقیقی را
محیط دارد بر جمیع ذرات وجود زیرا که الله تعالی والله علی کل شیء محیط و این من فوائد الشیخ العظیم مولانا
نورالدین جعفر قدس سره

تمت هذه الرسالة

رسالهٔ مقامات احمد جام   رسالهٔ شرح کلمات شیخ نجم الدین کبری   رسالهٔ طریقه   رسالهٔ نور شیخ صدرالدین
القونوی   رسالهٔ علم المکاشفات للشیخ روزبهان   رسالهٔ فرق الروح والجسد   رسالهٔ السید علی همدانی
و رسالهٔ السید علی الهمدانی   و رسالهٔ شرح قصیدهٔ الخمریه لعلی بن شهاب الدین   و رسالهٔ اوراد السید علی
الهمدانی   و رسالهٔ مشارب الطالبین فی کلمات السید علی الهمدانی   مکتوب للسید علی الهمدانی   و رسالهٔ
ارادات نقشه للسید علی همدانی   رسالهٔ ده قاعده للسید علی همدانی   رسالهٔ فی الذکر و حضور القلب

اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک
و رسلک و جمیع خلقک بانک انت
الله لا اله الا انت الملک القدوس
السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
و ان محمدا عبدک و رسولک اللهم
اعتقنی فی هذا الیوم تمت
رساله ذکریه